البنيان المرصوص من بيان ايجاز الفقه المنصوص

طبع في المطبع الصديقي الكائن
في بهوپال المحمية
سنه ١٢٩٩ه

فہرس مقاصد کتاب البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقہ

البنيان المرصوص من بيان أبحاث الفقه المنصوص

طبع في المطبع الصديقي الكائن
في بهوبال المحمية
سنة ١٢٩٩ الهجرية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا
بالحق والصلوة والسلام على رسوله ونبيه محمد رفيع الذكر مطاع الامر ... ال القدر
طويل الفضل عريض الجاه المطلق وعلى آله وصحبه وحملة علومه ور...
الرسل ومن تبعهم بالاحسان والصدق **اما بعد** میگوید مشتی خاک ...
ابو النصر علی حسن خان طاهر کان الله له ومعه فی الباطن والظاهر ...
که تا علم شریف حدیث بجهد جمعی از ائمه سلف وخلف در دواوین حدیثیه اسلام...
گشته عصابه از فحول محدثین احادیث احکام را چه عبادت وچه معاملت و...
ازان صحف مطهره انتخاب وتحریر نموده اند وباین رهگذر سلوک مسلک عمل بحدیث وتمسک...
بر واهالی ان اتباع آسان گردیده ولله الحمد واین احسان ایشان بر یاد درویشان کیسه ...
زوده نه آنچنان است که اگر هر موی تن زبان سخن گردد وهر سخن نامه یک فن شود حرفی از...

شکر وپرتوی از آفتاب سپاس وقطرهٔ از بحر محیط منت و ذرهٔ از ارض بسیط عاطفت این
بزرگواران مؤدی می تواند شد جزاهم الله عن جمیع المسلمین خیرا و این قسم مصنفات در ملت
اسلام قدیما وحدیثا بسیار بوده است و هر تالیفی از آن رنگی تازه و هر جمع وضعی نو و هر تحریر
هنجار دیگر و هر تهذیب طرزی آخر دارد و در ادای مقاصد و موافق خودش وافی بمقصود و کافی
بموقف ست ولکن دست بهم دادن آنهمه درین زمان جهل نشان و روزگار ریبه آزار کجا
این هم غنیمت کبری ست که بعضی از آن تالیفات درین نزدیکی بوجه انطباع طبع پذیر مطبع
در مطابع گشته و بتوجه بعض اکابر در غالب دیار شیوع یافته مثل منتقی و نیل و روضهٔ ندیه وغیر
آن مگر جماعهٔ متبعین که ملکهٔ ایشان مستطیع لغت عرب و مستطاع زبان تازی نیست از دریافت
فوائد و مسائل این کتب دور افتاده اند تا آنکه اگر عرف جاری و نهج مقبول و مثل آن در فارسی
زبان ترجمه نمی پذیرفت و در میان نمی بود غالب مردم از فیوض علم باحکام صحیحه و سنت مطهره
در عبادات و معاملات محروم می ماندند لاجرم باقتضای کریمهٔ فبهداهم اقتده و خبر بلغوا عنی
ولو آیة ناگزیر آمد که در فتح این باب تا می تواند شد سعی مشکور بجا آریم و تا توانیم دین خالص
حق را بجهد امکان برسانیم که در خبر ست از سید البشر علیه افضل الصلوة والتسلیم لان یهدی الله
بک رجلا خیر لک من حمر النعم او کما قال و ما بالاتی بخلاف زید و عمرو در تبلیغ سنن خیر البشر
روا نداریم که پیر این طریقت ابو هریره رضی الله عنه گفته ما لی اراکم عنها معرضین والله
لارمین بها بین اکتافکم و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در جمیع ابواب فقه حدیث
بشأو کتاب منتقی و شرحش نیل الاوطار در انتقاد و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام و شرحش
مسک الختام نمی رسد و اول از مبسوطات ست و ثانی از مختصرات و همت طلبه درین عهد از ادراک
ومفاهیم مطولات خیلی قاصر افتاده و مطمح انظار و موقع ابصار بیشتر خلق همین جادهٔ اقتصار و اختصار گشته
ناچار درین مختصر بامید استفادهٔ خود اولا و بالذات و افادهٔ دیگر اخوان اسلام ثانیا و بالعرض مسائل
و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب بلوغ المرام من ادلة الاحکام را از تازی لغت

وسبلوا سبلها واین آیات بینات واحادیث کریمات نص ست درین فصل و باب و
فصل خطاب ست از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادتی بالا تر از ان نیست
که یکی به صدق نیت و حسن طویت و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاص از تبعات بدونه
تبعات دست بحبل متین کتاب و سنت زند و تا تواند خود را محو اسوهٔ رسالت و قفو
قدوهٔ نبوت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادات و معاملت و ادب را با دله واضحة السبیل و مسائل
صحیحة الدلیل بر وجهی سوق نموده آمد که محیط جملهٔ الفاظ متن کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم
ماخذ مستطاب باشد و در انواع فقه حدیث همصفیر اخوات خود از نهج و عرف و بدور و جز آن
بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است
که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کردن چه هر چه از اخبار
و آثار در بابی از ابوابش ایراد و اصدار یافته ست گو بر بعض آن حفاظ حدیث و ائمهٔ سنت
حکم بلینت یا ضعف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سندی
بالاتر از احادیث ایراد یافتهٔ این کتاب در صحت و نقد و شهرت و قبول در دیوانی از دواوین
اسلام باستقراء علماء اعلام معلوم نیست الا ما شاء الله تعالی و این معنی از ملاحظهٔ شروح متن
مسک ختام و سبل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بناء علی ذلک چنانکه
ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت ست همچنان بحمده تعالی این مختصر روح الروح وی آمده
و گمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و نهج مقبول و بدور اهله و عرف جادی از پیشتر
نزد خود موجود دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان
زمان خود ست در دریافت صواب از خطا و امام متبعان عهد خویش ست در عمل کردن بسنت
صحیحهٔ مطهرهٔ جناب مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و لکن توفیق خیر و برکت بدست او سبحانه و تعالی ست
تا کرا هدایت این راه فرماید و کدام یک را از حضیض تقلید شوم بدست همت برداشته با علی
ذروهٔ تحقیق حقیق باتباع رساند و ما ذلک علی الله بعزیز و قد تم وضع هذا المختصر بحمد الله تعالی

بپارسی بیان بعبارت ساده و بکار برده شد و روش امام ربانی سهیل قطر یمانی امام همام قاضی القضاة
محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه در مختصر فقه حدیث مسمی بدرر بهیه وطرز مبین برادر عالی قدر
ابوالخیر سید نور الحسن خان کان الله له وکان در النهج المقبول من شرائع الرسول اختیار افتاد
و جز موضع چند که حاجت کشف اعضال و حل اشکال بود خامه بجز تفصیل مجمل نفرسود
بلکه بر نفس مسائل متن اقتصار رفت و عبارت پارسی را بر همان صراحت الفاظ و وضعت
روایت حفاظ گذاشته شد تا فرع بر اصل نیفزاید و مجرد احکام کتاب بعد از حذف تخریج
یکجا فراهم آید چه این همه مفاسد جهل و تقلید که در مسائل دین رو نموده و این جمله خلافات و
جدل که باب غربت بر اسلام و اسلامیان کشوده ثمره همین ترک استعمال الفاظ مبارکه نصوص
و ایثار عبارات آرا غیر منصوص ست پس پس درین نظم کتاب عزیز و نثر جواهر احادیث شریف
الی یوم القیامه ضمین هر فتیا و قضا و کفیل حکم در هر قضیه و ماجرا است لا ثالث لهما قال تعالی
اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون
وقال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین
هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب وقال رسول الله صلعم الا انی اوتیت القرآن ومثله
معه رواه ابوداود والدارمی وابن ماجه عن المقدام بن معدیکرب وفی روایة اخری
عن العرباض بن ساریة مرفوعا انها لمثل القرآن او اکثر وعن مالک بن انس مرسلا ترکت
فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله وسنة رسوله رواه فی الموطا واخرج
مسلم عن جابر رضی الله عنه یرفعه اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی
هدی محمد وشر الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة وقال تعالی یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله
والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلک خیر واحسن تاویلا وقال تعالی
فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت

وسلموا تسلیما واین آیات بینات واحادیث کریمات نص ست درین فصل و باب و
فصل خطاب ست از برای هر مرتاب وچون مقرر شد که هیچ سعادتی بالاتر ازان نیست
که یکی به صدق نیت وحسن طویت وتمام ارادت وکمال حرص برخلاص از تبعات بدونه
قیاست دست بحبل متین کتاب وسنت زند وتا تواند خود را محو اسوهٔ رسالت ووقف
قدوهٔ نبوت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادات ومعاملت وادب را از ادلهٔ واضحة السبیل ومسائل
صحیحة الدلیل به وجهی سوق نموده آمد که محیط جملهٔ الفاظ متن کتاب وشامل هر منطوق ومفهوم
ماخذ مستطاب باشد وورا فادهٔ فقه حدیث همصفیر اخوات خود از نهج وعرف وبدور وحسن آن
بود جمعی از اهل علم وفقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است
که طالب حق وعامل بحدیث چشم بسته وگوش بند ساخته بدان عمل میتواند کردن چه هر چه از اخبار
وآثار در بابی از ابواب این ایراد واصدار یافته ست گو بر بعض آن حفاظ حدیث وائمهٔ سنت
حکم بلینت یا ضعف یا اعتلال یا ارسال ونحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر وهیچ سندی
بالاتر از احادیث ایراد یافتهٔ این کتاب در صحت ونقد وشهرت وقبول در دیوانی از دواوین
اسلام باستقرار علماء اعلام معلوم نیست الا ما شاء الله تعالی واین معنی از ملاحظهٔ شروحش مثل
مسک ختام وسبل السلام وجز آن چنانکه باید وشاید بوضوح می انجامد بناء علی ذلک چنانکه
ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت ست همچنان بحمد تعالی این مختصر روح الروح دی آمده
وگمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد ونهج مقبول وبدور ابله وعرف جادی از بیشتر
نزد خود موجود دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان
زمان خود ست ور در دریافت صواب از خطا وآثام متبعان عهد خویش ست در عمل کردن بسنت
صحیحه مطهرهٔ جناب مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ولکن توفیق خیر وبرکت بدست او سبحانه وتعالی ست
تا کرا هدایت این راه فرماید وکدام یک را از حضیض تقلید شوم بدست مرحمت برداشته باعلی
ذروهٔ تحقیق حقیق باتباع رسانند وما ذلک علی الله بعزیز وقد تم وضع هذا المختصر بحمد الله تعالی سلخ

الیمنة فی اسبوع مع مسیری الی کلکتة فی اواخر ربیع الاخر من شهور ۱۲۹۱ الهجریة علی صاحبها الصلوٰة و التحیة وسمیته بالاسم التاریخی علی طریقة اخیه النهر المقبول

البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص

وبالله التوفیق وهو الهادی الی سواء الطریق اللهم یا ارحم الراحمین وفقنا لاتباع کتابك العزیز وسنة نبیك المطهرة الذی جعلته خاتم النبیین واحشرنا فی زمرة المخلصین فی الدین وجنبنا عن تحریفات الغالین وانتحالات المبطلین و تاویلات الجاهلین بجاه سید المرسلین وشفیع المذنبین صلی الله علیه وآله وسلم فی الاولین والاخرین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

باب در بیان آب

دریا آبش طهور است و مرده او حلال آب را هیچ چیز پلید نکند مگر آنچه غالب شد بر بو و مزه و رنگ او پس اگر یکی ازین هر سه نجاستی که دران پدید آید برگردد نجس شود و دو قله آب حامل خبث نگردد و در لفظی نجس نشود و هیچ یکی در آب استاده غسل نه بر آرد و حالیکه جنب است و نه دران شاشد پیشتر غسل بر آرد و در لفظی آمده غسل نکند دران از جنابت آنحضرت صلعم نهی کرد از آنکه غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا اغتراف کنند ولکن ثابت شده که خود ش بفضل آب میمونه غسل میفرمود پس اول محمول است بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر آنچه باقی است از ان آب بعض زنان نبوت در تغار غسل بر آورد آنحضرت آمد تا غسل فرماید گفت من جنب بودم فرمود آب جنب نمی شود و طهور آوندی که سگ دران آب خورده شستن اوست هفت بار نخستین یا پسین بار بخاک و در لفظی آمده که آن آب را بریزد و گربه نجس نیست بلکه از طوافان است شما پس آب بدهان اندختن او پلید نگردد بادیه نشینی در ناحیه مسجد نبوی بول کرد فرمود دلو از آب آنجا بریزند تعلیم تطهیر ارض همین قدر است پس پس دو مرده و دو خون با را حلال شده ماهی و ملخ و جگر و سپرز چون مگس در آب افتد غوطه داده دهید از و چه در یکی از دو بازویش داروی دیگر شفا است و آن بازو که دران دا است

می پرهیزد پاره که بریده از چارپایه زنده مردار است یعنی خوردنش روا نیست گو طاهر باشد

باب در بیان آوندها

نوشیدن در آوند زر و سیم نخورید و کاسهای آن که آنها را در دنیاست و شما را در آخرت باشد
شارب در آوند سیم کشنده آتش دوزخ ست در شکم خود هر چرمی که بدبوغ شد پاک گردید دباغ
جلود مردار طهور او ست آنحضرت صلعم بر گوسفندی مرده که آنرا می کشیدند بگذشت فرمود کاش پوستش
می گرفتید گفتند مردار ست فرمود آب و برگ سلم آنرا پاک می کند در آوند اهل کتاب نباید خورد
مگر آنکه آوند دیگر نیابد ناچار آن را بشوید و در آن بخورد و همین ست حکم آوند مجوس نیز آنحضرت صلعم
و صحابه وی وضو کردند از خیک زن مشرکه و ساغر ایشان شکسته بود بجای او زنجیری از سیم گرفت

باب در بیان دور کردن پلیدی

جناب نبوت صلعم را از سرکه ساختن خمر پرسیدند فرمود نسازید و لکن این خبر نص در نجاست نیست
چه اصل در هر شی طهارت او ست و نسبت ملازمت میان حرمت و نجاست و نهی کرد خدا و رسول
از گوشت خران خانگی و گفت رجس ست یعنی خوردنش حرام ست نه آنکه خودش نجس است آنحضرت صلعم
در منی بر راحله خطبه خواند و لعابش بر دوش عمرو بن خارجه روان بود معلوم شد که لعاب ماکول اللحم
طاهر ست منی را می شست و در آن جامه از برای نماز بیرون می آمد عائشه گوید من اثر غسل را
در آن جامه می دیدم و در لفظی آمده که می لیسیدم آنرا از جامه رسالت پناه بالیدی و وی در آن نماز
می کرد و در لفظ آمده که منی خشک را از ثوب شریف او بناخن حک می کردم و این دلیل است بر
طهارت شی نشاسته دختر بشویند و کمیز غلام را آب زنند جامه را که خون حیض رسیده است
بتراشد یعنی پلیدیش دور کند باز آب بالیستر بشوید پس در آن نماز گزارد خوله پرسید که اگر اثر
خون نرود فرمود آب بس ست و اثر زیانت نمی کند

باب در بیان وضو

اگر مشقت بر امت نیفتادی با هر وضو مسواک بودی عثمان آب وضو خواست و هر دو کف دست را سه بار شست
و آب در دهن و بینی کرد و بینی بیفشاند و روی سه بار شست و شست هر دو دست راست تا آرنج سه بار بشوئید
و همچنین با دست چپ کرد باز سر را مسح نمود و پس پای راست تا شتالنگ سه بار بشست و پای چپ همچنین کرد
بعده گفت که آنحضرت صلعم را دیدم که همچو وضوی من وضوی کرد و در لفظی آمده که سر را یک بار مسح کرد و در لفظی
دیگر آمده که در مسح هر دو دست را از جانب پیش و پس ببرد و در لفظی آغاز بمقدم سر کرد و دستها را تا قفا
برده بجای نخستین باز پس آورد و مسح سر و انگشت شهادت را در هر دو گوش در آورد و به هر دو ابهام ظاهر هر دو
گوش را مسح کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی را سه بار بیفشاند چه شیطان در بن بینی او می خسپد
و دست در آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چه نمی داند که دستش کجا خفته و لقیط ابن صبره را
فرمود تمام کن وضو را و تخلیل کن میان انگشتان دست و پا و مبالغه نما در استنشاق مگر آنکه
صائم باشی و خود وی خلال ریش می کرد و در وضو دو ثلث مد از آب آوردند هر دو دست مالیدن
گرفت و از برای هر دو گوش آب جدید میستاند و بر آب سر بس نمیکرد و در لفظی آمده که سر را
با آب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همین ست محفوظ و فرمود امت من روز قیامت سفید رو
روشن دست و پا بیاید پس هر که تواند که تابانی خود دراز کند باید که چنین کند و آغاز را از جانب
راست در نعل پوشیدن و شانه کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خوش داشتی
و فرمودی بیاغازید بجانبهای راست خود یعنی در وضو و در وضو مسح بر ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر هر دو
موزه و در صفت حج وی صلعم آمده فرمود ابتدا کنید بچیزی که ابتدا کرد بدان او تعالی و در وضو
آب بر هر دو آرنج گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بران نبرده یعنی عمداً و قصداً
و استنشاق جدا جدا می کرد و این فصل ست و بعد از غسله سه بار بینی افشاند و هر دو
از همان کف کرد که بدان آب گرفت و این وصل ست و در لفظی آمده غسله کرد و نشق نمود از یک

کلف واین را بسته بازنمود وبر پای مردی دید که مانند ناخن خشک مانده ست فرمود برگرد و وضوء را نیکو کن و خود وش وضو بیک مد کردی و غسل بصاع تا پنج مد فرمودی هر که از شما اسباغ وضو کرده گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله درهای بهشت از برای او گشاینده شود و در روایتی زیادت اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين آمده

باب در بیان مسح خفین

آنحضرت صلعم وضو میکرد مغیره بن شعبه خواست که هر دو موزه بکشد فرمود بگذار که هر دو را پاک در پای در آورده ام و بران هر دو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرد بر اعلی و اسفل خف لکن سندش ضعیف ست مرتضی گوید اگر دین بعقل بودی پایان موزه سزاوار تر بمسح بود از بالای آن ولکن جناب رسالت صلعم را دیدم که بر ظاهر هر دو خف مسح میکرد و سندش حسن ست و مدت مسح در سفر سه روز و شب ست درین مدت موزها را از پا نکشد مگر از جنابت و غائط و بول و نوم و مقیم را یک روز و شب ست لشکری فرستاد و فرمود که مسح کنید بر عصائب یعنی عمائم و بر تساخین یعنی خفاف مراد دستارها و موزها ست و چون یکی بعد وضو موزه پوشد مسح کند بران هر دو و نماز بگزارد اندران و نکشد آنها را اگر خواهد مگر از جنابت و در لفظی ما شئت آمده لکن قوی نیست پس توقیت مذکور ثابت ماند

باب در بیان نواقض وضو

در عهد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجا می کردند که سرهای ایشان فرو می افتاد یعنی از خواب و نماز می کردند و وضو نمی نمودند یعنی نوم قاعد غیر مستند غیر ناقض وضو ست فاطمه بنت ابی حبیش را در باره استحاضه فرمود نماز ترک نکنی این رگی هست حیض نیست چون حیضت آید

نماز ترک دہی چون برگرد وخون بشوئی ونماز کنی وبرای ہر نماز وضوی تازہ کنی مقداد را در
مذی امر بوضو کرد وفرمود ذکر را بشوی و وضو کن یعنی پس بس و در لفظی آمدہ کہ وضو کن و فرج
خود را آب پاش بعض زنان را بوسید واز برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد وفرمود نمازی
اگر در شکم جنبش بادی یابد و نداند کہ از شکم برآمدہ ست یا نہ از مسجد بدر نرود تا آنکہ آوازے
بشنود یا بوئی بیابد و در بارۂ مسّ ذکر فرمود پارۂ از گوشت تست صححہ ابن حبان ابن مدینی
گوید این خبر احسن از خبر بسرہ ست کہ دران بر مسّ ذکر امر بوضو فرمودہ لکن بخاری در غیر
صحیح خود گفتہ ست کہ حدیث بسرہ اصح شی درین باب ست و ہر کہ راقی یا رعاف یا قلس یعنی
انچہ از جوف برآید یا مذی برسد وی برگردد و وضو گرفتہ بنا بر نماز خود کند و درین بیان سخن نماید
و فیہ ضعف و وضو را از لحم غنم بمشیت گذاشت و بر وضو از لحوم ابل امر گفت و ہر کہ مردہ را بشوید غسل برآرد و ہر کہ او را بردارد
وضو گیرد واحمد گفتہ لا یصح فی ہذا الباب شیئ و قرآن را مس نکند مگر طاہر لکن این حدیث معلول ست
شیوۂ نبوت آن بود کہ در ہر وقت یاد خدا می کرد یعنی با وضو و بی وضو و حجامت کرد و نماز گزارد
و وضو نکرد و فیہ لین چشم سر بند و بر ست چون بخسپید سر بند و بر بکشاد از ینجاست کہ خواب
تکیہ زدہ را ناقض وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسیکہ دراز بخفت و سندش ضعیف ست
شیطان در نماز می آید و در خیال می افگند کہ وی حدث کردہ با آنکہ نکردہ ست درین حال
تا آوازی نشنود و بادی نیابد از نماز بر نگردد بلکہ در نفس خود بگوید کہ تو دروغ گفتی

باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد در آمدن در خلا انگشتری بنہد یعنی اگر دران نام خدا و رسول یا کلمہ از قرآن باشد و ہو معلول و نزد
در آمدن بخلا اللّٰھم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث بگوید و استنجا بآب کند و قضای حاجت
پنہان از نظر مردم نماید و آواز ولاعن بپرہیزد یکی خلا در راہ مردم دوم در سایۂ ایشان و در لفظی
موارد افزودہ و در لفظ نقع ما یعنی مجمع آب آمدہ و ہر دو ضعیف ست و از خلا زیر درخت میوہ دار و کرانۂ نہر روان

نهی نموده و سندش ضعیف ست و سخن کردن دو کس در حالت غائط موجب دشمنی خدا است
مر او را برین حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلا مسح آن نکند و نه در آوند آب
دم زنند و از استقبال قبله بغائط و بول و استنجا بیمین و بکمتر از سه سنگ نهی فرموده و از
استنجا بسرگین و استخوان منع نموده و گفته رو بمشرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این
مخصوص بمدینهٔ طیبه ست و درین ملک که قبله در جهت مغرب ست رو بشمال یا جنوب
کند و نزد غائط پنهان گردد یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفرانك بگوید ابن مسعود از برای
آنحضرت صلعم دو سنگ و یک پارهٔ سرگین آورد سنگ بگرفت و سرگین بینداخت و فرمود
رکس ست یعنی پلید و در بارهٔ استنجا از استخوان و سرگین ارشاد کرد که این هردو پاک
نمی سازند و فرمود پاکی کنید از کمیز که عذاب عام گور از بی احتیاطی در بول ست و در
لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از کمیز ست و در خلا بر پای چپ نشیند و پای راست
استاده دارد و نزد نشاشیدن ذکر راست یا بیفشاند اهل قبا را پرسید که خدا بر شما ثنا
کرده ست گفتند بعد از سنگ آب بکار می بریم

باب در بیان غسل و حکم جنب

آب از آب ست یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد و چون مرد میان چار شاخهٔ زن
نشست و زن را در مشقت انداخت غسل واجب شد اگرچه انزال نکند و همچنین غسل ست
بر زن نزد دیدن آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر ببیند زن آنچه می بیند مرد در
خواب یعنی جماع غسل بکند یعنی تا آنکه منی بیند ام سلیم گفت آنچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند
فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن اولاد از کجا ست و خود غسل میکرد از جنابت و روز جمعه
و از حجامت و از غسل میت و درین مسئله شیعه موافق اهل سنت اند ثمامه بن اثال چون
مسلمان شد او را امر کرد بغسل و فرمود غسل جمعه واجب ست بر هر محتلم اخرجه السبعة و آمده هر که وضو کرد روز جمعه

خوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل ست و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کردن
و هر که زن را بیاید و عود خواهد باید که میان هر دو جماع وضو بکند که این انشط ست از برای
عود و تخواب کرد آنحضرت صلعم بدون مس ما و جنب بود و در غسل جنابت اول هر دو دست
بشوید پستر از یمین بر شمال آب ریزد و فرج را بشوید پستر وضو بکند باز آب بگرفته انگشتان را در بیخهای
موی در آرد و سه حفنه آب بر سر ریزد یعنی بپری هر دو کف پستر بر سائر جسد آب ریزد
و هر دو پای بشوید و دلک داخل ست در سنهای غسل و در لفظی آمده که آنحضرت صلعم
فرج را شسته دست بر زمین زد یعنی از برای ازالهٔ رائحهٔ او و در روایتی آمده که مسح کرد
دست را بخاک و مندیل را بر گردانید و آب را بدست افشاندن گرفت ام سلمه گفت من زنی
هستم که موی سر را سخت می بندم در غسل جنابت و در لفظی غسل حیض آنرا بشکنم و دانه ایم
فرمود نه بلکه این قدر ترا بس ست که هر دو دست آب بر سر ریزی سه بار و روان کنی آنرا
بر تمام بدن و پاک شوی و فرمود من حلال نمی کنم آمدن را در مسجد از برای حائض و جنب
عائشه گفت من و جناب نبوت از یک آوند غسل می بر آوردیم از جنابت و دستهای
ما هر دو در ان آوند آمد و شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت ست موی را بشوید
و بدن را صفا بکنید و فیه ضعف

باب در بیان تیمم

فرموده داده شدم پنج چیز که هیچ یکی را پیش از من داده نشد منصور شدم بر عب تا یکماه راه
و گردانیده شد برای من همه زمین مسجد و طهور هر که را نماز در یابد بگذارد آنرا هما نجا
که دریافته و حلال شد مرا غنائم و داده شدم شفاعت و هر نبی در قوم خاصته مبعوث میشد
و من بسوی کافه مبعوث شدم و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما طهور گردانیده
و سیکه آب نیابیم و در لفظی دیگر ست که تراب طهور ست از برای ما عمارین یا سر را فرمود

این قدر ترا بس ست که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست
بمالی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه ست بلفظ مسلم
و در روایتی از بخاری آمده هر دو کف را بر زمین زد و دمید دران پس بروی و هر دو کف دست
بدان مسح نمود و در لفظی آمد تیمم دو ضرب است یکی از برای روی و دیگر از برای هر دو دست
تا آرنج و این حدیث موقوف ست بر ابن عمر پس آرنج همان اول ست و فرمود خاک وضوی
مسلمان ست اگر آب تا ده سال نیابد و لکن چون آب یابد از خدا بترسد و مس تن بآب
کند دو مرد سفر کردند وقت نماز آمد آب همراه نداشتند بخاک پاک تیمم کردند و نماز گزاردند پس تر
آب یافتند و هنوز وقت باقی بود یکی وضو کرد و نماز گزارد و دیگر اعاده نکرد چون ماجرا بجناب نبوت
گفتند غیر معید را فرمود اصبت السنة و اجزأتك صلاتك و دیگر را گفت لك الاجر
مرتین و این ناظر ست در اولویت فعل اول خسته را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب
گردند و در غسل از مرگ بترسند میرسد که تیمم کنند و این موقوف ست بر ابن عباس و مرفوعا هم آمده
علی مرتضی را زند شکستن یکی از دو بند دست امر کرد که مسح بر جبایر کند اما سندش سخت واهی ست
و یکی را که سرش مجروح بود از سنگ فرمود ترا این قدر بس ست که تیمم کنی و بر زخم پاره از جامه
بر بندی و بران مسح کنی و سایر جسد را بشوئی ابن عباس گفت سنت آنست که از تیمم جز یک
نماز بیشتر نگزارد و نماز دیگر را تیمم دیگر کند لکن سندش سخت ناتوان ست و صحیح آنست که حکم
تیمم حکم وضو ست در هر امر پس از یک تیمم چند نماز ست توان کرد

باب در بیان حیض

فاطمه دختر ابی حبیش را که استحاضه می آورد ارشاد فرمود که خون حیض سیاه باشد و زنان آنرا
می شناسند چون حیض آید از نماز باز مان و چون خون دیگر باشد یعنی غیر سیاه وضو کن
و نماز گزار یعنی استحاضه مانع نماز نیست و اسما دختر عمیس را گفت که در مرکن نشیند

اگر زردی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل بر آرد و مغرب و عشا را غسل دیگر و فجر را غسل دیگر
و میان این غسلها وضو کند حمنه دختر جحش را سخت استحاضه بشد آنحضرت صلعم را پرسید
فرمود لتی ست از شیطان تو شش یا هفت روز حیض کن پس غسل بر آر و چون پاک شوی بیست و
چهار روز یا بیست و سه روز نماز بگزار و روزه گیر این قدر ترا بس است و همچنین در هر
ماه می کن چنانکه زنان حیض می آرند و اگر توانی که ظهر را دیر کنی و عصر را شتاب نمائی و
غسل بر آری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را دیر و عشا را جلد ادا کنی
و غسل بر آری و میان دو نماز جمع کنی پس بکن و از برای صبح غسل دیگر کنی و نماز
گزاری و این اعجب هر دو امر است بسوی من یعنی بنا بر مزید سهولت اند این و چون
ام حبیبه دختر جحش شکایت خون پیش آنحضرت برد صلعم فرمود آنقدر مدت که حیض ترا
حبس میکرد باز مان پس غسل بر آر و نماز کن پس وے هر نماز را غسل می کرد یعنی از طرف
خود نه آنکه جناب شارع او را بدان امر کرده باشد پس حجت بمثل این روایت [illegible]
ام عطیه گفته ما کدرت و صفرت را بعد از طهر چیزی نمی شمردیم یهود را چون زن حیض میکرد با او
نمی خوردند آنحضرت صلعم فرمود هر کار بکنید مگر نکاح و عائشه ازار فرو دی تا ازار پوشد و با وے
مباشرت میکرد با آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را بیاید دینار یا نیمه آن تصدق کند
و گفت آیا نیست آنکه زن چون حیض میکند نماز نمی گزارد و روزه نمی گیرد و عائشه در حجة الوداع
در موضع سرف در حالت احرام حائض شد فرمود بکن آنچه حاج می کند جز آنکه طواف خانه مکن
تا آنکه پاک گردی و از زن حائض ما فوق ازار را حلال داشته و زن نفسا در عهد نبوت
تا چهل روز در نفاس می نشست ما را و امر بقضای نماز زمان نفاس نکرد والله اعلم

کتاب الصلوة

باب در بیان مواقیت

وقت نماز پیشین زوال مهرست تا سایهٔ مرد برابر طول او باشد تا آنکه وقت نماز دیگر حاضر گردد
و وقت نماز دیگر تا آنجاست که آفتاب زرد نشده ست و وقت نماز شام ما دامی ست که شفق
غائب نشده ست آنحضرت صلعم گفته شفق حمرت ست و وقت نماز خفتن تا نیمهٔ شب اوسط
و وقت نماز بامداد از طلوع فجرست تا آن زمان که آفتاب طالع نشده و در لفظی در بارهٔ نماز
عصر آمده که مهر سفید و پاک ست و در لفظی مرتفع ست ابی برزهٔ اسلمی گوید آنحضرت صلعم نماز دیگر
می کرد و یکی از ما بسوی منزل خود که در اقصای مدینه بود برمیگشت و هنوز آفتاب زنده و تابان ست
و مستحب میداشت تاخیر عشا را و خواب را پیشتر از آن مکروه میگرفت و سخن کردن را بعد آن و برمیگردید
از نماز صبح وقتیکه مرد همنشین خود را می شناخت و از شصت تا صد آیه می خواند و در لفظی آمده که گاهی
عشا را مقدم و گاهی آن را موخر می کرد اگر دید که مردم فراهم شده اند تعجیل فرمود و اگر دید که دیر
کرده اند تاخیر نمود و صبح را در غلس گزاردی و دمیکه فجر بشگافت نماز برپا کرد و بعض مردم بعض
را نمی شناخت و مغرب وقتی گزاردی که منصرف از نماز موقع نبل را می دید و شبی نماز عشا را وقتی
گزارد که عامهٔ شب بگذشت برآمد و فرمود وقتش همین ست اگر مشقت بر امت نمی بود امر
باین وقت می کردم و فرمود چون گرمی سخت شود سردی نماز کنید که شدت حر از جوشیدن
جهنم ست و گفت صبح کنید در نماز بامداد که اعظم ست از برای اجور شما یعنی آغاز در غلس و انجام در اسفار باید
فرمود هر که دریافت از صبح رکعتی پیش از برآمدن مهر وی نماز صبح دریافت و هر که دریافت رکعتی از عصر پیش از آنکه آفتاب
فرو رود وی نماز عصر دریافت و در روایتی بدل رکعت لفظ سجده آمده و بعده گفته که سجده همین رکعت ست یعنی درین حدیث
نه در هر مقام و فرمود نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر برآید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند
و در لفظی و نه بعد از فجر و این اصح ترست از اول سه ساعت ست که دران نماز و اقبار مرده
روا نیست یکی نزد طلوع مهر تا آنکه برآید دیگر هنگام نیمروز تا آنکه زائل شود سوم نزد غروب
آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نزد شافعی از حدیث ابی هریره بسند ضعیف آمده و زیاده
کرده که مگر روز جمعه یعنی نماز درین روز وقت زوال هم جائز ست خاصة و بنی عبد مناف را گفت

منع نکنید هیچ یکے را که طواف کند باین خانه و نماز گزارد هر کدام ساعت که خواهد از شب یا روز و
آمده که فجر دو فجر ست یکے آنست که طعام را حرام می کند و نماز دران حلال ست دیگر آنست
که نماز صبح دران حرام ست و طعام دران حلال و در لفظے آمده آنکه محرم طعام ست دراز میرود در افق
و دیگر همچو دم گرگ ست و فرمود افضل اعمال نماز کردن ست در اول وقت و آن رضوان خدا است
و در اوسط وقت رحمت الهی ست و در آخر وقت عفو خدا اگر سند این خبر سخت ضعیف ست
و بعد از فجر نمازی نیست مگر دو سجده و در لفظے آمده نیست نماز بعد طلوع فجر مگر دو رکعت فجر ام سلمه
گفت آنحضرت صلعم نماز عصر گزارد و بخانه ام آمد و دو رکعت نماز کرد پرسیدم فرمود آن دو رکعت
که بعد از ظهر باشد مشغول شدم این دم گزاردم گفتم مگر قضا کنیم این هر دو را چون فوت شوند فرمود
نه یعنی قضا درین وقت از خصائص من ست

باب در بیان اذان

طائفی عبدالله بن زید را در خواب اذان آموخت دران تکبیر چهار بار آمده بغیر ترجیع و اقامت
یک بار مگر قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود صلعم این که تو دیدے خواب راست ست
ان شاء الله تعالے و در طریقے درین قصه قول بلال در اذان فجر الصلوة خیر من النوم زیاده
آمده و در لفظے آمده که گفتن مؤذن این جمله را بعد از حی علے الفلاح سنت ست و با جمله ثبوت اذان
و این قول بتقریر نبوت بوده ست و تقریر نوعی از سنت ست و جناب رسالت صلعم ابو محذوره را
اذان آموخت و دران ترجیع آمده یعنی دو شهادتین و این زیادت ست بر حدیث ابن زید
و زیادت عادل مقبول ست و خبر اول نزد اهل سنن ست و خبر ترجیع نزد مسلم لکن تکبیر را در
اولش دو بار گفته اما در سند احمد و هر چهار سنن مربع ذکر نموده و بلال مامور شد بتشفیع اذان
و ایتار اقامت مگر قول قد قامت الصلوة لکن مسلم این استثنا را ذکر نکرده و نسائی گفته
آمر بلال آنحضرت صلعم بود ابو جحیفه بلال را دید که نزد اذان هر دو انگشت سبابه وی در هر دو

گوش او بود و در لفظی آمده که در هر دو گوش خود کرد و نزد قول حی علی الصلوة گردن خود بجانب راست و چپ پیچید و خود تنش دو نگرد تمام بدن خود آنحضرت را آواز ابو محذوره خوش آمد او را اذان آموخت و این دلیل است بران که مؤذن مرد خوش آواز باید جابر بن سمره گفته بارها عیدین با آنحضرت گزاردم بغیر اذان و اقامت و در قصه خفتن از نماز این که اذان گفت بلال پس نماز گزارد آنحضرت صلعم و کرد آنچه هر روز می کرد و در مزدلفه مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت بگزارد و در لفظی چنین است که جمع کرد میان مغرب و عشا بیک اقامت و در طریقی آمده که هر نماز را اقامت گفت و در روایتی دیگر آمده که نداکرد در هیچ یکی از ان هر دو و فرمود اذان میگوید بلال بلیل پس بخورید و بنوشید یعنی در سحر رمضان تا آنکه نداکند ابن ام مکتوم و وی نابینا بود ندا نمیکرد تا آنکه او را گویند صبح کردی صبح کردی و این دلیل است بر جواز دو اذان از برای نماز صبح در رمضان و یک بارکه بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و نداکند که بنده بخفت و نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف است و حدیث نخستین صحیح متفق علیه فان هذا من ذاک و فرمود چون ندا بشنوید هیچ مؤذن بگوئید سوای حیعلتین که بجای آن سامع لا حول ولا قوة الا بالله بگوید عثمان بن ابی العاص خواست که امامت قوم خود بکند فرمود تو امام ایشان هستی اقتدا کن بأضعف ایشان و مؤذنی بگیر که بر اذان اجرت نگیرد و فرمود چون وقت نماز آید یکی از شما اذان گوید و درین خبر حث است بر اذان و ایجاب او و بلال را در اذان امر بترسل فرمود یعنی تانّی و در اقامت بحدر یعنی شتابی و گفت میان هر دو بقدر فراغ از اکل درنگ کن و حدیث متوضی بودن مؤذن ضعیف است بحجت نهی از زد آری هرکه اذان گوید همان اقامت هم گوید ولکن این نیز ضعیف است چنانکه خبر امر بابن زید بلفظ فاقم انت نیز ضعف دارد و مؤذن املک است باذان چنانکه امام املک است باقامت و دعا نیکه میان اذان و اقامت کنند واپس نمی شود یعنی بلکه پذیرا می گردد و هرکه نزد شنیدن ندا این دعا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدا ن الوسيلة

والفضیلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته آنحضرت صلعم را روز قیامت شفاعت فرماید

باب در بیان شروط نماز

هر که در نماز گمان کند وی برگشته وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی فسا ناقض وضوست و قبول نیست نماز حائض
مگر بخمار یعنی معجر و سرپوش زنان و جامه اگر وسیع ست بدان ملتحف شود و میان هر دو طرف
او خلاف نماید و اگر تنگ ست متزر شود بدان و در یک جامه که بر دوش ازان چیزی
نیست نماز نباید گزارد و زن را گزاردن نماز در درع و خمار بغیر ازار درست ست اگر
آن درع سابغ باشد و لپشت هر دو قدم را بپوشد عامر بن ربیعه در شب تاریک نماز
بسوی غیر قبله کرد چون آفتاب برآمد معلوم شد که قبله نبود بران آیه فاینما تولوا فثم وجه الله
فرود آمد و آنکه آمده که قبله در میان مشرق و مغرب ست محمول ست بر قبله مدینه منوره و نزد
ورهند قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن نفل بر راحله بهر سوی که روی کند جائز ست و از
فعل جناب رسالت مآب ثابت است ایما بسر میفرمود و لکن در نماز مکتوبه این کار نمی کرد و در سفر
چون اراده تطوع میکرد رخ خود با راحله بسوی قبله می نمود و تکبیر می برآورد پس بهر سوی که راحله
میرفت نماز می گزارد و تمام روی زمین مسجد ست جز مقبره و حمام و جای انداختن سرگین
و جای ذبح جانوران و وسط راه و جای ماندن و بود شتران و بالای پشت خانه خدا
و نماز گزاردن بسوی گور یا نشستن بران منهی عنه ست و هر که بمسجد در آید اگر در نعل اذی یا
قذر بیند مسح کرده دران نماز بگزارد چه طهور خفین که وطی اذی کرده همین تراب ست و در نماز
هیچ شئی از کلام صالح نیست چه نماز همین تسبیح و تکبیر و قرات قرآن باشد در عهد نبوت صحابه
در نماز بحاجت خود سخن می کردند این آیه فرود آمد حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
وقوموا لله قانتین مراد بوسطی نماز عصر ست و مراد بقنوت سکوت پس باموش شدند بخموشی
و نهی کرده شدند از سخن کردن در نماز تسبیح در نماز از برای مردان ست و تصفیق از برای

زمان آنحضرت صلعم نماز می کرد و در سینۂ او آوازی بود آواز دیگ جوشان می بود و انگریستن
و این دلیل ست برانکه گریستن در نماز جائز ست علی مرتضی اگر در نماز برآنحضرت صلعم در آمدی
تنحنح فرمودی پس تنحنح مبطل نماز نباشد و اگر یکی در نماز سلام کردی ببسط کف شریف اشارت
بجواب نمودی امامه دختر زینب را در نماز حامل بود نزد سجده می نهاد و نزد قیام بر می داشت
و این ماجرا در حالت امامت بود و در نماز امر بکشتن مار و کژدم آمده پس این همه فعل کثیر نیست

باب در بیان ستره نمازی

گذرنده از پیش مصلی اگر بداند که کدام اثم بروی ست تا چهل بایستد بهتر باشد او را از گذشتن
از روبروی او و در لفظی چهل سال آمده و این ستره برابر چوب پسین پالان شتر بسند ست
بهر حال استتار باید کرد هر چند بسهم باشد چه اگر ساتری مثل موخرهٔ رحل در پیش او نیست
گذشتن زن و خر و سگ قطع نماز مثل کنند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد
گویم مراد بقطع کمی ثواب یا شغل مصلی از حضور ست نه فساد نماز بدلیل حدیث دیگر که هیچ شی قاطع نماز نیست
و تا توانید دفع کنید و بعد از ستره اگر یکی از نزد مصلی بگذرد او را دفع کند اگر باز نماند مقاتله نماید
که شیطان ست و در لفظی آمده که قرین ست یعنی شیطان همزاد انسان و اگر هیچ ستره نیابد
همین عصاے خود روبرو دارد اگر عصا هم نبود خط بر زمین کشد باز هیچ زیان نیست هر که از
پیش او بگذرد و سند این حدیث حسن ست و زاعم اضطرابش غیر مصیب

باب در بیان حث بر فروتنی در نماز

اختصار در نماز منهی عنه ست یعنی دست بر تهیگاه نهادن یهود این کار می کردند طعام شام
اگر پیشتر برسد پیش از نماز مغرب آن را بخورد و در نماز زمین را از سنگریزه ها صاف نکند که
رحمت روبروے او ست و اگر ناگزیر باشد یکبار بیش نکند یا ترک دهد و التفات در نماز یعنی چپ و راست

نگریستن ربودگی شیطان ست از نماز بنده و لهذا در خبر دیگر آمده که دور دارید خود را از التفات که آن
هلاک شدن ست و اگر لابد باشد پس در نماز تطوع بکند چون یکی در نماز باشد مناجی رب
خود ست آب دهن بجانب راست و پیش خود نیندازد و لکن از جانب چپ بیفگند و در لفظی زیر پا
آمده عائشه را پرده باریک سرخ رنگین منقش از صوف بود که بدان جانب خانه را پوشیده بود
و تصاویر داشت آنحضرت فرمود صلعم این قرام خود را دور کن که تصاویرش در نماز عارض من
می گردد و در لفظی آمده که این خمیصه مرا از حضور در نماز مشغول کرد و فرمود این قومها که در نماز
نظر بآسمان کنند باز مانند ورنه نگه بسوی ایشان باز نگردد و نیست نماز در حضرت طعام و نه در
حال دفع اخبثان یعنی بول و براز و آنجا که تثاوب از طرف شیطان ست هر که در نماز
فاژه بکند تا تواند بکظم آن پردازد

باب در بیان مساجد

ساختن مسجد در خانها مامور به ست و همچنین پاکیزه و خوشبو داشتن آنها کشته شدند یهود را
که گورهای پیغمبران خود را مسجدها گرفتند چون مردی صالح میان ایشان می مرد بر قبرش مسجد
میساختند ایشانند بدترین خلق لشکر نبوت از نجد ثمامه بن اثال را گرفتار کرده بیاوردند
بستونی از ستونهای مسجد بر بست و وی مشرک بود و این دلیل ست بر آنکه نجاست مشرک
معنوی ست نه صوری و نیز این ربط را تقریر فرمود عمر بن خطاب حسان بن ثابت را در مسجد
بنظر انکار ملاحظه کرد وی گفت من شعر در مسجد می خواندم و در وی بهتر از تو بود یعنی رسول الله صلعم
اگر یکی را ببینید که در مسجد ضاله خود می جوید او را باید گفت که این ضاله را خدا بر تو باز نگرداند
مسجدها برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را بگوید که خدا تجارت
ترا سودمند نکند مسجد مقام حدود و قود نیست سعد بن معاذ روز خندق خسته شد آنحضرت صلعم
برای وی خیمه در مسجد زد تا عیادتش از قریب بفرماید حبشه در مسجد بازی می کردند آنحضرت صلعم

عائشه را پنهان کرده بنمود کنیزی سیاه که در مسجد داشت پیش عائشه آمدی و سخن کردی
افگندن آب دهن در مسجد گناه است و کفاره اش دفن اوست قیامت نیاید تا آنکه مردم
نازش کنند در مساجد آنحضرت صلعم فرمود من مامور نیم بتشیید مساجد یعنی برافراشتن و
وآراستن آن و معروض شد بر آنحضرت صلعم اجور امت و ستے تا آنکه خس و خاشاک که
که مرد از مسجد بیرون می افگند و هر که در مسجد درآید ننشیند تا آنکه دو رکعت بگزارد و آنرا
تحیة المسجد نامند و حدیث دلیل ست بر وجوب آن

باب در صفت نماز

چون اراده نماز کند وضوی کامل برآرد و روی بقبله شده تکبیر گوید یعنی الله اکبر و آنچه
از قرآن آسان شود بخواند و برکوع رود باطمینان و چون سر بردارد راست بایستد و سجده
کند باطمانینت و بنشیند بعد از سجده باطمینان و سجده دیگر همچنان اطمینان بجا آرد و در همه
نماز این چنین بکند و در لفظی قیام باطمینان آمده و در لفظ دیگر فیصلیا حتی ترجع العظام
وارد شده و در روایتے دیگر آمده که تمام نیست نماز هیچ یکے از شما تا آنکه وضوی کامل بکند چنانکه
او تعالی امر کرده ست پس تکبیر گوید و حمد کند یعنی سوره فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن همراه
داشته باشد بخواند ورنه حمد و تکبیر و تهلیل گوید و در لفظی آمده که ام القرآن و آنچه خدا خواهد
بخوان و در لفظ دیگر آمده که باز آنچه تو خواهے بخوان یعنی از قرآن بزبان عربی از هر سوره آنچه
خواهی بخوانی جناب رسالت صلعم نزد تکبیر هر دو دست برابر هر دو دوش برداشتے و نزد
رکوع هر دو دست را بر هر دو زانو ممکن کردی یعنی قرار دادی و پشت را دوتا ساختی یعنی با هم
و برابر نشیند با گردن و نزد رفع راس مستوی می استادے تا آنکه هر بند استخوان بجای خویش بازآید
و در سجده هر دو دست بر زمین می نهادے و آنها را نمی گسترانید و نه هر دو را قبض می کرد و اطراف
انگشتان هر دو پا را سوی قبله می کرد و بر دو رکعت که از برای تشهد می نشست بر پای چپ

می نشست و پای راست را استاده میداشت و در رکعت اخیره پای چپ را مقدم و پای دیگر
را منصوب نموده بر مقعد می نشست و نزد استادن نماز وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض تا المسلمین و اللهم انت الملك تا آخر می خواند و در مسلم گفته این
در نماز شب بود گویم مراد خواندن این ادعیه بعد از تکبیر تحریمه است نه پیش ازان و عادت شریف
آن بود که بعد از تکبیر تحریمه اندکے پیش از قراءت خاموش می ماند ابو هریره گفت قربانت
شوم میان این ساعت لطیف چه می خوانی فرمود اللهم باعد بینی و بین خطایای الخ
و عمر بن خطاب سبحانك اللهم الخ می خواند و اول مرفوع متفق علیه است و ثانی موقوف
بر عمر و در روایتے آمده که بعد از تکبیر می گفت اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
من همزه و نفخه و نفثه و در روایت دیگر وارد شده که آغاز نماز به تکبیر و آغاز قراءت با لحمد می کرد
و نزد رکوع سر را بلند نمیفرمود و نه پست می کرد ولکن میان این هر دو می داشت و نزد رفع
راس از رکوع بسجده نمی رفت تا آنکه راست بایستد و همچنین چون سر از سجده بر داشتی سجده دیگر
نمیکرد تا آنکه راست نشیند و بعد از هر دو رکعت تشهد می خواند و پای چپ را می گسترانید
و پای راست را استاده می کرد و این دلیل است بر فرضیت اعتدال در ارکان نماز و از
عقبه شیطان نهی میفرمود مراد بعقبه اقعا است یعنی نشستن سگ که هر دو سرین بر زمین
چسپاند و هر دو ساق و فخذ را استاده کرده هر دو دست بر زمین نهد دیگر آنکه هر دو پای گسترانده
و بر هر دو سرین بر پاشنه بگذاشته بنشیند و این مناسب تر است بتفسیر عقبه و نهی کرد از آنکه مرد هر دو
ذراع خود را فرش کند همچو افتراش سبع و نماز را بتسلیم ختم میکرد و نزد آغاز نماز هر دو دست را برابر
هر دو دوش بر می داشت و نزد رکوع و سر بر داشتن ازان نیز رفع یدین می کرد و سمع الله
لمن حمده ربنا لك الحمد میگفت و این کار در سجده نمی کرد و در لفظی آمده که هر دو دست را
محاذی منکبین میفرمود و پس تکبیر می برآورد و در لفظی دیگر آمده تا آنکه محاذی میکرد هر دو دست
را بالاے هر دو گوش و دست راست بر دست چپ بر صدر می نهاد و فرمود نیست نماز کسی که ام القرآن

نخوانند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که در آن ام الکتاب نخوانند و فرمود شاید
شما می خوانید در پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحة الکتاب که آن را نخوانید چه نیست نماز
کسی را که آن را نخواند و آمده که آنحضرت صلعم و ابو بکر و عمر نماز را با الحمد شروع می کردند و بسمله در اول
قراءت و آخر آن نمی خواندند و در لفظی زیاده کرده که جهر بسمله نمی نمودند و در روایتی دیگر
وارد شده که پنهان می گفتند و برین است حمل نفی نعیم مجمر گفته نماز گزاردم در پس ابوهریره
پس بسمله خواند پس تر فاتحه و چون تا ولا الضالین رسید آمین گفت و نزد سجده و قیام از جلوس
الله اکبر گفت و بعد از سلام گفت سوگند بکسی که جان من در دست اوست من شبیه ترم شما
در نماز برسول خدا صلعم و فرمود چون فاتحه خوانید بسمله گویید که بسمله یکی از آیات فاتحه است
و این موقوف است بر ابوهریره و آمده که آنحضرت صلعم که چون از قراءت ام القرآن فارغ شدی
آواز خود را به آمین بر داشتی یکی آمد و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزی بگیرم آنچه کفایت کند
از آن با برآموخت فرمود بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اول فاتحه و دو سوره میخواند و گاهی اسماع آیتی میکرد
و رکعت اولی را دراز می نمود و در دو رکعت پسین همین فاتحه میخواند پس ابوسعید خدری گفته اندازه میکردیم
قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین نماز پیشین بقدر الم تنزیل السجدة میخواند و در دو رکعت آخر بقدر
نصف آن قراءت میفرمود و در دو رکعت اول عصر بر مقدار دو رکعت پسین ظهر میخواند و نیمه آن
در دو رکعت آخر عصر غرض که در پسین ظهر را تطویل و عصر را تخفیف می فرمود و در مغرب قصار مفصل
می خواند یعنی از قاف تا آخر قرآن و در عشا وسط مفصل و در صبح طوال آن ابوهریره گوید نماز
نکردم در پس احدی اشبه تر بنماز نبوت از این شخص و هم در مغرب سوره طور بخواند و در نماز صبح روز
جمعه سجده و هل اتی خواند ابن مسعود گوید همیشه همچنین میکرد و هیچ آیت رحمت در نماز نیامد
مگر نزدش سوال می کرد و نه آیت عذاب مگر آنکه از آن تعوذ می نمود و فرمود من نهی کرده شده ام از آنکه
قرآن را در رکوع و سجده خوانم در رکوع تعظیم رب و در سجده اجتهاد در دعا کنید که در خور استجابت است

و در رکوع و سجده سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفرلی بسیار می گفت و نزد اراده
نماز تکبیر می برآورد و همچنین نزد رکوع و می گفت سمع الله لمن حمده نزد رفع صلب از آن و ربنا
ولك الحمد و وی تا قائم نشستی پس تکبیر گویان بسجده می رفت و نزد رفع راس از آن هم تکبیر
می برآورد و باز تکبیر گویان بسجده می رفت و نزد برداشتن سر از آن تکبیر می برآورد غرضکه
در تمام نماز همچنین می کرد و دیگر از دو رکعت بعد از نشستن بر می خاست تکبیر می گفت و در
روایتی آمده که نزد رفع راس از رکوع این دعا می خواند اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات
وملء الارض الخ و فرمود که مامورم بآنکه سجده کنم بر هفت استخوان بر جبهه و بدست شریف اشارت
بسوی بینی کرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدمین و در نماز میان هر دو دست
خود فرجه می گذاشت تا آنکه بیاض الابطین شریفین نمایان می گشت و گفتی چون سجده کنی هر دو دست
بر زمین نهی و هر دو آرنج را بردار و همچنین در رکوع میان اصابع هر دو دست فرجه گذاشتی و در
سجده انضمام نمودی و چار زانو نشسته نماز گزارد یعنی در حالت مرض و میان هر دو سجده می گفت
اللهم اغفرلی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی مالك بن حویرث دید که آنحضرت صلعم
نماز می گزارد و در وتر از نماز برنخاست تا آنکه مستوی نشست در قعود و این را جلسه استراحت گویند رواه البخاری
و تا یکماه بعد از رکوع قنوت کرد و بر احیائی از عرب بد دعا نمود پس آنرا ترک داد و در لفظی دیگر آمده که لم یزل در صبح قنوت
می فرمود تا آنکه دنیا را گذاشت و آمده که قنوت نمی کرد مگر در مدتی که قومی را دعا می کرد یا بر قومی
دعا می نمود سعد بن طارق گفته پدر را گفتم شما پس آنحضرت صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان و
علی نماز گزارده اید در فجر قنوت می خواندند گفت ای پسرک من محدث است یعنی بدعت
براد حسن بن علی علیهما السلام گفته آموخت مرا رسول خدا صلعم کلمه چند که آنرا در قنوت وتر
می گفته باشم اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ رواه الخمسة نسائی در آخرش وصلی الله علی النبی افزوده
و ابن عباس این دعا آموخت که در قنوت صبح گویند و آن همین دعا است مذکور است و سندش ضعیف
و فرمود چون یکی از شما سجده کند همچو شتر ننشیند بلکه هر دو دست پیش از هر دو رکبه بر زمین نهد

واین درسـنـ وائل بن حجر کہ دیدم آنحضرت صلعم چون سجدہ کردے
ہر دو زانو را بیا ن نہادی و در تشہد دست چپ بر زانوے چپ
و دست راسـ نہادی و پنجاہ و سہ را عقد بستی و بانگشت سبابہ اشارت
فرمودے واین نزد در روایتے آمدہ کہ ہمہ اصابع را قبض کرد و بانگشتے کہ متصل
ابہام ست اشارہ فر ابن مسعود را تشہد آموخت و گفت چون یکے از شما نماز کند
بگوید التحیات للہ الخ دعا بپسند و بخواند و این اصح صیغ تشہد ست و پیش ازین
سلام بر جبرئیل و میکائیل میاوردند پس این تحیت آموخت و امر کرد کہ مردم را بیاموزد و ابن عباس
را صیغہ دیگر تعلیم کرد بلفظ التحیات المبارکات الصلوات الطیبات للہ الخ یکے را دید کہ در نماز
دعا می کند لکن تحمید و تصلیہ نکرد فرمود این کس شتابی کرد و او را خواندہ بفرمود کہ چون یکے
از شما نماز گزارد بدایت بحمد و ثنا رب کند پستر درود بر پیغمبر فرستد باز ہر چہ خواہد دعا کند
بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد بصلوۃ بر شما پس این درود چگونہ گوئیم
خاموش شد باز فرمود بگوئید اللھم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراھیم
وبارك علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراھیم فی العالمین انك حمید مجید و
سلام ہمچنانست کہ آموختہ شدید و ابن خزیمہ زیادہ کرد چگونہ درود فرستیم بر شما در نماز خود
و فرمود پناہ جوئید در تشہد از چہار چیز و بگوئید اللھم انی اعوذ بك من عذاب جھنم و
من عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر فتنة المسیح الدجال در مسلم ست کہ
این را بعد از تشہد اخیر گوید ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ گفت مرا دعائی بیاموز کہ در نماز خود
می گفتہ باشم فرمود بگو اللھم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت
فاغفر لی مغفرة من عندك وارحمنی انك انت الغفور الرحیم وائل بن حجر
گوید نماز گزاردم با رسول خدا صلعم پس سلام می داد از طرف راست و چپ و میگفت
السلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاته و آوازش عینیہ بوت ست در پس ہر نماز فرض

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد و در پس هر نماز
تعوذ میکرد باین الفاظ اللهم انی اعوذ بک من البخل واعوذ بک من الجبن واعوذ بک
من ان ارد الی ارذل العمر واعوذ بک من فتنة الدنیا واعوذ بک من عذاب القبر
لفظ دبر محتمل قبل از خروج نماز و بعد او هر دو هست و بعد از انصراف از نماز سه بار
استغفر الله گفتی پس این دعا خواندی اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا
ذا الجلال والاکرام و فرمود هر که تسبیح کند در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار و
تکبیر برآرد سی و سه بار و این نود و نه کرت شد و از برای تمام صد لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر گوید بخشیده شود خطایای او اگرچه
برابر کف دریا باشد یعنی در کثرت و در روایتی تکبیر سی و چهار بار آمده و معاذ بن جبل را فرمود
وصیت می کنم ترا که ترک نکنی پس هر نماز آنکه بگوئی این دعا را اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک
وحسن عبادتک و آمده که هر که بخواند آیة الکرسی در پس هر نماز فرض منع نکند او را از دخول
جنت مگر موت و طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و فرمود نماز گزار چنانکه دیدید مرا که
می گزارم و بگزار آنرا استاده و اگر نتوانی نشسته و اگر این هم نتوانی بر پهلو و اشاره بکن
بیماری بر وساده نماز کرده بود آنرا بیفگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر بتوانی و نه اشارتی
بکن و سجود را پست تر از رکوع گردان و این موقوف ست بر جابر

باب در بیان سجده سهو و تلاوت و شکر

آنحضرت صلعم نماز ظهر با مردم گزارد و بر دو رکعت اولی ننشست و برخاست مردم هم برخاستند
تا آنکه نماز تمام کرد و منتظر تسلیم ماند تکبیر گفت و حال آنکه جالس ست پس دو سجده پیش از
سلام کرد باز سلام داد و در روایتی آمده که در هر سجده تکبیر برآورد و جالس بود و مردم همراه وی

بجای جلوس فراموش شد و سجده کردند و یک بار دیگر بر دو رکعت از ظهر یا عصر سلام فرا داد و نزد چوبی که در پیشگاه
مسجد بود بازایستاد و دو دست خود بران چوب نهاد و در قوم ابوبکر و عمر بودند اما از هیبت سخن نکردند و سراع مردم برآمدند
صحابه گفتند مگر نماز کوتاه شد مردیکه او را ذو الیدین می گفتند گفت ای رسول خدا فراموش کردی
یا نماز کوتاه شد فرمود نه فراموش کردم و نه نماز قصر گردید گفت آری فراموش کردی پس
دو رکعت دیگر بجا آورد و سلام داد و تکبیر برآورد و مثل سجدهٔ خود سجده کرد یا دراز تر از ان پس سر
برداشت و تکبیر گفت و در روایتی زیاده کرده که این نماز نماز عصر بود و در لفظی آمده که فرمود
ذو الیدین راست می گوید صحابه باشارت گفتند آری و این در صحیحین ست لکن بلفظ
فقالوا و در روایتی آمده که سجده نکرد تا آنکه حق تعالی متیقنش کرد و یک بار
نماز کرد با مردم و سهو نمود پس دو سجده برآورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شک کند
یکی از شما در نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شک را بیندازد و بر یقین بنا نماید
دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کنند و اگر تمام گزارده است
ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت صلعم نماز کرد چون سلام داد گفتند ای رسول خدا در نماز
چیزی نو پدید آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس پا خود به پیچید و رو بقبله
شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شما را بدان خبر می کردم
ولکن من بشرم مثل شما فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نسیان
کنم یاد دهانید مرا و چون یکی از شما در نماز خود شک کند باید که تحری صواب کند و نماز را
بران تمام نماید پس دو سجده کند و در لفظی آمده که تمام کند نماز را و سلام دهد باز سجده نماید و دو
سجدهٔ سهو کرد آنحضرت صلعم بعد از سلام و کلام و در صورت شک دو سجده بعد از سلام نماید
و هر که برخیزد از شک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است استاده ماند و عود نکند و دو سجده
نماید و اگر راست نه استاده است بنشیند و نیست سهو بر کسی و فرمود نیست سهو بر کسیکه در پس
امام است پس اگر سهو کرد امام بروی و بر کسیکه در پس او ست سجدهٔ سهو ست و هر سهو را دو سجده ست

بعد از سلام و سجده کردند صحابه همراه جناب نبوت در سورهٔ اذا السماء انشقت و اقرأ ابن عباس
گفته نیست سورهٔ ص از عزائم سجود ولکن آنحضرت صلعم را دیدیم که دران سجده کرد و همچنین سجده کرد در
سورهٔ نجم و در روایتی آمده که سجده نکرد دران و فرمود مفضل شد سورهٔ حج بدو سجده هر که سجده نکند
دران نخواند آنرا عمر گفته ای مردم ما می گذریم بسجود پس هر که سجده کرد خوب کرد و هر که نکرد بروی
گناه نیست و در لفظی آمده که فرض نکرده است خدا سجده را و اگر خواهد بکند ابن عمر گفته آنحضرت صلعم بر ما
قرآن می خواند چون بسجده گذشتی تکبیر گفتی و سجده نمودی با هم سجده می کردیم و چون امری
مسرت انگیز آمدی در سجدهٔ شکر افتادی یک بار سجده دراز کرد و بعده سر برداشت و
گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجدهٔ شکر کردم علی مرتضی خبر اسلام
اهل یمن با نحضرت صلعم نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد گوییم درین سجود
طهارت شرط نیست

باب در بیان نماز تطوع

ربیعه گفته آنحضرت صلعم مرا فرمود بخواه گفتم مرافقت شما در جنت می خواهم فرمود جز این چیز دیگر
میخواهی گفتم نه همین می خواهم فرمود اعانت کن مرا بر نفس خود بکثرت سجود گوییم حمل این سجده بر
نماز تطوع کما ینبغی نیست بلکه تنها سجود هم یکی عبادت مستقله است بهمین حدیث و با دلهٔ دیگر واما نماز
تطوع پس ابن عمر ده رکعت از آنحضرت صلعم یاد گرفت دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از وی و دو بعد از مغرب
در خانهٔ خویش و دو بعد از عشاء درون خانه و دو پیش از صبح و در روایتی دو بعد از جمعه در خانهٔ خویش
و آمده که چون فجر طالع شدی نماز نمی گزارد مگر دو رکعت خفیف و در لفظی ترک نمیداد چهار رکعت
پیش از ظهر و دو پیش از صبح و نبود بر هیچ شئی از نوافل سخت تر در تعهد از دو رکعت صبح و فرمود دو رکعت
فجر بهتر از دنیا و ما فیها است و فرمود هر که بگزارد دوازده رکعت در یک شب و روز ساخته شود بسبب
آن از برای او خانهٔ در جنت و در روایتی لفظ تطوع یاد کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد آن و دو بعد از

مغرب و دو بعد از عشا و دو پیش از صبح نشان داده و فرمود هر که محافظت کند بر چهار رکعت
قبل از ظهر و چهار بعد آن حرام کند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و فرمود رحم کند خدا
مردی را که بگزارد چهار رکعت قبل از عصر و دو بار گفت نماز گزارید پیش از مغرب و در کرت
سوم گفت هر که خواهد و این بنا بر کراهت گفت از آنکه مردم آنرا سنت گیرند و خود پیش
قبل از مغرب دو رکعت گزارده انس گفت ما دو رکعت بعد از غروب شمس میگزاردیم و
آنحضرت ما را می دید پس نه ما را امر میکرد بدان و نه نهی مینمود از آن و تخفیف میکرد آنحضرت صلعم
در دو رکعت پیش از صبح تا آنکه عائشه میگفت که ام الکتاب هم خوانده یا خیر و در آن هر دو رکعت
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله میخواند و بعدش بر جانب دست راست دراز میشد و بدان
امر میکرد و فرمود نماز شب دوگان دوگان ست و چون یکی صبح را ترسد یک رکعت بگزارد
تا این نماز را وتر سازد و در روایتی آمده که نماز روز و شب هر دو مثنی مثنی ست نسائی گفته این
روایت خطاست و فرمود افضل نماز بعد از فریضه نماز شب است و وتر حق ست بر هر مسلمان
و هر که خواهد پنج رکعت و هر که خواهد سه رکعت بگزارد و هر که خواهد یک رکعت وتر بگزارد و این موقوف ست
بر ابی ایوب علی مرتضی گفته وتر حتم نیست همچو هیئت نماز مکتوبه ولکن سنت ست که رسول خدا آنرا
مسنون ساخته و یک بار جناب نبوت در ماه رمضان قیام کرد تا سه شب صحابه شب آینده انتظار
حضرتش بردند بر نیامد و فرمود ترسیدم از آن که مبادا بر شما نوشته شود و گفت خدا شما را امداد
کرده ست بنمازی که بهتر ست از شتران سرخ رنگ گفتند کدام نماز فرمود وتر میان نماز عشا تا طلوع
فجر و وتر حق ست هر که وتر نکند از ما نیست عائشه گوید زیاده نمیکرد رسول خدا صلعم در رمضان و نه
در غیر آن بر یازده رکعت چهار رکعت میگزارد از حسن و طول آن هیچ مپرس باز چهار رکعت میکرد
از حسن و درازی آن سوال مکن پس سه رکعت میگزارد عائشه گوید من گفتم مگر پیش از وتر میخسپی
گفت ای عائشه چشم من میخوابد و دلم نمیخوابد و در روایتی آمده که ده رکعت در شب میگزارد و به یکی از آنها رکعت وتر میکرد
دو رکعت فجر میگزارد و تمامه سیزده رکعت شد و در روایت دیگر آمده که میگزارد در شب سیزده رکعت وتر میکرد از آنها پنج رکعت متصل و

نمی‌خواست و هیچ رکعت گویا قرآن را در همه شب و تر میکرد تا آنکه منتهی میشد وتر او بسوی سحر و عبدالله بن
عمرو بن عاص را گفت تو مثل فلان مباش که شب هنگام قیام میکرد پس آنرا ترک نمود و فرمود
وتر بگزارید ای اهل قرآن چراکه خدا وتر است و وتر دوست میدارد و ترا و فرمود آخر نماز شب خود را
وتر گردانید و نیست دو وتر در یک شب و در وتر سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله می خواند و سلام نمی داد مگر در آخر آنها و در روایتی آمده که سه سورت در هر رکعت
می خواند و در رکعت اخیر قل هو الله و معوذتین قراءت میکرد و فرمود وتر گزارید پیش از آنکه
صبح کنید و هرکه صبح دریافت و وتر نگزارد او را وتر نیست و هرکه خفت از وتر یا فراموش کرد آنرا
باید که چون یاد آید بگزارد و هرکه بترسد از عدم قیام در آخر شب باید که وتر کند در اول آن و هرکه را
طمع قیام در آخر لیل است وی در پایان شب بجا آرد چه نماز آخر شب مشهود است و این افضل است
و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و وتر رفت پس وتر پیش از صبح میباید گزارد و گوید آنحضرت صلعم
که نماز چاشت چهار رکعت میگزارد و می افزود آنچه خدا می خواست و در لفظی دیگر آمده پرسیده شد
عائشه که آیا رسول خدا صلعم نماز چاشت می گزارد گفت نه مگر آنکه از غیبت آید یعنی از سفر و گفت
ندیدم آنحضرت را که گاهی سبحه ضحی گزارده باشد ولکن من این را می گزارم و فرمود نماز اوابین
دمی است که بچه شتر از گرما بنشینند و هرکه دوازده رکعت ضحی بگزارد ساخته شود از برای او قصر
در بهشت عائشه گوید آنحضرت صلعم بخانه ام آمد و هشت رکعت چاشت بگزارد

باب در بیان نماز جماعت و امامت

آنحضرت صلعم فرمود نماز جماعت افضل است از نماز فذ به بیست و هفت درجه و در لفظی بیست و پنج
جزو گفت سوگند بکسیکه جان من در دست اوست آهنگ کردم که امر کنم به هیزم جمع آوریم
بنماز و اذان گفته شود آنرا پس حکم کنم مردی را که امامت مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر
نماز نمیشوند و خانه‌ها را برایشان بسوزم سوگند بکسیکه جان من در دست اوست اگر یکی بداند که

وی استخوان فربه می یابد یا دو سُم نیکوست او می افتد حاضر عشا گردد و گران تر نماز با بر منافقان
نماز عشا و نماز صبح است و اگر بدانند که درین هردو چه ثواب است بیایند آنرا اگر چه بیاید بمقعد مردی نابینا
آمد و گفت ای رسول خدا مرا قائدی نیست که تا مسجد همراهم باشد او را رخصت داد چون آن مرد پشت
داد او را بخواند و گفت ندای نماز می شنوی گفت آری فرمود حاضر شو و هر که ندا شنید و
نیامد او را نماز نیست مگر از عذر و این حدیث او است مروی از ابن عباس آنحضرت صلعم نماز صبح بگزارد
دو مرد را دید که نماز نکردند ایشان را بخواند هردو را آوردند شانهای ایشان می لرزید فرمود
چرا با ما نماز نکردید گفتند بجای خویش گزارده ایم فرمود این چنین نکنید چون در منزل خود گزارده
و باز امام را دریابید که هنوز نگزارده است همراه او بگزارید که این نماز شما را نافله است امام از برای
همین است که اقتدای او کنند پس وقتیکه تکبیر گوید تکبیر گویید تا تکبیر نگوید شما هم تکبیر نگویید و چون رکوع کند
رکوع نمایید شما رکوع نکنید تا وی رکوع نکند و چون سمع الله لمن حمده گوید شما اللهم ربنا لک الحمد گویید
و در لفظی و لک الحمد آمده و چون بسجده رود شما هم سجده کنید و سجده نکنید تا آنکه امام سجده کند و
چون استاده نماز گزارد استاده گزارید و چون نشسته گزارد نشسته بگزارید و این حکم اخیر منسوخ است
صحابه در صفوف تاخر کردند فرمود پیشتر آیید یعنی در صف اول بایستید و بمن اقتدا کنید و آنانکه
بعد از شما هستند موتم شوند بشما یک بار حجره کوچک گرفت و دران نماز کرد مردم آمدند و بنماز منفرد
نماز کردند فرمود افضل نماز مرد در خانهٔ او است مگر مکتوبه معاذ در نماز عشا درازی کرده بود فرمود
می خواهی که فتنه انگیز شوی چون مردم را امامت کنی والشمس و سبح اسم و اقرأ و واللیل بخوان
در حالت مرض با مردم نماز کرده بر دست چپ ابوبکر آمده بنشست خود نشسته با مردم نماز میگزارد
و ابوبکر استاده بود و اقتدا بجناب نبوت می کرد و مردم مقتدی ابوبکر بودند فرمود چون امام
شود یکی از شما مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان صغیر و کبیر و ضعیف و صاحب حاجت اند
و چون تنها بگزارد چندانکه خواهد بگزارد و فرمود نزد حضور نماز یکی اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر یاد
دارد امامت نماید چنانچه عمرو بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده تر یاد داشت

مقدم کردند و فرمود امامت کند قوم را اقرأ ایشان از برای کتاب خدا و اگر همگنان در قرائت
برابر باشند اعلم ایشان بسنت و اگر در سنت برابرند اقدم ایشان در هجرت و اگر در هجرت یکسانند
دیرینه‌ترین قوم در اسلام و در روایتی کلان‌ترین در سن و امامت نکند مرد در مقام سلطنت
دیگری و ننشیند در خانهٔ او بر تکیه‌گاه او مگر باذن وی و آمده که امامت نکند زن مرد را و بادیه‌نشین
مهاجر را و فاجر مؤمن را اما اسنادش واهی است و فرمود پیوسته کنید صفها را و نزدیکی کنید
میان آنها و برابر دارید گردنها را بهترین صفوف مردان صف اول است و شر آنها صف
آخر و بهترین صفهای زنان صف آخر است و بدترین آنها صف اول ابن عباس شبی با آنحضرت صلعم
نماز گزارد و بر یسار او بایستاد جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجانب دست راست
خود بگردانید انس گفته آنحضرت صلعم نماز کردند من و یتیمی در پس او استادیم و مادرم ام سلیم در پس
ما ایستاد ابو بکره آنحضرت صلعم را در رکوع دریافت پیش از آنکه بصف رسد برکوع رفت و در رکوع تا
صف رسید این معنی در حضرت وی مذکور شد فرمود زیاده کناد خدا حرص ترا و عود مکن و در
لفظی آمده رکوع کرد جدا از صف و تا صف خرامید و یکی را دید که تنها پس صف نماز میکند او را
باعادهٔ نماز فرمود و نیز گفته که نیست نماز منفرد را در پس صف مگر آنکه در آید همراه ایشان یا بکشد
مردی را بسوی خویش و فرمود چون بشنوید اقامت را بروید بسوی نماز و باشد بر شما آرام و
گرانباری و نروید هرچه یابید بگزارید و آنچه فوت شده آنرا تمام کنید نماز مرد با مردی ازکی است
از تنها نماز او و نمازش با دو کس ازکی است از نمازش با یک کس و چندانکه بیشتر باشند احب است
بسوی خدا عز و جل ام ورقه را فرمود که امامت اهل خانهٔ خود کرده باشد گویم امامت زنان در وسط
صف است و ابن ام مکتوم نابینا را خلیفهٔ خود در مدینه کرد تا امامت مردم کند و فرمود نماز
کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزارید در پس قائل او اما سندش ضعیف است هر که نماز را بیابد و
امام بر جای خود است باید که همان کند که امام میکند و لکن این خبر نیز ضعیف است

باب در بیان نماز مسافر و بیمار

نخستین بارکه نماز فرض شد دو رکعت بود یعنی در سفر و حضر پس نماز سفر همچنان مقرر ماند
و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که پس از هجرت کردن رسول خدا صلعم چهار
رکعت فرض شد و مقرر ماند نماز سفر بحال اول مگر مغرب که وتر نهارست و مگر صبح که قرائت
دران دراز باشد جناب نبوت در سفر هم قصر کردی و هم اتمام و روزه گرفتی و هم افطار کردی و این
خبر معلول ست و محفوظ آنست که فعل عائشه ست لهذا میگفت که بر من شاق نیست یعنی
اتمام رباعی و در خبرست که خدا دوست میدارد اتیان رخص خویش را چنانکه اتیان معصیت
خود را مکروه میدارد و در لفظی آمده چنانکه دوست میدارد اتیان عزائم خود را آنحضرت صلعم چون مسیر
سه میل یا سه فرسخ برآمدی دو رکعت میگزارد گویم میل اصل منتهای مد بصر را گویند و فرسخ
سه میل باشد انس گوید با آنحضرت صلعم از مدینه بسوی مکه برآمدیم پس همین دو رکعت میگزارد
تا بمدینه برگشتیم و ابن عباس گفته اقامت کرد آنحضرت صلعم نوزده روز و بمکه قصر می‌کرد نماز را
و در لفظی هفده روز و در روایتی پانزده روز و در طریقی هیجده روز هم آمده و جابر گوید در تبوک بست
روز اقامت کرد و نماز را قصر میفرمود و در وصل این خبر اختلاف ست عادت شریف نبوت
آن بود که چون پیش از زیغ شمس رحلت کردی ظهر را تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرود آمده
میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زیغ شمس پیش از ارتحال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدے
و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگزارد پس تر سواری شد و در روایتی باین لفظ ست که چون در سفر
بودی و آفتاب زائل شد ظهر و عصر همه را بگزاردی باز کوچ کردے در تبوک ظهر و عصر را یکجا
و مغرب و عشا را یکجا بگزارد و آمده که قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد از مکه تا عسفان گویم
برید شانزده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف ست و صحیح وقف اوست بر ابن عباس
و فرمود بهترین امت من کسانی اند که چون بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند
افطار کنند و این اسناد نیز ضعیف ست عمران بن حصین را بواسیر بود آنحضرت صلعم را از نماز پرسید
فرمود استاده بگزار و اگر نتوانی نشسته بکن و اگر نتوانی بر پهلو کن آنحضرت صلعم بیماری را عیادت

کرد و دید که نماز بر وساده می گزارد آنرا بیفگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن
و سجده را فرو تر از رکوع ساز و خودش را اسلم عائشه دید که چهار زانو نشسته نماز می کند حاکم
این حدیث را تصحیح کرده

باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت بر چوبهای منبر ارشاد کرد که قومها از ترک جمعات باز آیند ورنه خدا بر دلهای
ایشان مهر کند و از غافلان گردند صحابه با آنحضرت نماز جمعه گزارده بر میگردیدند و دیوارها
را سایه نبود که بدان سایه گیرند و در لفظی آمده که جمعه میگزاردیم با او نزد زوال شمس باز میگشتیم
جویان سایه سهل بن سعد گوید نبودیم که قیلوله کنیم و طعام چاشت خوریم مگر بعد از جمعه در عهد
رسالت آنحضرت خطبه میخواند استاده درین میان کاروانی از شام آمد مردم بدیدنش رفتند
همین دوازده کس بجای خود ماندند و فرمود هر که رکعتی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که یک
رکعت دیگر بران بیفزاید و نمازش تمام شد و این مرسل قوی ست و خطبه را استاده خواند
باز نشستی پس برخاستی و استاده خطبه دیگر خواندی جابر گفته هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه
می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردیدی
و خشمش سخت شدی تا آنکه گویا از لشکری بیم میساند و میگفت صبحکم ومساکم و میفرمود اما بعد
فان خير الحديث كتاب الله وخير الهدي هدي محمد وشر الامور محدثاتها وكل
بدعة ضلالة رواه مسلم و این کلیه بر اطلاق خود ست مخصوص البعض نیست و در روایتی آمده
که در خطبه جمعه حمد و ثنای خدا گفتی و بر اثر آن کلمات مذکوره فرمودی و آوازش بلند شده است
و در روایتی این عبارت افزوده من يهدي الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي
له و نسائی كل ضلالة في النار زیاده کرده عمار بن یاسر شنید که آنحضرت فرمود طول نماز مرد
و قصر خطبه او علامت فهمیدگی اوست و ام هشام سوره ق را از زبان جناب رسالت صلعم یاد گرفته

چه هر جمعه بر منبر نزد خطبه این سوره را میخواند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند وی همچو خرست
که کتابها بر پشت خود بر میدارد و هر که او را گوید خاموش باش وی را جمعه نبود و در روایتی آمده
چون یار خود را روز آدینه خاموش باش گفتی و امام خطبه می خواند پس حرکت لغو کردی یکی
روز جمعه در آمد و جناب نبوت صلعم خطبه می خواند فرمود نماز گزاردی یعنی دو رکعت تحیت گفت
نه فرمود برخیز و دو رکعت بگزار و این متفق علیه ست از حدیث جابر و دال ست بر وجوب
این نماز گو در حال خطبه باشد و آنحضرت صلعم در نماز جمعه سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون میخواند
و هم دران و در نماز عیدین سبح اسم و هل اتی قراءت میکرد و یک بار که نماز عید بگزارد در جمعه
رخصت فرمود و گفت هر که خواهد بگزارد و فرمود هر که جمعه گزارد چهار رکعت بعد آن بجا آرد در واه مسلم
و نهی کرد از وصل نماز بنماز تا آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل بر آرد و جمعه را بیاید و آنچه
در مقدور اوست نماز بگزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود پس تر همراه او نماز
آدینه بجا آرد بخشیده شود او را آنچه میان او و میان جمعهٔ دیگرست و سه روز زیاده بران
آنحضرت صلعم ذکر روز جمعه کرد و گفت دران روز ساعتی هست موافق نمیشود آنرا هیچ بندهٔ مسلمان
در حالیکه استاده نماز میگزارد و از خدا چیزے می خواهد مگر آنکه میدهد خدا او را آنچیز و در لفظے آمده
که اشارت کرد بدست خود بآنکه این ساعت خفیف ست ابو برده آنحضرت صلعم را شنید
که فرمود این ساعت درمیان جلوس امام تا قضای نمازست ولکن راجح وقف اوست بر ابو برده
و در روایت دیگر آمده که درمیان نماز عصر تا غروب آفتاب ست حافظ ابن حجر گوید اختلاف
کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فتح الباری املایش کرده ام
گویم تمام این اقوال در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکورست و این روایت که در هر چهل
کس پس زیاده از ان جمعه باشد و مضت بدان گذشته اسناد ضعیف دارد بلکه حکم نماز جمعه همان
حکم نمازهاے پنجگانه ست در هر تغیر و تطییر جز استحباب خطبه که در دیگر نمازها نیست و عادت شریف
نبوت صلعم آن بود که در هر جمعه از برای مومنین و مومنات استغفار کردی و بعض آیات قرآن از برای

تذکیر مردم و خطبه خواندی و فرمودی جمعه حق واجب ست بر هر مسلم در جماعت مگر بر چهار کس بنده
او زن و کودک و بیمار گویم و اگر قید جماعت نبودی جمعه را تنها هم میتوان گزارد ولکن لا اقل دو کس
می باید تا این نماز برپا شود و فرمود نیست جمعه بر مسافر و سندش ضعیف ست و چون آنحضرت صلعم
بر منبر برآمدی امردم روی خود سوی او بکردند و وی بر چوب دستی یا بر کمان تکیه داده می استاد

باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از انجمله روایت صالح بن خوات ست که طائفه با آنحضرت صلعم
نماز گزارد و طائفه دیگر در روی دشمن ماند پس با همراهیان یک رکعت بگزارد و همچنان
استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمن صف بستند گروه دیگر آمد با ایشان
نیز یک رکعت باقی ادا کرد و نشسته ماند تا آنکه اینها نماز خود تمام نمودند پستر سلام داد با ایشان
و این وجه متفق علیه ست و روز ذات الرقاع بود و در غزوه نجد صحابه با آنحضرت صلعم در برابر دشمن
صف آراستند آنحضرت با ایشان بنماز استاد گروهی با آنحضرت صلعم نماز گزارد و گروه دیگر
روی بر دشمن آورد آنحضرت صلعم یک رکوع با دو سجده کرد باز این گروه بجای طائفه اولی
که نماز نکرده بود برگشت و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت با دو سجده بگزارد پستر سلام داد
و هر واحد از انها برخاسته یک یک رکعت با دو دو سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ مسلم بود
و این لفظ بخاری ست از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شدم همراه جناب رسالت صلعم
نماز خوف را پس دو صف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدو میان ما و میان قبله ست آنحضرت
تکبیر گفت ما هم الله اکبر گفتیم پستر رکوع کرد ما هم نیز رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ما همه نیز
سر از رکوع برداشتیم باز بسجده فرو رفت و صفی که متصل او بود هم سجده کرد و صف مؤخر در نحر عدو
استاده ماند چون سجده تمام کرد صف متصل برخاست الحدیث و در روایتی آمده که سجده نمود
سجده نمود همراه او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و متاخر شد صف اول

ومقتدا مر گردید صف ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد آنحضرت صلعم و سلام
دادیم با همگنان و این نزد مسلم ست و در لفظے وارد شده که این نماز در عسفان بود و در خبر
جابر آمده که با یک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارد پس سلام داد باز دو رکعت با
گروه دیگر بجا آورد و سلام داد و در حدیث حذیفه آمده که با یک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت دیگر بگزارد و این
هر دو طائفه رکعت دیگر خود قضا نکردند یعنی اکتفا بر رکعت واحده نمودند و این حدیث که نماز خوف یک رکعت ست
بر هر وجه که باشد ضعیف الاسناد ست همچنین حدیثے دیگر که نیست سهو در نماز خوف

باب در بیان نماز هر دو عید

فرمود فطر آن روز ست که مردم افطار کنند و اضحی آن روز که قربانی نمایند سوارے چند آمدند
و گواهی دادند که دیروز ماه را دیده اند آنحضرت صلعم صحابه را امر کرد که روزه بکشایند و فردا صبح هم
بعیدگاه روند و نمی رفت روز فطر تا آنکه چند خرما می خورد و در لفظے آمده که افراداً یعنی طاق می خورد
و در روایتے وارد شده که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه چیزے بخورد و نمیخورد در روز قربان تا آنکه
نماز بگزارد و امر فرمود به برآوردن زنان بالغ و دختران دوشیزه و حائضان در هر دو عید تا در
خیر و دعای مسلمانان حاضر گردند و حائضان از مصلے کناره گیرند آنحضرت صلعم و ابوبکر و
عمر نماز عیدین را پیش از خطبه می گزاردند قبل و بعد آن نمازی دیگر نمی کردند و این نماز را
بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل برگشتے دو رکعت بگزاردے و سندش حسن ست
و نزد خروج بسوی مصلے در هر دو عید اول چیزیکه بدان آغاز می کرد نماز بود باز برگشته برابر مردم
می استاد و مردم همچنان بر صفهاے خود نشسته می ماندند ایشان را وعظ و امر میفرمود و فرمود تکبیر
در فطر در رکعت اول هفت بارست و در رکعت دیگر پنج بار و قرات بعد از هر دو ست ترمذی
تصحیح این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو عید سوره ق و اقتربت میخواند رواه مسلم و در
آمده نزد مصلے مخالفت طریق میکرد رواه البخاری ست اهل مدینه را دو روز لعب بود چون آنحضرت صلعم

قدوم آورد فرمود او تعالی در بدل این هردو بهتر ازین هردو شما را داد روز اضحی و روز فطر
در پیاده رفتن بسوی نماز عید سنت ست و یک بار که باران را باران رسید آنحضرت صلعم نماز
عید در مسجد گزارده و سندش لین ست

باب در بیان نماز کسوف

روز مرگ ابراهیم بر عهد آنحضرت صلعم آفتاب در گرفت مردم گفتند این کسوف بنا بر
مرگ اوست آنحضرت فرمود صلعم مهر و ماه دو آیت ست از آیات خدا از برای موت و
حیات احدی گرفته نمی شوند چون این ابینید دعا کنید و نماز بگزارید تا آنکه منکشف شود
و در لفظی منجلی گردد و در روایتی تا آنکه منکشف شود آنچه با شما ست و درین نماز جهر بقرات
کرده و در دو رکعت چهار رکوع و چهار سجده نموده و یکی منادی را بر انگیخت که ندا کند الصلوٰة
جامعة و در خسوف مهر نماز گزارد و قیام طویل قریب خواندن سورهٔ بقره کرد باز رکوع دراز
نمود و سر بر داشته تا دیر ایستاده ماند مگر فرود تر از قیام اول باز رکوع طویل بجا آورد مگر
کمتر از رکوع اول پیشتر بسجده رفت باز تا دیر استاده ماند لکن کمتر از قیام نخستین باز بر کوع شد
و سخت دراز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع بر داشت قیام طویل فرود تر از قیام
اول فرمود باز رکوع طویل کرد کمتر از رکوع پیشین باز بسجده افتاد پس از نماز برگشت و آفتاب
روشن شده بود مردم را خطبه کرد و در روایتی آمده که در گرفتگی مهر هشت رکعات در
چهار سجده بگزارد و هم شش رکعات با چهار سجدات مروی گشته و نیز پنج رکعت از دو سجده
آمده و در رکعت ثانیه نیز همچنین نموده و هرگز باد سه نوزید مگر آنکه بر هر دو زانوی نشسته
و گفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا و در زلزله شش رکعات با چهار سجده
بگزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

باب در بیان نماز باران

آنحضرت صلعم متواضع متبذل متخشع مترسل متضرع از خانه بر آمد و دو رکعت بگزارد چنانکه
در عید میگزارد و این خطبه شما نخواند یعنی باین طول و عرض که مردم می خوانند و در روایتی
بر منبر وارد شده مردم پیش وی صلعم شکوه قحط و امطار کردند امر فرمود که منبر بنهند بیرون
عیدگاه نهادند و وعده داد مردم را بر آمدن در روزی پس چون ابروی مهر نمایان شد
بر آمد و بر منبر نشست و تکبیر بر آورد و خدا را حمد کرد و فرمود شما شکوه خشک سالی دیار خود کردید
و او تعالی شما را امر کرده است بآنکه او را بخوانید و وعده داده است که بپذیرد از برای شما
باز گفت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل
ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث
واجعل ما انزلت علینا قوة وبلاغا الی حین بازوها بر داشت تا آنکه بیاض ابطین شریفش
دیده شد و پشت خود بسوی مردم کرد و چادر شریف را بر گردانید و وی رافع یدین بود
و روی بمردم آورده و از منبر فرود آمده دو رکعت بگزارد حق سبحانه و تعالی ابری پیدا آورد
که غرید و درخشید و بارید و قصه تحویل رداء در بخاری است و در روی آنست که رو بقبله شد دعا کرد
و دو رکعت نماز کرد بجهر قرائت و تحویل رداء فرمود تا قحط بر گردد و مردی روز جمعه بمسجد آمد آنحضرت
ایستاده خطبه میخواند گفت ای رسول خدا اموال تباه شد و راهها منقطع گردید خدا را بخوان که
ما را باران دهد هر دو دست شریف خود بر داشت و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا الخ
و درین حدیث ذکر دعای امساک باران نیز آمده عمر بن خطاب رضی الله عنه چون قحط افتادی
استسقا بعباس میکرد و میگفت خداوندا آب می خواستیم از تو بوسیله پیغمبر تو و تو آب میدادی
ما را و اکنون توسل میکنیم بسوی تو بعم نبی تو پس ما را آب بده پس باین گفتن آب داده میشدند
و این نزد بخاری است انس گوید همراه جناب رسالت مآب بودیم که بارانی در رسید آنحضرت صلعم
جامه خود از تن بر داشت تا آنکه آبش برسید و فرمود حدیث عهد بربه یعنی تازه روزگار است
بر رب خود ۔ ای نفس خرم باد صبا + از بر یار آمده مرحبا + و چون باران را دیدی گفتی

اللهم سقينا نافعا و از دعای وی ست صلعم در طلب آب باران اللهم جللنا سحابا كثيفا
قصيفا دلوقا ضحوكا تمطرنا منه رذاذا قطقطا سجلا يا ذا الجلال والاكرام و فرمود
سلیمان علیه السلام باستسقا برآمده بود مورچه را دید که بر پشت خود دراز شده پایهای
خود بسوی آسمان برداشته است و میگوید اللهم انا خلق من خلقك ليس بنا غنى
عن سقياك گفت برگردید که بدعای غیر خود آب داده شدید و یکبار در استسقا بپشت
کفها اشارت بسوی آسمان کرد نه رخنکه و طلب باران دعا و نماز هردو ثابت ست و هر واحد کافی

باب در بیان جامه

فرمود از امت من اقوامی باشند که حر و حریر را حلال سازند گویم حر را آخر نیز ضبط کرده اند
اول یعنی شرمگاه و ثانی یعنی ثوب منسوج از صوف و ابریشم ست و نهی فرمود از نوشیدن
آب در آوندهای زر و سیم و از خوردن دران و از پوشیدن جامهٔ ابریشم و دیبا و از نشستن
بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت و عبدالرحمن بن عوف و زبیر را در قمیص حریر اذن
حکه که هر دو کس از کثرت قمل بود دستوری لباس در سفر داد و علی مرتضی را حلهٔ سیرا پوشانید
وی دران حله بیرون آمد دید که اثر خشم در روی مبارک نبوی ست آنرا میان زنان خود پاره
پاره قسمت کرد سیرا حریر محض باشد و در مشوب بغیر اختلاف ست اصح عدم حل وی ست و حدیث
نهی از ثوب مصمت از و ضعیف ست زر و ابریشم اناث امت را حلال ست و بر ذکور ایشان حرام
خدا چون بر بندهٔ خود انعام می کند دوست دارد که اثر نعمت خودش بروی ببیند و از پوشیدن
قسی و معصفر نهی آمده قسی آنکه در وی حریر باشد بر مثال اترنج معصفر آنکه سرخ رنگ بود از عصفر
و حلهٔ حمرا از سرخ که مشابه دند مخطوط و آنجاست که چون بر ابن عمرو دو جامهٔ معصفر دید فرمود امك
امرتك بهذا یعنی مادرتو بپوشیدن این جامه ترا امر کرده باشد اسما دختر ابی بکر جبهٔ رسالت
بیرون آورد و جیب وی هر دو آستین و هر دو کشادگی او از پیش و پس دوخته بود دیبا و این

جبه نزد عائشه بود تا آنکه بمرد و از وی باسما رسید و آن جبه را جناب رسالت از برای وفد و جمعه
می پوشید اسما گوید ما آنرا از برای بیماران می شوئیم و بدان طلب شفا می کنیم

کتاب در بیان جنائز

فرمود بسیار یاد کنید هاذم لذات را یعنی موت را و هیچ یکی از شما بهر گزندی که بوی
فرود آمده است تمنای موت نکند و اگر ازین تمنا چاره نبود پس چنین گوید اللهم احینی
ما کانت الحیوة خیرا لی وتوفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی و فرمود مؤمن بعرق جبین می میرد
و مردگان خود را لا اله الا الله بیاموزید یعنی آنکه نزدیک بمردن است و بر ایشان یٰس بخوانید
یعنی بر محتضر آنحضرت بر ابی سلمه در آمد دید که چشم او بهم نمی آید آنرا بپوشید و فرمود روح چون
مقبوض میشود نگاه در پی او میرود کسان خانه ابی سلمه فریاد بر آوردند فرمود دعا نکنید بر جانهای
خود مگر بخیر چه ملائکه آمین می گویند بر گفته شما باز فرمود اللهم اغفر لابی سلمة وارفع درجته
فی المهدیین وافسح له فی قبره ونور له فیه واخلفه فی عقبه رواه مسلم جناب نبوت
را نزد وفات بچادر حبره پیچیدند از پنبه بود یا از کتان و حبره چادر مخطط ساخته یمن را گویند
ابوبکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بوسه داد و آنحضرت فرمود جان مؤمن آویخته وام اوست
تا آنکه از وی قضا ایش کنند یکی از احله بر افتاد و بمرد فرمود به آب و کنارش بشوئید و در
دو جامه کفن نمائید چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند ندانیم که بهچو مردگان خود
برهنه کنیم یا نه خیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد فرمود اگر مصلحت بینید سه بار یا پنج
بار یا بیشتر از ان به آب و کنار بشوئید و در مرهٔ آخر کافور یا چیزی از ان بیامیزید ام عطیه گوید
چون از غسل فارغ شدیم آنحضرت را اعلام کردیم ته بند خود را بسوی ما بینداخت و فرمود این را
شعارش بگردانید و در لفظی آمده که بدایت غسل بمیامن و بمواضع وضو کنید ام عطیه گوید پس
موی سرش را سه گیسو کردیم و پس پشت وی بینداختیم عائشه گفته که کفن شد آنحضرت در

ست جامه سفید سحولی از پنبه یعنی مغسول یا ساخته یمن و در آن قمیص و عمامه نبود عبد الله بن
أبي چون بمرد پسرش قمیص نبوی صلعم از برای کفن وی بخواست بوی بخشید یعنی تکفین در قمیص منع نیست
و فرمود جامهای سفید بپوشید که بهترین ثیاب شما ست و مردگان را در آن کفن کنید و
چون برادر خود را کفن کنید تحسین کفن نمائید یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت صلعم که جمع
میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در یک جامه و می پرسید که کدام یک ازین هر دو
گیرنده تر است قرآن را پس هر کرا مقدم میکرد در لحد و ایشان مغسول نشدند و نماز نکرد بر ایشان
و فرمود گرانی نکنید در کفن که زود ربوده می شود و عائشه را گفت که اگر پیش از من بمیری
غسلت دهم الحدیث و در آن ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست آنجا ست که فاطمه مرتضی را وصیت
کرد بغسل خویش و بر جنازه که در زنان مرحوم شده بود امر بگزاردن نماز و دفن او فرمود و بر یکی
که جان خود را بمشقص یعنی تیر کشته بود نماز نکرد و در قصه زنی که مسجد را جاروب می داد آمده که
فرمود چرا مرا خبر نکردید بنمائید مرا قبر او چون نمودند بر آن نماز کرد و فرمود این گورها پر از تاریکی است
بر اهل خود و او تعالی آنها را روشن می کند بنماز من بر آنها و از نعی نهی فرمود و نجاشی را در روزیکه
مرده بود نعی کرد و با صحابه بمصلی بر آمد و صف بست و چهار تکبیر بر وی بر آورد متفق علیه و منهم
هیچ مسلمان نیست که بمیرد و بر جنازه او چهل کس که هیچ شی را با خدا شریک نمی گردانند بایستند
مگر آنکه او تعالی شفاعت ایشان در باره او می پذیرد و زنی ام کعب نام در نفاس مرده بود در نماز
جنازه برابر وسط او ایستاد و بر سهیل و برادرش بیضا در مسجد نماز گزارد و زید بن ارقم بر یکی از جنائز
پنج تکبیر بر آورد چون پرسیدندش گفت آنحضرت صلعم همچنین تکبیر می گفت رواه مسلم و الا بقیة علی مرتضی
بر سهل بن حنیف شش تکبیر گفت و فرمود وی بدری است و اصله فی البخاری جابر گفته آنحضرت
در تکبیر اول سوره فاتحه می خواند و اسناد این حدیث ضعیف است مگر ابن عباس بر جنازه فاتحه
خواند و گفت تا بدانید که این سنت است و این فرد بخاری است و آزاد عیه چیست بر یک
جنازه که عوف بن مالک آنرا یاد گرفته اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم

نزله و وسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب
الابيض من الدنس ابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة
وقه فتنة القبر وعذاب النار رواه مسلم گویم این موضع در خور غبطه ست تا کرا میان پایش زند
ولیس ذلك علی الله بعزیز و آمده که چون بر جنازه نماز گزاردی گفتی اللهم اغفر لحینا ومیتنا
وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی
الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده
رواه مسلم والاربعة وفرمود چون نماز کنید بر مرده دعا کنید او را باخلاص و شتابی کنید بجنازه
چه اگر صالح ست خیر ست که پیش میفرستید او را بسوی آن و اگر سوای او ست پس بد ست که
می نهید آنرا از گردن های خود و هر که حاضر شد جنازه را و آنکه نماز گزارد بران او را یک قیراط
و هر که حاضر شد او را تا دفن وی او را دو قیراط ست گفتند دو قیراط چه باشد فرمود همچو دو کوه بزرگ
و در روایتی آمده تا آنکه نهاده شود در لحد و هر که همراه جنازه شد براه ایمان واحتساب
همراه ماند او را تا آنکه نماز گزارده شد بر وی و فراغت دست بهم داد از دفن او وی بر میگردد
بدو قیراط هر قیراط همچو کوه احد باشد ابن عمر آنحضرت و ابو بکر و عمر را دید که پیش جنازه
میروند و این مرسل ست و نهی کرد زنان را از رفتن همراه جنازه و لکن عزیمت نکرد و فرمود چون
جنازه را ببینید بایستید و هر که همراهش رود ننشیند تا آنکه نهاده شود یعنی بر زمین یا در لحد و اول
اوفق ست با حادیث عبد الله بن زید مرده را از پائین قبر در قبر در آورد و گفت این سنت ست
و آنحضرت فرمود مردگان خود را چون در قبر نهید بگوئید بسم الله وعلی ملة رسول الله
و فرمود شکستن استخوان مرده همچو شکستن اوست در حالت حیات یعنی در گناه برابر ست سعد
بن وقاص گوید برای ما لحد بسازید و بران خشتهای خام ایستاده کنید چنانکه با آنحضرت کرده شد
و بلند کرده شد قبر او بر زمین باندازه یک شبر گویم قدر یک شبر موقوف ست و مشروع بهان تسویه
باشد و نهی فرمود از گچ کردن قبر و از نشستن بران و از بنا ساختن بالای آن و نماز کرد

بر عثمان بن مظعون و آمد بر قبر او و انداخت بر وی خاک سه بار و وی ایستاده بود و چون
از دفن میت فارغ شدی بر قبرش ایستادی و گفتی آمرزش خواهید از برای برادر خود
و سؤال کنید از برای او تثبیت را که وی درین دم پرسیده میشود و این نزد ابو داود است
با تصحیح حاکم و ضمره ابن حبیب گوید صحابه دوست می داشتند که چون برابر کرده شود قبر بر مرده
و مردم از وی برگردند نزد گور او بگویند یا فلان قل لا اله الا الله سه بار یا فلان قل
ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد و این حدیث بطریق وقف و رفع هر دو مروی شده
و فرمود نهی می کردم شما را از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها را که تذکر آخرت و زهد در
دنیاست ۵ یکی بگور غریبان شهر سیری کن + ببین که نقش املها چه باطل افتاده است
و در مقر ارواح روایات مختلف آمده از عرش تا فرش نشانها داده اند راجح آنست که ارواح
مؤمنان در علیین است و ارواح کفار در سجین و بر زنان زائرات قبور لعنت فرموده و همچنین بر
نائحه و مستمعه و از ام عطیه بر عدم نوح پیمان گرفته و فرمود مرده را عذاب کنند در قبر بنا بر نیاحت
بر وی و در دفن دختر نبوی انس حاضر بود و آنحضرت نزد گورش نشسته دید که هر دو چشم شریف
اشک میریزد و فرمود که مردگان را در شب دفن نکنید مگر آنکه مضطر گردید و در لفظیست که زجر
کرد از اقبار در شب تا آنکه نماز کنند بر وی و دمی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آل جعفر
طعام سازید که ایشان را شاغل آمده است و صحابه را نزد بر آمدن بسوی مقابر این دعا می آموخت
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انا ان شاء الله بکم للاحقون نسئل الله
لنا ولکم العافیة و باری بر قبور مدینه گذر کرد و رو بایشان آورد و فرمود السلام علیکم
یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا و نحن بالاثر ۵ امروز گر از رفته حریفان
خبری نیست + فرداست درین بزم ز ما هم اثری نیست + و فرمود دشنام ندهید مردگان را
چه رسیده اند بانچه پیش فرستاده اند و فرمود تا ایذا ندهید زندگان را ۵ دشنام بمذهبی که طاعت
باشد + مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم +

کتاب در بیان زکوة

آنحضرت صلعم معاذ را بیمن فرستاد و فرمود فرض کرده است او تعالی بر ایشان صدقه در اموال
که از توانگران گیرند و بر فقرا باز گردانند آنکس گوید ابوبکر او را کتاب نوشت وقتیکه بسوی
بحرین فرستاد و آن کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم این ست فریضه صدقه
که آنحضرت صلعم بر مسلمانان فرضش فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرد در بیست و چهار از
شتران و آنچه کمتر ازین ست یک گوسپند ست در هر پنج شتر یک گوسپند باشد و چون برسند
بیست و پنج تا سی و پنج پس واجب در ان یک بنت مخاض ست او یعنی آنکه یک سال
بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال همین نام دارد و اگر بنت مخاض
نباشد ابن لبون نر باید یعنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم در آمد و چون برسد به
سی و شش تا چهل و پنج برسند در ان یک بنت لبون انثی ست و در چهل و شش تا شصت
یک حقه بود کوفته شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم در آمده و در شصت و
یک تا هفتاد و پنج یک جذعه ست یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و پای در پنجم گذاشته
و در هفتاد و شش تا نود دو بنت لبون ست و در نود و یک تا یک صد و بیست دو حقه کوفته شتر
و در زیاده بر یکصد و بیست در هر چهل شتر یک بنت لبون ست و در هر پنجاه یک حقه و هر کرا جز
چهار ابل ندارد در وی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر بخواهد و در گوسفند انکه بیرون می چرند
وقتیکه چهل تا یک صد و بیست باشند یک گوسفند ست و در زیاده بر یکصد و بیست تا دو صد
دو گوسفند ست و در زائد بر دو صد تا سه صد سه گوسفند باشد و چون بر سه صد بیفزاید در
هر صد یک گوسفند واجب باشد و اگر درین سائمه از چهل گوسفند یک گوسفند کم هست پس
در ان خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواهد و میان متفرق جمع نکنند و نه میان مجتمع تفریق
نمایند بخوف صدقه و آنچه میان دو خلیط باشد هر دو باهم تراجع برابری کنند و در اخراج صدقه

کلان سال و عیب‌دار و نر ندهد مگر آنکه مصدق بخواهد یعنی ستاننده صدقه و در سیم خالص
چهل یک ست و اگر نبود مگر یک صد و نود در ان صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواهد و هرکه نزد
او از شتران صدقه جذعه بود و وی جذعه ندارد بلکه نزد او حقه ست از وی همان حقه بپذیرند
و همراه آن دو گوسفند بگیرند اگر دست بهم دهند یا بیست درهم بستانند و آنکه حقه ندارد و جذعه دارد
از وی همین جذعه قبول کنند و مصدق او را دو گوسفند یا بیست درهم بدهد رواه البخاری جناب
نبوت چون معاذ بن جبل را بیمن فرستاد امر کرد که از هر سی گاو یک گوساله نر یا ماده و از هر چهل
گاو دو ساله و از هر محتلم یک دینار یا برابر آن جامه معافری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان
بر آبهای ایشان گرفته شود رواه احمد و در لفظی آمده که بگیرند آنرا اگر در خانهای ایشان و نیست بر مسلمان در بنده و
اسپ او صدقه مگر صدقه فطر و در هر سائمه ابل در چهل تا یک بنت لبون ست شتران را
از حساب آنها جدا نکنند و هرکه صدقت دهد با میدا اجر او را اجر باشد و هرکه ندهد ما از وی بگیریم
و نیمه مال او فریضه‌ایست از فریضه‌های پروردگار ما و حلال نیست آل محمد صلعم را از صدقه هیچ
و در دوصد درهم که یکحول بر آن گذشته ست پنج درهم ست و هیچ نیست تا آنکه بیست دینار
بود و بروی سالی بگذرد پس در ان نصف دینار باشد و در زائد برین نصاب بهمین حساب
واجب گردد و نیست زکوة در هیچ مال تا آنکه یکحول بگذرد و همچنین در مال مستفاد تا آنکه سالی
بگذرد و راجح وقف اوست بر علی کرم الله وجهه و در گاوانی که کار می کنند صدقه نیست و این
نیز موقوف ست بر وی علیه السلام و ولی یتیم را میرسد که تجارت کند در مال یتیم و ترک ندهد آنرا
تا آنجا که صدقه اشش بخورد و اسناد این حدیث ضعیف ست اگرچه شاهدی مرسل دارد و آنحضرت
را چون قومی صدقه می آورد می گفت اللهم صل علیهم متفق علیه و عباس را رخصت
داد در تعجیل صدقه وی پیش از حولان حول و فرمود نیست در کمتر از پنج اوقیه از سیم صدقه و نه در
کمتر از پنج ذود از شتران صدقه و نه در کمتر از پنج وسق از تمر صدقه و نه در کمتر از آن در دانه صدقه
و هر چه را آسمان و چشمها آب داد یا عثری ست در ان عشر ست عثری آنکه آب را برگهای خود

می کشد و در آنچه آب داده شده است بکشیدن نصف عشر ست و در روایتی بجای عشری
بعل آمده و هر دو بیک معنی ست و در آن همان عشر ست که گذشت و در آنچه داده شده است
بسوانی یا بنضح نصف عشر ست ابو موسی اشعری و معاذ را فرمود که نگیرید صدقات را مگر ازین چهار جنس
جو و گندم و مویز و خرما و از خیار و خربزه و انار و نی صدقه را معاف کرد و سندش ضعیف ست
و فرمود چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید دو ثلث و بگذارید یک ثلث و اگر نتوانید
ربع بگذارید و انگور را اندازه کنید چنانکه خرما را بر درخت خرص می کنند و بگیرند در زکوة آن
زبیب یعنی چنانکه در زکوة نخل تمر می گیرند و در سندش انقطاع ست زنی پیش آنحضرت صلعم
آمد همراهش دختر او بود و در دست دخترش دو دست افشار بود از طلا فرمود زکوتش
می دهی گفت نی فرمود مگر خوش دارے که بپوشانند ترا روز قیامت دو دست افشار از
آتش دوزخ آن زن آن هر دو مسکه بیفگند و اسنادش قوی ست ام سلمه اوضاحی از زر پوشیده بود
آنحضرت را گفت این گنج ست فرمود اگر زکوتش دهی گنج نباشد و سمره بن جندب را امر کرد
به برآوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده ست و در سندش لین ست و در تلخیص
گفته که در سندش جهالت ست انتهی پس در ایجاب زکوة در اموال تجارت حجت نیز و آری
در رکاز خمس ست و رکاز معدن ست یا دفینهٔ جاهلیت و ثانی اولی ست در بارهٔ مردے که
گنج در ویرانه یافت فرمود که اگر در قریهٔ مسکونه یافته است آنرا باید شناسانید و اگر در غیر آباد
یافته ست پس در آن و در رکاز خمس ست و از معادن قبلیه که ناحیه از ساحل بحر ست صدقه ستاند

باب در بیان صدقهٔ فطر

فرض کرد آنحضرت صلعم زکوة فطر را یک صاع از خرما یا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد
و کلان از مسلمانان و امر کرد بادای آن پیش از برآمدن مردم بسوی نماز و فرمود بی نیاز
گردانید ایشان را درین روز از کوچه بکوچه گردیدن و در بدر گشتن ابو سعید خدری گفت با صدقه

می دادیم در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از خرما یا صاعی از جو یا صاعی از زبیب یا صاعی از اقط پس همیشه چنان برآرم که در زمن نبوت می برآوردم و در روایتی آمده که نبرآرم همیشه مگر چنان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرده است آنحضرت صلعم زکوة فطر از برای طهرت صیام از لغو و فحش و بنا بر طعمه از برای مساکین پس هر که پیش از نماز داد زکوة مقبوله است و هر که بعد از نماز داد پس صدقه ایست از صدقات

باب در بیان صدقه التطوع

هفت کس اند که جا مید هد ایشان را خدا تعالی در سایهٔ خود در روزیکه جز سایهٔ او سایهٔ دیگر نیست منجمله ایشان مردیست که صدقه داد پنهان تا آنکه ندانست شمال او آنچه نفقه کرد یمین او و فرمود هر آدمی در سایهٔ صدقهٔ خود است یعنی بروز قیامت خواه فرض باشد یا تطوع تا آنکه فیصله کرده شود میان مردم و هر مسلمان که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی بپوشاند او را خدا تعالی از حلهاے سبز بهشت و هر مسلمان که بخوراند مسلمان را بر گرسنگی بخوراند او را خدا تعالی از میوه هاے بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی بنوشاند او را خدا از رحیق مختوم و دست بالا بهتر است از دست پائین بالا آنکه میدهد پائین آنکه می ستاند و قیل غیر ذلک و فرمود آغاز کن بالفاق بر کسیکه عیال دار یش می کنی بهترین صدقه آنست که از پشت توانگری باشد و هر که نگاه دارد خود را از سوال نگاه دارد او را خدا تعالی از احتیاج بمردم و هر که مستغنی شود از سوال مردم بے نیاز سازد او را خدا تعالی و آمده که افضل صدقات جهد مقل است و بدایت کن بعیال و فرمود صدقه کنید مردی گفت که نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود صدقه کن گفت نزدم یک دینار دیگر هست فرمود بر فرزندان خود صدقه کن گفت نزدم دینارے دیگر هست فرمود بر زن خود صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم خود تصدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزدم یک دینار دیگر هست فرمود تو بدان بیناتر ے

یعنی هرکه مستحق تر باشد باو ارزانی دار و فرمود زنی که نفقه کرد از طعام خانهٔ خود بشرطی که بدون
افساد او را اجر باشد بدان نفقه و زوج او را اجر باشد بنا بر اکتساب و خازن را مثل آن نه کم شود از بعض
ایشان از اجر بعض چیزی کم نگردانند زینب زن ابن مسعود آمد و گفت ای رسول خدا شما امر فرمودید
امر بصدقه کردید یعنی زنان را و نزد من زیور زین ست خواستم که آن را صدقه کنم ابن مسعود زعم کرد که
وی و فرزندان وی احق کسی هستند که تصدق کنم بر ایشان فرمود ابن مسعود راست گفته است
شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که بر آنها تصدق کنی گویم این تصدق تمام ست از
فریضه و تطوع و در بارهٔ سائل ارشاد فرمود که مرد همیشه مردم را سوال میکند تا آنکه می آید روز قیامت
و نیست در روی وی پارهٔ از گوشت و هر که سوال کند مردم را مالهای آنها بقصد تکثر وی
نمی طلبد مگر انگری از آتش پس بگو که کم طلبد یا بسیار طلبد و اگر یکی از شما رسن خود گیرد و
پشتهٔ هیزم بر پشت خود آرد و آن را بفروشد و او تعالی بدان آبروی او را نگاه دارد بهتر است
او برای او از آنکه مردم را سوال کند دهند یا ندهند و فرمود مسئله خراش ست می خراشد مرد
روی خود را بدان مگر آنکه سوال کند از پادشاه یا در کاری که از ان چارهٔ کار نیست

باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مر غنی را مگر پنج کس را یکی عامل بر صدقه دیگر هر که صدقه را بمال خود
خریده سوم قرضدار چهارم غزا کننده در راه خدا پنجم مسکینی که بر وی تصدق کرده اند و وی از آن
صدقه چیزی بتوانگرے هدیه کرد و دو کس نزد آنحضرت صلعم آمدند و صدقه خواستند نگاه در ایشان
گردانید و هر دو را چست یافت فرمود اگر خواهید شما را بدهم اما غنی و قوی مکتسب را در آن حظ نیست
و فرمود حلال نیست صدقه مگر یکی را از سه کس یکی مردی که حامل حماله است حلال ست او را مسئله
تا آنکه بدان برسد دوم مردی که جائحه آمد و مال ورا هلاک ساخت که وی را نیز مسئله حلال ست
سوم مرد یکه او را فاقه رسیده است حلال ست او را مسئله تا آنکه بقوامی از عیش برسد و جز این

ست احوال مسئله حرام ست و سائل حرا محزار و ذبیا نیست صدقه آل محمد را چه این صدقات
چرکهای مردم ست و در لفظی آمده که حلال نیست محمد و آل محمد را اگویم از هاشمی بهاشمی هم درست
نیست تا بدیگری چه رسد جبیر بن مطعم و عثمان بن عفان نزد جناب رسالت آمدند و گفتند
که بنی مطلب را از خمس خیبر دادی و ما را گذاشتی با آنکه ما و آنها در یک منزلت هستیم یعنی نسبت
بشما فرمود جز این نیست که بنی مطلب و بنی هاشم یک چیز اند گویم مراد به بنی هاشم درین جا آل
علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث ست و جبیر و عثمان آل نوفل و آل عبد
شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا نکرد و مردی را بر صدقه بنی مخزوم گماشته بود وی
ابی رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بهره خود از صدقه بری گفت آنحضرت را
بپرسم چون پرسید فرمود مولای قوم از نفس قوم ست و ما را صدقه حلال نیست یعنی پس تو هم
روا نباشد و عمر رضی الله عنه را عطایا میداد وی گفت محتاج تری را از من بده فرمود بگیر و
مالدار شو یا تصدق کن آنرا هر چه بیاید ترا ازین مال و تو مشرف هستی و نه سائل آنرا بستان
و آنچه این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن مکن

کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم و دو صوم نکنید مگر مردی را که روز روزه او باشد که وی در آن
یوم روزه می تواند گرفت و صائم در روز شک عاصی ابو القاسم ست قاله عمار بن یاسر
و فرمود روزه گیرید برویت هلال و افطار کنید بآن و اگر ابر باشد بر شما اندازه ماه کنید یعنی
سی روز را کامل گردانید چنانکه در روایت دیگر ست که اکملوا العدة ثلثین و در لفظ دیگر
اکملوا عدة شعبان ثلثین آمده مردم هلال می جستند ابن عمر آنحضرت را صلعم خبر کرد که من آنرا دیده ام
پس خود هم روزه گرفت و هم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل ست بر قبول شهادت عدل واحد
درین محل و یک بار بادیه نشینی نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت من هلال دیده ام فرمود شهادت میدهی

بلا اله الا الله گفت آری فرمود گواهی می دهی بمحمد رسول الله گفت آری فرمود اعلام کن ای بلال
در مردم بآنکه فردا روزه گیرند و فرمود هر که نکرد نیت روزه در شب پیش از فجر او را صیام نیست
و در لفظی وارد شده که نیست صیام مر کسی را که فرض نکردش از شب و آنحضرت صلعم روزی
بر عائشه درآمد و گفت نزد شما چیزی هست گفتند نه فرمود پس اکنون من روزه دارم بار دیگر
آمد و پرسید عائشه گفت مار حیس در هدیه آمده است فرمود بنما که من صائم برخاسته ام
و از آن حیس بخورد و فرمود همیشه مردم بخیر اند مادام که شتابی کنند در کشادن روزه و آمده است
بسوی خدا احب ایشان ست در فطر و سحر خورید که سحور برکت ست و افطار کنید بر تمر و اگر نیابید
پس بر آب بکشایید که آب طهور ست و نهی فرمود از وصال مردی گفت تو خود وصال می کنی فرمود
کدام یک از شما مثل من ست من شب می کنم در حالیکه طعام می دهد مرا رب من و آب می نوشاند
مرا چون باز نماندند وصال کرد با ایشان یک روز باز یک روز دیگر پس دیدند هلال را فرمود
اگر تاخیر می کرد هلال می افزودم شما را و این سخن را بطریق نکال بر ایشان گفت چون دید که از وصال
باز نمی ایستند و هر که ترک نکرد سخن دروغ و عمل بباطل و جهل نگذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام
و شراب او نیست و بوسه می داد آنحضرت صلعم عائشه را و وی صائم بود و مباشرت می کرد
او را در حالت صوم ولیکن املک بود از برای ارب خود در رمضان و حجامت کرد در حال احرام
و صیام و گذشت بر مردی در بقیع و وی حجامت می کرد در رمضان فرمود حاجم و محجوم هر دو
مفطر شدند و اول در بخاری ست و انس گفته بعده رخصت داد آنحضرت صلعم صائم را در حجامت
و حجامت می کرد انس و وی صائم بود و سرمه کشید جناب رسالت در رمضان بحالت صیام
و سندش ضعیف ست و ترمذی گفته لا یصح فیه شیء و صائمی که اکل و شرب کرد بنسیان وی باید
صوم خود را تمام کند و این اطعام و سقی او از جانب خداست و بر مفطر در رمضان بنسیان قضا
و نه کفاره و این خبر صحیح الاسناد ست و همچنین نیست قضا بر کسیکه غلبه آورد بر وی قی و هر که خود قی
کرد بر وی قضاست آنحضرت صلعم چون در سال فتح بماه رمضان بسوی مکه برآمد روزه گرفت

تا آنکه بکراع غمیم رسید و مردم هم صائم بودند قدح آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم
همراهی بدیدند آنرا نوشید گفتند که بعض مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها نافرمانان اند و این را
دو بار بلفظ اولئك العصاة ارشاد کرد و در لفظی آمده که این قبیح را بعد از عصر وقتی بیاشامید
که گفتند صیام بر مردم شاق است و انتظار فضل شما می برند حمزهٔ اسلمی گفت ای رسول خدا من
در خود قوت بر صیام در سفر می یابم بر من گناهی هست یعنی اگر روزه بگیرم فرمود این رخصت است
از طرف خدا هر که آنرا اخذ کرد خوب کرد و هر که روزه گرفتن دوست گرفت بر وی جناح نیست
رخصت داد شیخ کبیر را در آنکه افطار کند و عوض هر روز مسکینی را بخوراند و نیست قضا بر وی
و یکی آمد و گفت هلاک شدم فرمود که هلاک کرد گفت افتادم بر زن خود در رمضان فرمود می یابی
کدام بنده که آنرا آزاد کنی گفت نه فرمود می توانی که دو ماه پیاپی روزه گیری گفت نه فرمود شصت
مسکین را توانی که بخورانی گفت نه و نشست درین میان زنبیلی از خرما نزدم آنحضرت صلعم آمد
فرمود این را تصدق کن یعنی در کفارهٔ خود گفت بر فقیرتری از خود نیست میان دو لابه یعنی
سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشد بسوی این خرما تا آنحضرت صلعم بخندید تا آنکه
دندانهای پیشتر نمایان شد و فرمود ببر و اهل خانهٔ خود را بخوران رواه مسلم و صباح می کرد جنب
از جماع پیشتر غسل می بر آورد و روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که بمرد و بر وی صوم است
ولی او از طرف وی روزه بگیرد

باب دربیان صوم تطوع و صیام منهی عنه

آنحضرت را صلعم از صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود کفارهٔ سال گذشته و سال آینده است
و صوم عاشورا کفارهٔ یک سنهٔ ماضیه است فقط و از روز دوشنبه پرسیدند فرمود پیدا شدم و مبعوث گردیدم و فرود آمد
بر من وحی یعنی باین جهت درین روز صوم میگیریم و هر که در رمضان روزه گیرد و شش روز را
از شوال تابع آن گرداند همچو صیام دهر باشد یعنی بحساب الحسنة بعشر امثالها و نیست هیچ

بنده که صائم شود در راه خدا اگر آنکه دور کند خدا از روی او نار را هفتاد ساله راه و خود ش روزه
می گرفت تا آنکه می گفتند که افطار نکند و افطار می کرد تا آنجا که می گفتند که روزه نخواهد گرفت
و دیده نشد که جز رمضان استکمال صیام کند ایام ماه دیگر کرده باشد و بیشتر صوم شریف او
در ماه شعبان بود و امر فرمود بصوم سه روز از هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و آن را
ایام بیض گویند و فرمود حلال نیست زن را که روزه گیرد و شوهرش او حاضر ست مگر باذن او و نیز
در غیر رمضان و از صوم دو روز فطر و نحر نهی نموده و فرموده ایام تشریق ایام خوردن و نوشیدن
و زیادت ذکر خدای عز و جل ست و نیست رخصت هیچ یکی را در صوم ایام تشریق مگر کسی را
که هدی نیافت و از تخصیص شب جمعه بقیام میان شبها و از تخصیص روز آدینه بصیام
میان ایام نهی آمده مگر آنکه در روز صوم یکی بگیرد پیش تا روز جمعه روزه نباید گرفت مگر آنکه
یک روز پیش از آن یا پس آن صائم گردد و در روایتی آمده که چون شعبان نیمه شد روزه مگیرید
امام احمد استنکار این روایت نموده و فرمود روزه نگیرید روز شنبه مگر روزه فرض و اگر نیابد
یکی از شما مگر همین پوست انگور یا عود درخت همان را بخاید و در سندش اضطراب ست و مالک
انکارش کرده و ابوداود گفته منسوخ ست و آنحضرت صلعم بیشتر روزه بروز شنبه و یکشنبه می گرفت و میفرمود که
این هر دو روز یوم عید مشرکان ست میخواهم که مخالفت ایشان کنم و در عرفات از صوم یوم
عرفه نهی نموده و گفته روزه نگرفت هر که صوم ابد کرد و در لفظی لا صام و لا افطار آمد

باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان

هر که قیام رمضان کرد براه ایمان و احتساب بخشیده شد او را گناه پیشین او و چون عشر اخیر رمضان
در آمدی آنحضرت صلعم ازار خود استوار بستی و شب را زنده داشتی و کسان خانه را بیدار ساختی
ع مشام را بشمیم گلی نوازش کن ۔ بانسیم غالیه سا در وزیدن ست مخسپ و تیز و چون اراده اعتکاف
نماز صبح گزارده در جای اعتکاف در آمدی و اعتکاف آنحضرت صلعم در عشر اواخر رمضان بود تا آنکه

وفات یافت و بعد از وی زنان او نیز همچنین کردند عائشه گوید رسول خدا سر خود را بدین می آورد
و وی در مسجد می بود و من آن را شانه می کشیدم و نمی آمد در خانه مگر از برای حاجت وقتی که
معتکف می بود و گفت سنت بر معتکف آنست که عیادت مریض نکند و جنازه را حاضر نشود
و زن را مس ننماید و مباشرت نشود و نه برآید برای حاجتی بیرون آید مگر آنچه لابد است و نیست
اعتکاف مگر بصوم و مگر در مسجد جامع و صحیح وقف آخر این حدیث است بر عائشه و لهذا ابن عباس
گفته نیست بر معتکف صیام مگر آنکه بر جان خود وی را واجب کند مرد چند از یاران نبی صلعم
شب قدر را در خواب دیدند که در هفت شب اخیر است آنحضرت فرمود صلعم گمان می کنم که خواب
شما مطابق واقع افتاده است در بارهٔ سبع اواخر پس هر که تحری آن کند باشد در این سبع اواخر
جستجویش نماید و نیز فرمود شب قدر شب بیست و هفتم از رمضان است و راجح وقف او است
بر معاویه بن ابی سفیان حافظ گفته اختلاف کرده اند در تعیین لیلة القدر بر چهل قول که
در فتح الباری آورده ام انتهی و این اقوال بیشتر زائد در مسک الختام مذکور است عائشه پرسید
اگر بدانم که شب قدر فلان شب است چه گویم فرمود بگو اللهم انک عفو تحب العفو فاعف
عنی سه کرسیا بجنبانید رحال ها تا که هستم اسیر گنه بودم ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلعم
فرمود بسته نشود بالانها مگر بسوی سه مسجد یکی مسجد الحرام دوم این مسجد من یعنی مسجد مدینه طیبه
سوم مسجد اقصی یعنی بیت المقدس و شد رحال کنایت است از سفر و این حدیث متفق علیه است
و ائمه علم بهمین حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبور و جائز داشته اند سفر های
دیگر بدلیل های دیگر و احدی از سلف از برای زیارت موقف فاضل یا مفضول سفر اختیار
نکرده و قصه بلال صحیح نیست و ایراد این حدیث درین باب موذن است بآنکه اعتکاف در
مسجد باید اگرچه با نیاز سفر از برای مساجد فاضله چرا نبود

کتاب در بیان حج

باب در بیان فضل حج و بیان کسیکه حج بروی فرض است

آنحضرت فرمود صلعم عمره تا عمره کفارهٔ چیزیست که میان این هر دو ست و حج مبرور را جزا نیست
مگر بهشت گویم مبرور آنست که دران مرتکب مناهی نشده و ریا نبود یا آنکه بجناب الٰهی پذیرا
گردیده یا آنکه بهتر از آنکه رفته است برگشته یا دران اطعام طعام و افشای سلام نموده
عائشه پرسید که بر زنان هم جهاد واجب است فرمود آری جهادی هست که دران قتال
نیست و آن حج و عمره است تا اینجا صحیح آمد وگفت عمره واجب است فرمود نه واگر کنی بهتر باشد
ترا و راجح وقف اوست بر جابر و آمده بر جابر مرفوعاً روایت کرده که حج و عمره دو فریضه است
و سبیل را جناب نبوت تفسیر بزاد و راحله فرموده و راجح ارسال اوست و سواری چندرا
در مقام روحا دید فرمود کیست این قوم گفتند مسلمانیم تو کیستی فرمود رسول اللّٰهم زنی
ازان میان کودکی را برداشت و گفت این را حج باشد فرمود آری و ترا اجر است فضل
بن عباس ردیف رسول خدا صلعم بود زنی از خثعم آمد فضل بسوی او نگریستن گرفت و وی
فضل را میدید آنحضرت صلعم روی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فریضهٔ
خدا بر عباد او در حج پدر پیر کبیر مرا دریافته است و وی بر راحله نمی تواند نشست از وی
حج بگزارم فرمود آری و این در حجة الوداع بود و همچنین زنی از جهینه آمد وگفت مادرم نذر کرده بود
که حج کند مگر نکرد تا آنکه بمرد از وی حج بکنم فرمود آری بکن و بگو که اگر بر مادر تو وام میبود تو آنرا
نمیدادی بگزارید ادا مر خدا را که او تعالی احق است بوفا و این هر دو حدیث دلیل است بر جواز
نیابت در حج از قریب برای قریب و از اجنبی برای اجنبی و غریب و هر کودک که حج کرد باز بالغ
شد بروی حج واجب است که حج دیگر بگزارد و هر بنده که حج نمود پستر آزاد شد بروی حج دیگر باشد
اما محفوظ وقفش این حدیث است بر ابن عباس آنحضرت صلعم در خطبه گفت خلوت نکند مرد به زن
بیگانه مگر آنکه با او ذو محرم باشد و سفر نکند زن مگر همراه ذی محرم مردی برخاست و عرض نمود

که نام من بحج رفته ست و نامم در فلان غزوه نوشته شده فرمود برو حج کن همراه زن خود
و یکی را شنید می گوید لبیک عن شبرمة فرمود شبرمه کیست گفت برادر من یا خویشاوند
من ست فرمود از خود حج کرده گفت نه فرمود حج کن از خود پستر از طرف شبرمه بکن و راجح
وقف او ست بر ابن عباس رض هر چه باشد نیابت حج بعد از حج خود ست نه قبل از ان و آن هم
دیگه از طرف خویش و برادر بود نه از جانب غیر آنحضرت صلعم چون در خطبه ارشاد کرد که
حق تعالی بر شما حج نوشته ست اقرع بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب
شده ست فرمود اگر گفتم در هر سال ست واجب می شد ولکن حج یکبار ست یعنی
در تمام عمر و آنچه بران بیفزاید تطوع باشد و در حدیث اشارت ست بآنکه احکام شرع مفوض ست
برای جناب نبی پناه صلعم والله اعلم

باب در بیان مواقیت

توقیت کرد رسول خدا صلعم از برای اهل مدینه ذی الحلیفه را و از برای شامیان جحفه را و
از برای نجدیان قرن منازل را و اهل یمن را یلملم مقرر فرمود و گفت هن لهن ولمن اتی
علیهن من غیر هن ممن اراد الحج والعمرة و هر که و رای این جاهاست وی احرام بندد
از جائیکه انشاء آن کرده است تا آنکه اهل مکه از مکه به بندند و اهل عراق را ذات عرق نشان
داده و در بخاری آمده که این را عمر رضی الله عنه توقیت کرده ست و از برای اهل مشرق
آنحضرت صلعم عقیق را میقات ساخته والله اعلم

باب در بیان وجوه و صفت احرام

عائشه گوید بر آمدیم با آنحضرت صلعم در عام حجة الوداع پس بعضی از ما اهلال بعمره کردند و بعضی
اهلال بحج و آنحضرت اهلال حج کرده بود پس هر که مهل بعمره بود حلال شد و هر که مهل بود بحج

تنها یا جامع بود در بیان حج و عمره وی حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد یعنی بس در آن روز حلال شد و از احرام بر آمد

باب در بیان احرام و در آنچه بدان تعلق دارد

اهلال کرد رسول خدا صلعم مگر از نزد مسجد ذی الحلیفه و فرمود آمد مرا جبرئیل و گفت امر کنم اصحاب خود را برفع اصوات باهلال و خود وی برهنه شد از برای اهلال و غسل بر آورد و پرسیده شد از لباس محرم پس فرمود که نپوشید قمص و نه عمائم و نه سراویلات و نه برانس و نه خفاف یعنی پیرهن و دستار و پاجامه و کلاه سرپوش و نه موزه مگر آنکه یکی پاپوش نیابد پس موزها فرو تر از کعبین ببرد و جامه رنگین بزعفران نپوشد و زن نقاب بر روی نفگند و دستانه بکار نبرد و یافت آنحضرت صلعم خوشبوی با امید پیش از احرام و قبل از طواف بیت و نهی کرد محرم را از آنکه نکاح خود یا دیگرے بکند و خطبه نماید و در قصه صید حمار وحشی که ابی قتاده بدون احرام صید کرده بود آمده که آنحضرت صحابه محرمین را پرسید که یکی از شما او را امر بصید یا اشاره بآن کرده است گفتند نه فرمود بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جثامه در مقام ابوا یا ودان گورخری در هدیه فرستاد آنرا بر وی باز گردانید و فرمود و الپس نکردیم مگر بآن جهت که محرم هستیم وجه توفیق آنست که صعب از برای آنحضرت صلعم صید کرده بود لهذا آنرا نگرفت و نخورد و ابی قتاده برای آنحضرت صید نکرده بود لهذا بر اکل آن فرمود و قیل غیر ذلک پنج دابه اند که همه فاسق اند کشته میشوند در حل و حرم زاغ و غلیواز و کژدم و موش و سگ گزنده و حجامت کرد آنحضرت صلعم و وی محرم بود و کعب بن عجره را برداشته پیش وی صلعم بردند و سپشها بر روی او می افتاد فرمود گمان نداشتم که ایذای تو باین حد رسیده است گوسفندی می یابی گفت نه فرمود سه روز روزه گیر یا شش مسکین را اطعام بخوران هر مسکین را نیم صاع و چون مکه معظمه فتح شد در میان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

او تعالی حبس کرد از مکه پیل را و رسول خود و مومنان را بران مسلط ساخت و هیچ یکی را پیش
از من حلال نشد و مرا هم برای ساعتی از روز حلال شده است و بعد از من احدی را
حلال نشود پس صید او را نرمانند و خار آنجا را نبرند و حلال نیست ساقطهٔ آنجا مگر منشد را و
هر که را قتیلی کشته شد او را بهترین دو نظرست یعنی فدیه گیرد یا کشد عباس گفت مگر اذخر
که ما از اذخر خانها و گورها بکار می بریم فرمود مگر اذخر ابراهیم علیه السلام مکه را حرم گردانید و از برای
اهل مکه دعا کرد و من مدینه را حرم ساختم چنانکه ابراهیم مکه را حرم ساخت و دعا کردم در صاع و مد
مدینه دو چند از دعای ابراهیم از برای اهل مکه و مدینه حرم است از عیر تا ثور

باب در بیان صفت حج و دخول مکه

جابر رضی الله عنه گفت رسول خدا صلعم حج کرد همراه او بر آمدیم چون بذی الحلیفه رسیدیم
اسماء دختر عمیس زن ابی بکر بچه زایید آنحضرت صلعم فرمود غسل برآر و جای خون را جامه برگیر و
احرام بند و خود در مسجد نماز گزارده بر ناقهٔ قصوی سوار شد و در بیدا آمده اهلال کرد بتوحید
وگفت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک
لا شریک لک چون بخانهٔ کعبه رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر اسود را بوسید و جهید در رفتار
سه بار و مشی کرد چهار بار و آمد بمقام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد پس بسوی رکن برگشت
و استلامش نمود و از باب بسوی صفا برآمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمروة من
شعائر الله ابدأ بما بدأ الله به و بالای صفا برآمده خانهٔ کعبه را دید رو بقبله شده و توحید و
تکبیر کرد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر لا اله
الا الله انجز وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده گفت و در میان این اذکار
سه بار دعا کرد و از صفا بسوی مروه فرود شد چون در میان وادی رسید بدوید تا آنکه بلند
بر آمد پس مشی کرد بسوی مروه و آنچه بر صفا کرده بود درینجا هم بر مروه بجا آورد چون روز ترویه

یعنی ہشتم ذیحجہ مردم متوجہ منی شدند. جناب نبوت سوار شدہ در منی ظہر و عصر و مغرب و عشاء و فجر ادا کردہ واندکے درنگ کردہ کہ آفتاب طالع شد پس روانہ شدہ و از مزدلفہ گذشتہ بعرفہ آمد دید کہ قبہ را بنمرہ زدہ اند آنجا فرود آمد و بعد از زوال مہرا مر بقصواء فرمود آن را پالان بستند پس در بطن وادی رسیدہ مردم را خطبہ کرد و بلال اذان و اقامت گفت پس ظہر گزارد باز اقامت کرد عصر گزارد و میان این ہر دو نماز ہیچ نگزارد و سوار شدہ بموقف آمد و شکم ناقہ را بسوی صخرات برگردانید و حبل مشاۃ را روبرو گرفت و رو بقبلہ شد و استادہ ماند تا آنجا کہ آفتاب غروب کرد و اندکے زردی دور شد یعنی چون قرص مہر غائب گردید روانہ شد و زمام قصواء را کشیدہ بود تا آنکہ سرش بمالنچہ پیش پالانش میرسید پس بدست راست اشارت میکرد کہ اے مردم آہستگی کنید و سکینہ و رزید و بہر کوہ کہ می آمد اندکی رخا رعنان ناقہ می کرد تا بالا میرفت تا آنکہ بمزدلفہ آمد و در ینجا مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت بگزارد و میان این ہر دو ہیچ نماز نکرد باز بخواب شد تا آنکہ فجر طالع گردید پس فجر را نزد تبیین صبح بگزارد باذان و اقامت و سوار شدہ بمشعر حرام آمد و رو بقبلہ شدہ دعا و تکبیر و تہلیل نمود و تا آنجا بایستاد کہ صبح سخت روشن شد پس قبل از طلوع شمس روان شد و ببطن محسر رسید و در ینجا ناقہ را اندکے بجنبانید و طریق وسطی را کہ بر جمرہ کبری می برآید سالک شد و جمرہ را کہ زیر درخت است ہفت سنگریزہ انداخت و با ہر حصاۃ تکبیر بر آورد این سنگریزہ برابر حصای خذف بود یعنی بمقدار دانہ باقلاء و این رمی از بطن وادی بود بعد از منحر برگشت و قربانی کرد و سوار شدہ بخانہ کعبہ آمد و ظہر را بمکہ گزارد رواہ مسلم مطولا و چون از تلبیہ فارغ شدی از خدا رضوان و جنت خواستے و برحمت او از نار پناہ جستی و سندش ضعیف ست و فرمود نحر کردم اینجا و ہمہ منی منحر ست شما در رحال خود نحر بکنید و وقوف نمودم اینجا و تمام عرفہ موقف ست و اینجا استادم و ہمہ مزدلفہ جای وقوف ست رواہ مسلم و در مکہ از جانب اعلے در آمد و از طرف اسفل بیرون شد این عمر ہیچگاہ بمکہ نیامدے مگر شب بذی طوے

گذرانیده است تا آنکه صحیح مسلم غسل بر آورده‌ی و این را از آنحضرت صلعم ذکر نموده یعنی که وی صلعم
همچنین می‌کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بران سجده می‌کرد و حاکم
این را مرفوع آورده و امر فرمود صحابه را برمل در سه شوط و مشی در چهار شوط در میان هر دو
رکن و استلام نمی‌کرد از خانه مگر همین دو رکن یمانی را و عمر رضی الله عنه حجر اسود را بوسه داده
و گفت میدانم که تو سنگی در میان می‌کنی و نه سود و اگر ندیدمی رسول خدا را صلعم که می‌بوسد ترا
نمی‌بوسیدم ترا و این متفق علیه است و در روایت ازرقی که علی مرتضی بجواب ایشان ... داشت
مقام این روایت صحیح نمیتواند شد و ... میان مقصود این هر دو بزرگ بیان ... است
... طرح بنا التوحید یعنی العدل ولی بالی گرکم ... فتحی بوادو العدل ولی بواد ... ابو الطفیل آنحضرت صلعم
را دید که طواف بیت می‌کند و استلام رکن بچوبی سرکج مینماید و آن محجن را می‌بوسد و بود که
طواف میفرمود باضطباع و ... چادر سبز یعنی چادر را از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف
او را بر دوش چپ انداخته سینه و پشت می‌افگند و بر جهل ... انکار کرده نشد و ابن عباس را
در ثقل یا در ضعفه از جمع یعنی مزدلفه شب هنگام بسوی منی گسیل کرد و این دلیل است بر رخصت
در عدم استکمال مبیت مزدلفه از برای زنان و اطفال و نحو ایشان و لهذا چون سوده رضی الله عنها
در شب مزدلفه دستوری روانگی پیشتر از جناب نبوت خواست و وی رضی الله عنها فربه اندام
بود وی را اذن داد و ابن عباس را گفت که جمره عقبه را رمی نکنید تا آنکه آفتاب بر آید و درین
انقطاع است و ام سلمه را در شب نحر فرستاد تا رمی جمره پیش از فجر بکند و وی رفت و طواف
افاضه نمود و فرمود هر که حاضر شد این نماز ما یعنی بمزدلفه و استاد با ما تا آنکه روان شویم
و در عرفه پیش ازین وقوف نموده است در شب یا در روز پس حج او تمام شد و چرک خود دور
کرد مشرکان تا آفتاب نمی‌بر آمد از جمع روانه نمی‌شدند و اشرق ثبیر میگفتند جناب نبوت صلعم
بخلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب بر آید و تا رمی جمره عقبه نمود لبیک گویان
ماند و در رمی خانه کعبه را بر یسار و منی را بر یمین گردانید و جمره را بهفت سنگریزه انداخت و ابن مسعود گفته

والذی لا اله غیره هذا مقام الذی انزلت علیه سورة البقرة متفق علیه و آنحضرت را
روز نحر وقت چاشت نموده و در سه روز باقی بعد از زوال مهر کرد و ابن عمر اول رمی جمرهٔ
دنیا بهفت حصاة می کرد و بر پی هر سنگ ریزه تکبیر می برآورد و بعده پیشتر در زمین نرم میشد
رو بقبله دیر تر می ایستاد و دست بر داشته دعا می کرد پستر جمرهٔ وسطی را رمی مینمود و جانب
چپ در زمین سهل آمده رو بقبله استاده و تا دیر دستها برداشته دعا می کرد پس
جمرهٔ عقبه را از بطن وادی سنگ ریزهای انداخت و نزد وی وقوف نمی کرد و بر می گشت و
میگفت که آنحضرت صلعم را دیدم که این چنین بجا می آورد رواه البخاری و فرمود اللهم
ارحم المحلقین گفتند والمقصرین یا رسول الله در کرت سوم والمقصرین فرمود و این
دلیل است بر افضلیت حلق بر قصر در حج و نزدیکه واقع شد در حجة الوداع یعنی وجای از جانب
مردم از وی صلعم پرسیدن گرفتند یکی گفت ندانستم پس حلق کردم پیش از ذبح فرمود ذبح کن
نیست حرج دیگری آمد و گفت نحر نمودم پیش از رمی فرمود رمی کن حرج نیست غرض که از هر شی
مقدم و مؤخر که دران روز مسئول شد همین افعل ولا حرج ارشاد کرد و لله الحمد و حدیث
متفق علیه است ولکن خود نحر پیش از حلق فرمود و صحابه را بان امر نمود و گفت چون رمی و حلق
نمودید حلال شد شما را خوشبو و هر چیز مگر زنان و سندش ضعیف است و فرمود نیست بر زنان
حلق همین قصر کنند عباس بن عبد المطلب اذن خواست در بیتوتت مکه شبهای منی بنا بر سقایه خود
او را اذن داد و رعاة ابل را در شب باشی از منی رخصت فرمود و گفت رمی نمایند روز نحر باز رمی
کنند روز فردا برای دو روز پس تر روز نفر یعنی کوچ بر می پس داشته و نمودند روز نحر خطبه خوانده
و هم در روز رؤس که ثانی یوم نحر است و فرمود الیس هذا اوسط ایام التشریق و عائشه را
گفت که طواف تو بخانه و سعی تو میان صفا و مروه بس می کند ترا از برای حج و عمره و این دلیل است
بر کفایت یک طواف و سعی از برای قارن و در طواف افاضه رمل نکرد و نماز ظهر و عصر و مغرب
و عشا گزارده اند که در محصب بخواب شد بعده سوار شده بخانه کعبه آمد و طواف نمود مگر عائشه

دالابطح یعنی محصب فرود نمی آمد و میگفت آنحضرت صلعم که درینجا فرود آمد بنابر سماحت خروج این
منزل بود یعنی نه بنابر آنکه از مناسک حج ست و قول ابن عباس گفت مردم مامور اند بآنکه آخر عهد ایشان
بخانهٔ کعبه باشد مگر بر حائض تخفیف کرده اند مراد طواف وداع ست و فرمود نماز درین مسجد من
بهتر ست از هزار نماز در غیر او مگر مسجد حرام و نماز در مسجد حرام افضل ست از نماز درین مسجد
من بصد نماز رواه احمد و صححه ابن حبان

باب در بیان فوات و احصار

محصر شد رسول خدا صلعم یعنی در حدیبیه پس موی سر تراشید و با زنان مجامعت کرد و هدی را
نحر نمود تا آنکه بسال آینده عمره بجا آورد و ضباعه دختر زبیر گفت ای رسول خدا من اراده
حج می کنم و بیمارم فرمود حج کن و شرط کن که محل من همانست که آنجا مرا حبس کنی خطاب
با و تعالی ست و فرمود هر که شکسته شد پای وی یا لنگ گردید وی حلال شد بر وی حج ست
در سال آینده والله اعلم و هذا آخر العبادات من مسائل بلوغ المرام قال مؤلفه رح فرغت
منه فی ١٢ ربیع الاول سنه ١٢٩٨ و هی آخر العبادات و یتلوه الجزء الثانی کتاب البیوع
یعنی فی المعاملات ان شاء الله تعالی وقد حررنا ذلک فی زمن الرجوع من کلکتة الی بلدة
بهوپال المحمیة فی اواخر ربیع الاخر من شهور سنه ١٢٩٩ الهجریة علی صاحبها افضل الصلوات والتحیة

کتاب البیوع

باب در بیان شروط بیع و آنچه از ان منهی عنه ست

آنحضرت صلعم را پرسیدند که کدام کسب اطیب ست فرمود عمل مرد بدست خود و هر بیع مبرور
و در مکه بسال فتح ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع باده و مردار و خوک و بتان را
گفتند در باره پیه مردار چه میفرمائی که بدان کشتیها را طلا کنند و پوستها را روغن زنند

و مردم بدان چراغ افروزند فرمود نه این همه حرام ست بکشد خدا یهود را چون حرام کرد او تعالی
شحم مردار را برایشان گداختند آنرا و فروختند و بهای آن خوردند و فرمود در تقبیل بیع آن
با هم اختلاف کنند میان این هر دو منافات نیست پس سخن سخن ربا سلمه ست با هر دو آن
بیع را ترک دهند و نهی کرد از ثمن سگ و مهر بغی و حلوان کاهن جابر بن عبدالله بر شتری مانده
سوار و میرفت خواست که آنرا سایه گرداند درین اثنا رسول خدا صلعم با وی پیوست و او را دعا کرد و شتر را
بزد لیس چنان تیز شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را بیک اوقیه بدست من
بفروش و آن بوزن چهل درهم باشد وی گفت نمیفروشم باز فرمود بفروش این بیک
وقیه بفروخت و سواری خود تا خانهٔ خود شرط کرد و چون بخانه رسید شتر را آورد آنحضرت صلعم او را
ثمن نقد داد وی آنرا گرفته برگشت کسی از پی او فرستاد و گفت گمان می کنی که کمی کردم
در ثمن تا که شتر بگیرم شتر خود را و درهم را که این ترا است و این حدیث صحیح ست در صحت شرط
در بیع و نص ست و [illegible] و سیاقش و بعضا از آن مسلم ست اگرچه متفق علیه آمده یکی از صحابه بنده
خود را بعد از خود آزاد کرده بود و جز آن بنده مال دیگر نداشت آنحضرت صلعم بنده را طلب داشته
بفروخت و این دلیل ست بر صحت بیع مدبر و بر منع مفلس از تصرف در مال وی موشی در سمن
افتاد و جان داد آنحضرت صلعم فرمود موش را و آنچه گرد اگرد او ست بیندازید و سمن را بخورید
و در لفظی سمن جامد آمده و در روایت دیگر ست که اگر جامد ست ما حول او بیفگنید و اگر مایع
نزدیک او نشوید و از ثمن گربه و سگ زجر فرمود و کنیزک حمید و عائشه را در باره بریره
گفت که بگیر او را و شرط کن ولا را از برای آنها زیرا که نیست ولا مگر از برای آزاد کننده عائشه
همچنان کرد بعده آنحضرت صلعم در مردم ایستاد و حمد و ثنای خدا کرد و گفت اما بعد حال مردم
چیست شرطها می کنند که در کتاب خدا نیست هر شرطی که در کتاب خدا نیست باطل ست هرچند صد شرط
چرا نبود حکم خدا احق و شرط او تعالی اوثق ست و نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرد بینید کسی آنکه بفروخت بلفظ
مسلم این ست که خرید کن و آزاد کن و شرط کن از برای ایشان ولا و نهی کرد عمر از فروش امهات

امهات اولاد وگفت فروخته نشوند و نه هبه و موروث نگردند استمتاع کنند بآنها مادام که
مناسب نماید وچون خداوندش بمیرد وی آزاد شد و رفع این خبر وهم ست جابر گفته
ما کنیزکان خود را امهات اولاد را می فروختیم و آنحضرت صلعم زنده بود باکی درین معنی نمیدید
واز بیع فضل آب نهی نموده وهمچنین از بیع ضراب فحل و در روایتی از عسب فحل
یعنی کرا دادن نر بجهت کشتی واز بیع حبل الحبله واین بیع در جاهلیت بود که شتر را می خریدند
تا آنکه ناقه بزاید باز آن زاییده بزاید وهمچنین از بیع وهبه ولا و بیع حصاة و بیع غرر نهی فرموده
وگفته هرکه طعام خرید نفروشد آنرا تا آنکه بپیماید آنرا بکیل یعنی بیع پیش از قبض جائز نیست
ودو بیع در یک بیع منهی عنه ست وهرکه این چنین کند او را اوکس آن هردو بیع باشد یا ربا
مراد فروختن چیزیست نقداً باین قدر ونسیة بآن قدر وقیل غیر ذلک وحلال نیست سلف و
بیع یعنی کسی را قرض دهد وباز چیزی را بدست وی بزیاده از ثمن آن چیز بفروشد وهمچنین جائز نیست
دو شرط در یک بیع مثل فروختن جامه بدست کسی بشرط قصارت وخیاطت وجز این نیز گفته اند
وحلال نیست سود چیزی که غیر مضمون ست ونه بیع چیزی که نزد فروشنده موجود نیست و در لفظ
نهی عن بیع وشرط آمده ودر مسلم نهی فرموده از بیع عربان یعنی اگر آن شی را خرید کند بیعانه در
حساب دهد ورنه نزد بائع بگذارد ونهی در اصل از برای تحریم ست هرجا که باشد وبرین بوده اند
علمای اصول فقه وائمه ایشان وفروخت سلعه جائیکه آنجا خرید کرده ست منهی عنه ست
تا آنکه تجار آن را بحال خود بیارند وابن عمر را فرمود فروختن بدینار وگرفتن دراهم در عوضش
وفروختن بدراهم وگرفتن دینار در بدلش مضایقه ندارد اگر بنرخ آن روز بگیری مادام که شما
هردو جدا نشده اید ومیان شما چیزی هست یعنی استبدال این نقود بیکدیگر بشرط تقابض در
مجلس جائز ست تا بیع نقد بنسیه لازم نیاید وربا نگردد والله اعلم ونهی فرموده از نجش یعنی برانگیختن
نرخ از برای فریب دادن دیگری ومنع فرموده از محاقله یعنی فروختن کشت به پیمانه از گندم واز
مزابنه یعنی خریدن میوه تازه بعوض میوه خشک واز مخابره یعنی از کرا دادن زمین بحصه

سنین یا پنج و ثلث و ربع و آن ثنیا یعنی استثنای بعض مال از مبیع بنا بر غرر یا جهالت مگر آنکه مقدار شد
براند و در روایت دیگر نهی از مخاضره و ملامسه و منابذه و مزابنه آمده مخاضره بیع ثمار ست
پیش از ظاهر شدن خوبی و صلاح آن و ملامسه سودن جامه دیگری ست بدست خود در روز
یا شب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بسوی یکدیگر بدون دیدن و بیع
و تفسیر مزابنه گذشت و این بیوع را تفاسیر مختلفه و مذاهب متباینه ست که در مسک الختام و
نیل الاوطار و جز آن از شروح حدیث و فقه سنت ذکر یافته و نهی فرموده از تلقی رکبان و از
بیع حاضر برای بادی یعنی شهری سمسار و دلال دهقانی در بیع نشود و تلقی جلب بمعنی تلقی
رکبان ست و لهذا از آن هم نهی آمده و فرموده که هر که تلقی کرده بخرید چون مالکش در بازار آمد
خیار دارد یعنی خواه بآن نرخ بفروشد یا نه و جائز نیست بیع یکی بر بیع دیگری و نه خطبه یکی
بر خطبه دیگری و نه سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا آنچه در آوند او ست نگون کند
و همچنین سوم مسلم بر سوم برادر خود و فرموده هر که جدائی انداز میان مادر و ولد او جدائی کند
خدا میان او و میان دوستان او روز قیامت و لکن در سندش مقال ست و له شاهد
علی مرتضی دو غلام را که برادر یکدیگر بودند جدا گانه فروخت و با آنحضرت صلعم ذکر کرد فرمود دریاب
آنها را و واپس ستان و مفروش آن هر دو را مگر یکجا در مدینه منوره نرخ گران شد
آنحضرت صلعم را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود مسعر و قابض و باسط و رازق خداست و
من امیدوارم که ملاقی شوم خدا را و هیچ یکی از شما در مظلمه خون و مال مطالبه من نکند
و آمده که احتکار نمی کند مگر خاطی و از تصریه ابل و غنم منع فرموده یعنی شیر بند شده تا
خریدار بازی خورد و داند که عادتش همین قدر شیر دادن ست و هر که بعد این تصریه خرید
کرده است وی به بهترین دو نظر ست بعد از دوشیدن شیر یعنی مخیر ست خواهد
نگاه دارد یا برگرداند و صاعی از تمر بدهد و در مسلم ست که این خیار تا سه روز ست و در
بخاری آمده که صاعی از طعام بدهد نه از سمراء و تمر اکثر ست و در روایت دیگر آمده که هر که

گوسفند مخلطه یعنی نادوشیده خریده کرد و باز گردانید پس آنرا بایک صاع واپس سازد درواه الشیخان
و بر توده از طعام گذر کرد و دست اندران نمود و انگشت ها تری یافت گفت ای صاحب طعام
این چیست گفت آب آسمانش رسیده ست فرمود چرا بالای طعامش نگردانیدی تا مردم
ببینید نه هر که ما را بازی دهد وی از ما نیست و هر که انگور را بزمان چیدن او بند کند تا بدست
خمار بفروشد وی دیده و دانسته در نار درآمده و خراج بالضمان ست یعنی دخل و غله مبیع از آن
مالک رقبه ست که ضامن وست نه از آن مشتری عروه بارقی را دیناری داد تا بدان
اضحیه یا شاة خرید کند وی دو گوسفند خرید و یکی را بدیناری بفروخت و آن شاة و دینار
را آورد و او را دعای برکت در بیع کرد تا آنکه اگر خاک خریدی سود کردی و درین حدیث
دلیل ست بر صحت توکیل و رجوع نفع بموکل و علما را دران پنج قول ست که در مسک الختام
مذکور ست و نهی فرمود از خریدن چیزیکه در شکم چارپایها ست تا آنکه بنهد و از بیع آنچه که در
پستانهای انعام ست و از خریدن بنده گریزپا و از شراء مغانم تا آنکه قسمت پذیرد
و از خریداری صدقات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن غواص و گفت مخرید ماهی را
در آب که آن غرر ست و صواب وقف اوست برابن مسعود و فرمود فروخته نشود ثمر تا آنکه
خورده نشود و نه پشم بر پشت و نه شیر در پستان و راجح ارسال وست و در اسنادش ضعیف
نهی از بیع مضامین و ملاقیح آمده یعنی آنچه در شکم ماده شتران و بر پشت های آنها ست

باب در بیان خیار

هر که مسلمان را اقاله بیع خود کند در گذرد خدا از لغزش او روز قیامت و اقاله فرمایا ورا
و این موافق قرآن ست هل جزاء الاحسان الا الاحسان و دو کس که با هم خرید و فروخت
کردند هر دو خیار دارند مادام که از یکدیگر جدا نشده اند و یکجا هستند یا یکی دیگری را مخیر ساخته
پس اگر مخیر شده تبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از آنکه بیع

کرده اند و عقد آن بسته و هیچ یکی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته رواه مسلم
بالجمله بائع و مبتاع هر دو خیار دارند تا از یکدیگر متفرق نشده اند مگر آنکه صفقه خیار باشد
و جدائی بخوف استقاله حلال نیست و در روایتی آمده تا آنکه جدا شوند از جای خود مردی
در بیوع بازی میخورد او را فرمود چون خریداری کنی بگو لا خلابة یعنی فریب نیست

باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلعم بر آکل ربا و موکل و کاتب و هر دو شاهد او و فرموده
هم سواء و گفته ربا هفتاد و سه در دارد آسان ترین آنها مثل آنست که مردی مادر خود را
وطی کند و افزون ترین ربا آبروی مرد مسلمان ست و نفروشید زر را بزر مگر مانند بمانند
و نیفزائید بعض آن را ببعض و نفروشید سیم را بسیم مگر مانند بمانند و نیفزائید بعض آن را ببعض
و نفروشید غائب را از آن بناجز یعنی نسیه بنقد و این متفق علیه ست و در حدیث عباده
بن صامت ست مرفوعًا نزد مسلم طلا بطلا و نقره بنقره و گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و نمک
بنمک مانند بمانند سوا بسوا و دست بدست ست و چون این اجناس مختلف شوند پس بفروشید
چنانکه خواهید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست بدست باشد گویم در سائر احادیث این باب
ذکر همین شش چیز آمده پس بس و قصر بران ارجح اقوال ست و حدیث دلیل ست بر تحریم تفاضل
در دو جنس متفق ازین اجناس ششگانه منصوص علیها و در روایت دیگر آمده زر بزر وزن
بوزن مثل بمثل و سیم بسیم وزن بوزن و مثل بمثل ست و هر که افزود یا افزون خواست پس آن
رباست مردی را عامل کرد بر خیبر وی خرمای سره آورد آنحضرت پرسید همه تمر خیبر اینچنین ست
گفت لا والله بلکه یک صاع را ازین تمر بدو دو را بسه می خریم فرمود چنین مکن همه را بدراهم
بفروش باز آنرا بدراهم بخر و در باره ترازو نیز همچنین ارشاد کرد و فرمود و کذلک المیزان یعنی حکم مکیلات
مثل تمر در حکم موزونات مثل زر و سیم یکسان ست و نهی کرده از بیع توده تمر که مکیلش معلوم نیست بمکیل

مسمی از تمر و طعام بطعام بمثل بمثل ست و طعام صحابه دران روز جو بود و فضاله ابن عبید روز خیبر
یکی گلوبند بدوازده دینار خرید و دران مهرهاے جواهر و زر بود و آن را جدا کرد زیاده از دوازده
دینار یافت این را بحضرت رسول صلعم ذکر کرد فرمود فروخته نشود تا از وی آن زر و گوهر
را جدا نکنند و درینجا دلالت ست بر بطلان عقد و وجوب تدارک و نهی فرمود از بیع حیوان بحیوان
بطریق نسیه و گفت چون خرید و فروخت کنید شما بعینه و گیرید دمهاے گاوان را و رضا دهید
بکشت کاری و ترک کنید جهاد را مسلط کند خدا بر شما ذلت و خواری را دور نکند آن ذل را هیچ
شی تا آنکه برگردید بسوی دین خود و عینه بکسر عین فروختن کالاست بقیمت معلوم تا یک مدت
باز خریدن آن از مشتری بکمتر ازان و کسیکه شفاعت کرد از برای برادر خود و او را بران سفارش
هدیه رسید و پذیرفت پس درآمد درے کلان را از درهاے ربا و در سندش مقال ست
و لعنت کرد رسول خدا صلعم بر راشی یعنی دهنده و بر مرتشی یعنی ستاننده و ابن عمرو بن عاص
را امر فرمود بساختگی سامان لشکر شتران تمام شدند فرمود شتران را بر آمدن ناقهای صدقه
بگیر پس وی یک شتر را بدو شتر تا وقت آمدن اہل صدقه می گرفت و درینجا دلیل ست بر
جواز اقتراض حیوان و نهی فرمود از مزابنه و آن فروختن میوه تر بستان ست بمیوه خشک مثلا
اگر نخل ست آن را بتمر بطریق کیل بفروشد و اگر انگور ست آن را کیلا بزبیب فروخت نماید
و اگر کشت ست بکیلے از طعام بیع سازد پس از این همه را نهی نمود و از خریدن خرماے خشک
بخرماهای تر پرسیده شد فرمود تر نزد خشک شدن کم می گردد و یا نه گفتند کم می شود پس نهی کرد ازان
و نهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسیه بنسیه و دین بدین و سندش ضعیف ست

باب در بیان رخصت در عرایا و بیع اصول و ثمار

رخصت داد آنحضرت صلعم در عرایا که فروخته شود بخرص از روی کیل و تمر به همان مزابنه است
که بحکم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری داد و در روایت دیگر آمده رخصت داد

درعوض بگیرند کسان خانه باندازهٔ آن از تمر و بخورند آنرا تر و تازه و در لفظی آمده که رخصت فرموده
در بیع عرایا باندازه اش از خرمای خشک در کمتر از پنج وسق یا در پنج وسق و نهی کرد از فروختن
ثمار یعنی میوه‌ها تا آنکه صلاحش نمایان شود بائع و مبتاع هر دو را ازین بیع نهی نموده و در
صلاح ثمر آن زمان باشد که آفتش برود و در روایت دیگر آمده که نهی کرد از بیع ثمار تا آنکه
سرخ و زرد شود و از بیع انگور تا آنکه سیاه شود و از فروختن دانه‌ها تا آنکه سخت گردد و اگر کسی
بدست برادر خود میوه درخت فروخته است و آفتی بآنجا رسید پس گرفتن ثمن آن حلال نبود
چه قسم مال برادر را بغیر حق می تواند ستاند و در لفظی آمده که امر فرمود بوضع جوائح و نخلی که بعد از
پیوند کردنش بخرند ثمرهٔ آن بائع راست که آنرا فروخته مگر آنکه مبتاع یعنی خریدار شرط کرده باشد

باب در بیان سلم و قرض و رهن

آنحضرت صلعم بمدینه آمد و ایشان سلف می کردند در ثمار تا یک سال و دو سال فرمود هر که
سلف کند در تمر و در لفظی در چیزی پس باید که در کیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم بکند صحابه را
انباط از شام می آمدند و در گندم و جو و مویز و روغن تا اجل مسمی سلف می کردند و نمی پرسیدند
که آنها را زرع هست یا نه خبر آنحضرت صلعم فرمود هر که گرفت مال مردم بارادهٔ ادا ادا کند از وی
خدای تعالی و هر که ستاند آن را بارادهٔ اتلاف تلف کند او را خدای تعالی بز آزی از شام آمده بود
آنحضرت خواست که دو جامه از وی بنسیه تا میسره بگیرد کسی نزد او فرستاد وی نسیه
نداد درینجا دلیل است بر صحت بیع نسیه و تاجیل تا لیسر و فرمود پشت مرکوب است بنفقهٔ خود هرگاه
مرهون باشد و لبن در مشروب است بنفقهٔ خود وقتی که رهن بود و نفقه اش بر راکب و شارب است
و بند کرده نمیشود رهن از راهن یعنی آن شی مرهون بوجه این رهن از ملک راهن بدر نمیرود
و مرتهن مستحق آن نمی گردد بلکه او راست غنم او و بروی است غرم او و این روایت مرسل است
و از مردی شتری جوان را استسلاف فرموده بود چون ابل صدقه آمد ابو رافع را فرمان داد که

قضا بکر کند وی گفت جز خیار رباعی نیابم فرمود همین را بدهید که بهترین مردم احسن ایشان در
قضاست و فرمود هر قرضی که منفعت کشد رباست و اسنادش ساقط ست و شاهدی
دارد ضعیف و موقوف

باب در بیان تفلیس و حجر

هر که مال خود بعینه نزد مردی مفلس بیابد وی احق ست بدان مال از دیگران و در لفظی دیگر آمده
هر که متاع خود بفروخت و خریدار مفلس شد و فروشنده چیزی از ثمن آن نیافته است بلکه همین سرمایهٔ
خود بعینه دریافت پس وی احق ست بدان متاع و اگر مشتری بمرد صاحب متاع اسوهٔ غرما باشد
یعنی مال او بدام مساوی در همه قرضخواهان قسمت پذیرد و در روایت دیگر این ست که هر که مفلس
شد یا بمرد و مردے متاع خود بعینه یافت پس وی احق ست بدان و سندش ضعیف ست و
فرمود لیّ واجد حلال می کند آبرو و عقوبت او را مردے میوه خریده بود بر وی آفت رسید
و دینش بسیار شد و مفلس گردید آنحضرت صلعم فرمود برین کس تصدق کنید مردم صدقها دادند
بوفاے وام نرسید غرما را ارشاد کرد هر چه نزد او یابید بگیرید و نیست شما را جز این قدر
یعنی زجر و حبس او نمی رسد و بر معاذ بن جبل مال او را حجر کرد و در قرضے که بر وی بود بفروخت
ابن عمر گوید معروض شدم بر رسول خدا صلعم روز احد و من پسر چهارده ساله بودم پس اجازت نداد
مرا باز روز خندق عرض کرده شدم و پسر پانزده ساله بودم پس اجازتم داد در رفتن بغزوه و این
متفق علیه ست و لفظ بیهقی این ست فلم یجزنی و لم یرنی بلغت گویا حد بلوغ پسر پانزده سال است
عطیهٔ قرظی گوید معروض شدیم بر آنحضرت صلعم روز قریظه پس هر که موی عانه رویانیده بود کشته شد
و هر کرا انبات نکرده راه او گذاشتند و من در کسانی بودم که موی نرویانیده پس راه هم خالی کردند
گویم این علامت دیگر ست از برای حد بلوغ و جایز نیست زن را بخشیدن چیزی مگر بدستوری
شوی خود و در لفظی دیگر آمده جایز نیست زن را حکم در مال خود وقتی که شوهر مالک عصمت او

گشته است و حلال نیست مسلمانی را مگر یکی را از سه کس یکی مرد بی که متحمل حماله شده پس او را سوال حلال است تا آنکه بدان برسد پس تر باز ماند دوم مردی که آفتی باو رسیده و مال او را هلاک ساخته است او را سوال حلال باشد تا آنکه بقوامی از عیش برسد سوم کسیکه او را فاقه رسیده تا آنکه سه کس از دانشمندان جرگه او گواهی دهند که او را فاقه رسیده است پس حلال ست او را مسئله رواه مسلم

باب در بیان صلح

صلح جائز ست در میان مسلمانان مگر صلحی که حلال را حرام گرداند یا حرام را حلال سازد و مسلمانان بر شرطهاے خود اند مگر شرطے که حلال را حرام یا حرام را حلال کند و فرمود منع نکند همسایه همسایه خود را از خلانیدن چوب در جدار خانهٔ خود ابو هریره چون این حدیث را روایت می نمود می گفت مالی اراکم عنها معرضین والله لارمین بها بین اکتافکم متفق علیه و هیچ کس را حلال نیست که عصاے برادر خود بغیر خوشدلی او بگیرد

باب در بیان حواله و ضمان

فرمود درنگ کردن غنی یعنے در ادای دام تم ست و چون در پے کرده شود یکے از شما بر شخص آسوده و توانگر پس باید که در پے او رود و در لفظے دیگر آمده که این حواله را بپذیرد یکے مرده بود بعد از غسل و حنوط و کفن پیش آنحضرت صلعم آوردند و تکلیف نماز جنازه کردند قدمے چند رنجه فرمود و پرسید که بر وے وامی ست گفتند دو دینار برگشت و نماز نگذارد ابو قتاده تحمل آن دین نمود و گفت این دو دینار بر ذمه من ست فرمود ثابت شد حق قرضخواه و مرده از آن بری گردید و بر وے نماز کرد آرے قرض از مرتبه مردمی انداخت مرا دب که این راه گران بود سبک ساخت مرا ؛ و چون مردے مرده را که بر وے قرض می بود می آوردند می پرسید که قضا وام گذاشته است اگر می گفتند که وفای دین خود گذاشته است نماز می کرد و الا فلا و سے فرمود

شما بر یار خود و نماز بگزار بیا اما دمیکه حق تعالی بر وی فتوح کرد فرمود من اولی ترم بمومنان از جانهای آنها پس هر که بمیرد و بر وی دین ست قضایش بر من ست و در لفظی آمده هر که مرد و وفا نگذاشت قضایش بر من ست گویم این حدیث ناسخ حدیث اول ست و این یکی از افادات مبارکهٔ حضرت شوکانی ست رضی الله عنه و فرمود نیست کفالت در حد و سندش ضعیف ست یعنی در حدی از حدود و مثل زنا و سرقه و جز آن بلکه لابد ست از وقوع حد بر مستحق وی نه بر کفیل

باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود صلعم حق تعالی می گوید من ثالث دو شریکم با دامیکه یکی دیگرے را خیانت نکند و چون خیانت کرد از میان این هر دو بیرون شدم سائب مخزومی شریک جناب نبوت بود قبل از بعثت روز فتح آمد و گفت مرحبا باخی و شریکی یعنی کتابیش با دبرادر من و شریک من بود این دلیل ست بر صحت شرکت و شریک شدند ابن مسعود و عمار و سعد در آنچه روز بدر بدست آیند جابر خواست که بسوی خیبر رود نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود چون وکیل مرا بیائی پانزده وسق از وی بگیر و این دلیل ست بر شرعیت وکالت و حدیث عروهٔ بارقی در بارهٔ خرید اضحیه پیشتر در باب شروط بیع بگذشت و آن دال ست بر صحت توکیل و عمر فاروق را بر صدقه گماشت و این دلالت دارد بر صحت وکالت بر قبض زکوة و خود شان صلعم شصت و شش قربانی کرد و ذبح باقی را بعلی مرتضی سپرد و این توکیل ست و در قصهٔ عسیف آمده که انیس را فرمود با مداد برو اگر اقرار کند آن زن بزنا رجمش بکن غرض که وکالت در همه کار و بار درست و نافذ ست حتی در نکاح و طلاق

باب در بیان اقرار

ابوذر را فرمود حق بگو هر چند تلخ باشد و در لفظی آمده که قل الحق ولو علی نفسك

و حدیث دلیل است بر اعتبار اقرار انسان بر جان و سخن خود در همه کارها از عرض و مال و بدن

باب در بیان عاریت

بردست است آنچه گرفته است یعنی از دیگری تا آنکه ادا کند و بدهد آنرا پس مقبوض واجب الرد است و عاریت مضمون است بر مستعیر فرمود ادا کن امانت را بسوی کسیکه امین کرد ترا و خیانت مکن کسی را که خیانت کرد ترا اگرچه حدیث وارد در امانت است ولی شامل عاریت و ودیعت هر دو است و جمله ثانیه دلیل است بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعلی بن امیه را فرمود چون بیایند ترا رسل من ایشان را سی زره بده وی گفت این عاریت مضمونه است یا مؤداة فرمود بلکه عاریت مؤداة است و از صفوان بن امیه روز حنین چند زره مستعار گرفت وی گفت مگر بطریق غصب میگیری فرمود نه بلکه بطریق عاریت مضمونه

باب در بیان غصب یعنی مال کسی بستم گرفتن

آنحضرت صلعم فرمود هر که بگیرد یک بدست زمین از ستم طوق گرداند خدا در گردن او آنرا روز قیامت از هفت زمین و آین حدیث چنانکه دال است بر منع غصب همچنان دلیل است بر هفت طبقه بودن زمین و مؤید اوست قوله تعالی ومن الارض مثلهن لکن مرفوعی صحیح صریح در باب بودن ادم و خاتم در ین طبقات ارض نزد ائمه محدثین و ثقات اثبات ایشان بثبوت نرسیده و آنحضرت نزد بعض زنان خود عائشه یا زینب تشریف میداشت یکی از امهات المومنین طعامی در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکابی را بشکست آنحضرت صلعم گرد کرد آن ریزه را در آن طعام نهاد و فرمود بخورید و قصعه صحیحه آرنده داد و شکسته را نگاه داشت و در روایتی آمده که فرمود طعام عوض طعام است و آوند بدل آوند و این دلیل است بر عدم تفرقه در میان مثلی و قیمی و فرمود هر که زرع کرد در زمین قومی بغیر اذن آنها او را از ان زرع

هیچ نباشد همین لفظ او راست یکی در زمین دیگری نخل نشانده بود آنحضرت زمین بزمیندار
داد و صاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود از آنجا بر کند و گفت رگ ستمگار را هیچ حق نیست
و در سندش صحابی مجهول است و جهالت صحابی ضرر ندارد که همه عدول اند و مرویست که
در منی روز نحر این خطبه خواندند ان دماءکم و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام کحرمة
یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا متفق علیه و مدلول حدیث واضح است
چه هرگاه این چیزها حرام شد تصرف دران بطریق غصب بالاولی حرام باشد

باب در بیان شفعه

قضا فرمود بشفعه در هر آنچیز که هنوز قسمت نپذیرفته است و هرگاه که واقع شد حدود و برگردانیده آمد
راهها پس شفعه نیست متفق علیه و در لفظی دیگر آمده که شفعه در هر شرکت است چه زمین و چه خانه و
چه باغ نمی سزد که بفروشد آنرا تا آنکه بشریک خود عرض بکند و در روایتی دیگر این است که حکم کرد
بشفعه در هر شئ یعنی خواه منقول باشد یا غیر منقول و آمده که جار دار احق است بدار
و لفظ دیگر آنست که جار احق است بسقب خود یعنی بشفعه خویش مراد بحق و اتصال و اختلاط است
و در روایتی دیگر وارد شده جار احق است بشفعه جار خود انتظار وی برند اگرچه غائب باشد
وقتیکه طریق هر دو واحد است و آمده که شفعه همچو گشادن پا بند شتر است و نیست شفعه از برای
غائب و سندش ضعیف است

باب در بیان قراض

سه چیز است که دران برکت باشد فروختن تا مدتی و قرض دادن یا مضاربت کردن و آمیختن
گندم با جو از برای خانه خود نه از برای بیع و سندش ضعیف است حکیم بن حزام چون مردی را
مال خود بتجارت میداد شرط می کرد که آن مال را در جگر تر یعنی حیوانات صرف نکند و بر دریا
بار نکند و در سیلگاهی با آن مال فرود نیاید اگر چیزی ازین کارها بکنی ضامن مال من باشی

نقد علاء بن عبدالرحمن یعقوب نام در مال عثمان رضی الله عنه عمل کرد بدین شرط که سود میان
هر دو باشد و این موقوف بصحت رسیده

باب در بیان مساقاة و اجارة

مساقات کرد آنحضرت صلعم با اهل خیبر که یهود بودند بر نیمهٔ آن چیز که پیدا شود از میوه و کشت و در لفظی
آمده که سوال کردند ماندن خود را در خیبر برین شرط که کفایت کنند عمل آنجا را و باشد از برای
ایشان نیمهٔ پیداوار میوه پس فرمود مقرر میداریم شما را برین اقرار یا دامی که خواهیم یعنی چندانکه
پس ماندند در خیبر تا آنکه بدر کرد ایشان را عمر فاروق و در روایت اخری ست که داد آنحضرت صلعم
یهود خیبر را نخل خیبر و ارض آن بر شرط اعتمال آن از اموال خودشان و نصف میوه مر ایشان را
باشد حنظله بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزر و سیم پرسید گفت باکی نیست مردم در
عهد رسالت اجاره بر ماذیانات و اقبال جداول و چیزها از زراعت می کردند پس گاهی این هلاک
شدی و آن سالم ماندی و گاهی این سالم ماندی و آن تباه گشته و بجز این اجاره دیگر نبود لهذا
ازان زجر فرمود و اما شی معلوم مضمون پس بدان اندیشه نیست ماذیانات آنچه بر کناره نهر و مسایل میاه
روید و جداول نهر خرد را گویند و درین حدیث بیان اجمالی ست که در اطلاق نهی از کرای ارض
آمده و نهی فرمود از مزارعت و امر کرد بمواجرت مراد بمزارعت آنست که ارض و تخم از یکی باشد
و عمل و گاو از دیگرے و حجامت کرد و اجرت داد حجام را و اگر این اجرت حرام بودی ندادے
و این نزد بخاری ست از ابن عباس و لکن در حدیث مرفوع از رافع بن خدیج آمده که کسب حجام
خبیث ست و این نزد مسلم ست وجه تطبیق آنست که عطا جائز ست و اخذ مکروه و در حدیث
قدسی ست حق تعالی میفرماید سه کس اند که من خصم ایشانم روز قیامت یکی آنکه عهد و پیمان داد
بنام من باز شکست دوم کسے که آزاد را فروخت و ثمن آن بخورد سوم آنکه مزدور گرفت از وے
استیفاء کار کرد و مزد او نداد رواه مسلم کذا فی البلوغ و لکن یوسف سبط حافظ گفته انما هو فی البخاری

فی البیوع و فی ابن ماجة فی الاجارة انتهی و فرمود احق چیزے که بران اجرت گرفتید کتاب خدا ست یعنی بر ترتیب بدان و فرمود بدهید مزد اجیر پیش از آنکه خوی او خشک گردد و چون اجیر گیرد قدر اجر او را نام برد و در سندش انقطاع ست مگر بیهقی آنرا از طریق امام ابی حنیفه رضی الله عنه موصول ساخته

باب در بیان احیاء موات یعنی آباد کردن زمین ویران

فرمود هرکه آباد کرد زمینی را که از آن کسے نیست وی احق ست بدان عمر فاروق هم در خلافت خود بدان قضا کرده و هرکه زنده ساخت زمین مرده را آن زمین مراورا ست و نیست حمی مگر از برای خدا و رسول او حمی زمینی را گویند که از برای مواشی صدقه گرد آرند تا در آن بچرند و نیست ضرر و نه ضرر رسانیدن و نه ضرر گرفتن و هرکه زمینی را احاطه کرد آن زمین او راست و هرکه چاه کند او را چهل گز باشد از برای عطن ماشیه او و سندش ضعیف ست و وائل بن حجر را زمینی در حضرموت اقطاع کرد یعنی در جاگیر بخشید و زبیر را تا دویدن اسپ اقطاع داد و وی اسپ خود را دوان کرد تا آنکه بایستاد و پس تازیانه خود انداخت فرمود تا جائیکه سوط رسیده ست تا منتهایش بدهند و فرمود مردم شریک یکدیگراند در سه چیز کاه و آب و آتش

باب در بیان وقف

چون آدمی بمرد عمل او منقطع شد مگر سه چیز یکی صدقه جاریه دوم علمی که بدان منتفع شوند سوم ولد صالح که از برای او دعا کند و این نزد مسلم ست مرفوعا از ابی هریره و سیوطی بران چیزها افزوده و وراثت مصحف و رباط ثغر و حفر بیر و اجرای نهر و بنا بیت از برای غریب و نخل ذکر نشان داده و نزد آنکه مانند اینها از دست بجا است از پل و مسجد و چاه و نهر است عمر فاروق را زمینی در خیبر بدست آمد از آنحضرت ﷺ مشوره خواست و گفت زمینی یافته ام که هیچ مالی انفس ازان نزد من نبوده ست فرمود اگر خواستی اصل او را حبس کنی و آنچه ازان حاصل شود آنرا صدقه گردانی عمر آنرا

تصدق کرد باین شرط که اصلش در هیچ وارث و هبه نرود و فقرا و قرابت و رفقا و ابن سبیل و
ضعیف ازان بخورند و در راه خدا صرف شود و بر متولی آن اگر بمعروف ازان بخورد یا دوستی را
بخوراند گناهی نیست مگر بدان متمول نشود و در روایتی آمده که تصدق کن باصل زمین که فروخته نشود
و در هبه نرود لکن میوهٔ او صرف نموده آید و در قصهٔ خالد آمده که وی ادراع و اعتد خود یعنی
زره و سامان خویش را در راه خدا وقف ساخته و حبس نموده است

باب در بیان هبه

بشیر پسر خود نعمان را پیش جناب نبوت آورد و گفت من این پسر خود را غلامی بخشیده ام که بود
فرمود همه پسران را این چنین داده گفت نه فرمود باز گردان او را و در لفظی دیگر چنین آمده که بشیر
خواست که آنحضرت صلعم را گواه گیرد بر این بخشش فرمود بترسید از خدا و عدل کنید میان اولاد خود
پس وی برگشت و آن صدقه را باز گردانید و در روایتی دیگر آمده که فرمود غیر مرا برین عطا گواه
گیر باز فرمود ترا خوش می آید آنکه همه در نیکی با تو برابر باشند گفت آری فرمود فلا اذن یعنی
حالا تخصیص بعض مکن بلکه همه را برابر بده تا در نیکی برابر باشند عائد در هبه همچو سگ است که
قی میکند و باز میخورد نیست ما را مثل بد هر که عود می کند در هبه خود وی همچو سگ است که بر میگردد
در قی خود و نیست حلال مر مسلمان را که هبه باز رجوع کند از ان مگر پدر که او را در عطای ولد این
رجوع روا است آنحضرت صلعم هدیه از مردم می پذیرفتی و بران مکافات کردی یکی آنجناب صلعم
را ناقه داد او را بران مکافات فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاده کرد و گفت راضی
شدی گفت نه باز بیفزود و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری سه دار آنجا این حدیث
آمده لقد هممت ان لا اتهب الا من قرشی او انصاری او ثقفی و فرمود عمری کسی است
که بخشیده شد او را و اگر ماله بهر خود یا اهل خود را و تباه مکنید آنرا چه هر که عمری کرد وی کسی راست
که از برای او کرده در حیات و ممات و از برای عقب او است و در روایت دیگر است که آن عمری که
رسول خدا صلعم آنرا جائز داشته آنست که گوید این مرا و عقب ترا است و هر که گفت این مرا است

تا زنده هستی پس آن بسوی صاحب وی برمی گردد و فرمود رقبی و عمری نکنید چه هرکه رقبی یا عمری
کرد آن از برای ورثه او ست عمر فاروق یکی را اسپی داده بود در راه خدا وی آن را ضایع کرد
عمر گمان نمود که بگر ارزان بفروشد از آنحضرت صلعم پرسید فرمود مخر بدو مکن اگرچه بیک درهم بدهد
و فرمود هدیه بفرستید بیکدیگر دوست دارید یکدیگر را هدیه میبرد کینه را وای زنان مسلمان حقیر
نشمرد زن همسایه هدیه زن همسایه را اگرچه یک سم گوسفند باشد و هرکه چیزی هبه کرده
احق ست بدان مادامیکه بران مکافات نکرده است صحیح وقف او ست بر ابن عمر

باب در بیان لقطه

آنحضرت صلعم بر یک خرما که در راه افتاده بود بگذشت و فرمود اگر نمی ترسیدم که از صدقه باشد
آن را می خوردم مردی آمد و از حکم لقطه پرسید که چیست فرمود بشناس ظرف و سر بند او را
باز بشناسان آن را تا یکسال پس اگر صاحبش آید فبها و گرنه بکار خود آر وی گفت ضالهٔ غنم را چه حکم فرمایی
فرمود ترا ست یا برادر ترا یا گرگ را گفت ضالهٔ شتر چه حال دارد فرمود ترا با او چه کار ست همراه
وی ست سقا و حذاء وی ست بر آب می آید و درخت می خورد تا آنکه مالکش بیاید و هرکه جا داد
گم شده را وی گمراه ست تا آنکه تعریفش نکرده ست و هرکه لقطه یابد باید که بران دو عدل
را گواه گیرد و آن را در رشته او را نگاه دارد و نپوشد و غائب نه کند اگر مالکش آید احق ست و الا
وی مال خدا است میدهد هر کرا میخواهد از لقطهٔ حاج نهی فرموده مگر منشد را و حلال نیست در زمین مکه و ندا آن
دارد و نه خر آبادی و نه لقطه از مال معاهد مگر آنکه از آن مستغنی شود یعنی پس حلال باشد

باب در بیان فرائض

فرمود بچسپانید فرائض یعنی سهام میراث را که در کتاب خدا ست باهل آن و آن شش فریضه مسمیه
که قرآن بتعیین و تقدیر شش نص نموده نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و آنچه
باقی ماند یعنی بعد از دادن فرائض پس آن از برای مرد قریب عصبه ست که ذکر باشد و

وارث نمی شود مسلمان کافر را و نه کافر مسلمان را مردے بمرد و دختری و دختر پسری و خواهر
بگذاشت آنحضرت صلعم فرمود دختر را نصف ست و دختر پسر را سدس برای تکملهٔ دو ثلث و باقی
خواهر راست رواه البخاری و فرمود وارث نمیشوند از یکدیگر اهل دو ملت مردی آمد گفت
نبیرهٔ ام بمرد مرا از میراث او چه میرسد فرمود سدس چون برگشت او را طلبید فرمود که سدس
دیگر ست چون پشت داد باز او را بخواند و گفت این سدس دیگر طعمه ست گویا کنایه کرد از تعصیب
چه زائد ست بر اصل فریضه و مقرر کرد از برای جده سدس اگر زیر وی مادر نباشد
گویم جده عام ست از آنکه مادر پدر باشد یا مادر مادر و خال وارث کسی ست که او را وارث نیست
مراد بخال برادر مادر ست و خدا و رسول مولای کسی اند که او را مولی نیست ع [illegible] لا ناد
لا مولی لکم و هر مولودی که آواز کرد وارث می گردد و قاتل را از میراث هیچ نمی رسد
و هر چه پدر یا پسر فراهم کرده اند از برای عصبات ایشان ست هر که باشد و ولا لحمه ست چو
لحمهٔ نسب نه در بیع رود و نه در هبه و فرمود افرض شما زید بن ثابت ست رضی الله عنه

باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزے دارد و می خواهد که در آن وصیت کند نمی رسد که دو شب بسر برد
مگر آنکه وصیت وے نزد او نوشته موجود باشد سعد بن وقاص گفت ای رسول خدا من
مالدارم و جز یک دختر دیگرے وارث من نیست دو ثلث مال صدقه کنم فرمودند گفتم نیمهٔ
مال فرمودند گفتم ثلث مال فرمود و ثلث بسیار ست و ثورا اگر تو انگر بگذاری بهتر ست از آنکه
درویش گذاری و تکفف کنند مردم را مردی آمد و گفت مادر من ناگهان بمرد و وصیت نکرد
و گمان میبرم که اگر سخن می کرد چیزے تصدق مینمود و اگر از جانب وے تصدق کنم او را اجر باشد
فرمود آرے و گفت حق تعالی هر ذی حق را حق او داد پس نیست وصیت از برای وارث مگر آنکه
ورثه بخواهند و فرمود تصدق کرد خدا بر شما بثلث اموال شما نزد وفات شما از برای

زیادت در حسنات شما وسندش ضعیف ست لکن بعض طرق وی مقوی بعض ست

باب در بیان ودیعت

هرکه نهاد ودیعت خود نزد کسی نیست ضمان بر وی وسندش ضعیف ست یعنی اگر بدون خیانت وجنایت او تلف شده است وباب قسمت صدقات در آخر زکوة گذشته وباب قسم فی و غنیمت عقب باب جهاد بیاید انشاء الله تعالی

کتاب النکاح

فرمود ای گروه جوانان هرکه از شما جماع می تواند کردن وی تزوج کند که این اغض ست بصر را واحصن ست فرج را وهرکه نمی تواند بر وی صوم ست که این صوم او را وجاء ست یعنی خصی شدن وفرمود من نماز می گزارم ومی خوابم وروزه می گیرم ومی کشایم وزنان را نکاح میکنم هرکه رو گردانید از سنت من وی از من نیست و بود که امر می فرمود به باره وسخت نهی میکرد از تبتل ومی گفت بزنی گیرید زن دوستدار زاینده را که من مکاثرم بشما انبیا را روز قیامت وفرمود نکاح کرده می شود زن بنابر چهار صفت یکی مال که آن زن دولت خود را بر شوهر صرف کند دوم حسب یعنی بنابر بزرگی وشرافت او در ذات وقوم خود سوم جمال یعنی بسبب حسن صورت که موجب حظ نفس وفراغ خاطر وشکر نعمت الهی ست چهارم دین که بنابر صلاح وعفت معاون شوهر باشد بر تقوی پس فتحمند شو بزن دیندار خاک آلوده باد دو دست تو و چون کسی را مبارکباد نکاح فرمودی گفتی بارك الله لك وبارك عليك وجمع بينكما في خير ابن مسعود گفته رسول خدا صلعم مارا تشهد حاجت یعنی نکاح وجز آن آموخت وآن این ست ان الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله وبخواند سه آیت در سیل السلام گفته آیات این ست يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من

نفس واحدة تا رقیبا دوم اتقوا الله حق تقاته تا آخر سوم اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا تا عظیما
و سفیان ثوری دوم را اول و ثانی را اتقوا الله الذی تساءلون به والارحام تا رقیبا و ثالث
را همین سوم نشان داده و حافظ ابن کثیر در کتاب ارشاد آیات را در نفس حدیث تفسیر داده مگر آنکه
اتقوا الله الذی را اول و حق تقاته را ثانی و ثالث را همین سوم گردانیده و در حدیث جابر است
مرفوعا هرکه خواستگاری زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه داعی او باشد بسوی نکاح پس باید
که بکند و مردی را که تزوج کرده بود پرسید که تو او را دیده گفت نه فرمود برو و ببین او را و این
دلیل است بر جواز نظر بسوی مخطوبه و از خطبه بر خطبه برادر مسلمان نهی نموده تا آنکه خاطب اول
آن را ترک دهد یا اذن فرماید زنی آمد و گفت من نفس خود را بتو هبه می کنم آنحضرت صلعم بنظر تمام بسوی او
نگریست و بلند و پست او را دریافت و سرنگون شد زن چون دید که در باره او حکمی نکرده
بنشست مردی از اصحاب برخاست و گفت ای رسول خدا اگر ترا در وی حاجت نیست
بزنی من ده فرمود نزد تو چیزی هست گفت لا والله فرمود برو نزد کسان خود و ببین که چیزی
می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود نظر کن اگرچه خاتمی از حدید باشد باز رفت
و برگشت و گفت لا والله و نه خاتمی از آهن ولکن این ازار من است راوی حدیث گوید نبود او را
ردا یعنی چادر پس زن را نصف آن برسد آنحضرت صلعم فرمود باین ازار چه می توانی کرد اگر تو
پوشی زن را از آن هیچ نباشد و اگر او پوشد ترا هیچ نبود آن مرد تا دیر بنشست باز برخاست
تا برود چون او را آنحضرت صلعم ولّی دید بطلبید و فرمود همراه تو از قرآن چیست گفت با من چنین و چنان
سوره است پرسید از ظهر قلب می خوانی گفت آری فرمود برو ترا املکا این زن کردم بآنچه
از قرآن با خود داری و این دلیل است بر صحت عقد بلفظ تملیک و در لفظی دیگر آمده
که ترا بحبس تو کردم او را قرآن بیاموز و در روایتی چنین آمده که تمکین ساختم ترا ازو
بنا بر آنچه با تست از قرآن و در طریق دیگر باین لفظ آمده چه یاد می داری از قرآن گفت
سورة البقره و سوره که متصل او است فرمود برخیز و بیست آیه او را بیاموز غرض که همین آموختن قرآن

مهر آن زن گردانید و همین ست حق زیرا که تحدیدی در مهر از جناب نبوت صلعم وارد نشده و
فرمود اعلان کنید نکاح را و نیست نکاح مگر بولی و هر زن که نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح
او باطل ست پس اگر دخل شد بدان او را مهر باشد بنا بر استحلال فرج او و اگر با هم اشتجار کنند
سلطان ولی کسی ست که نیست ولی مراو را و نکاح کرده نشود زن ثیب تا آنکه مشوره خواهند از وی
و نشود دوشیزه تا آنکه اذن جویند از وی گفتند اذن او چگونه باشد فرمود همین که خاموش شود و در
روایتی آمده ثیب احق ست بنفس خود از ولی خویش و از بکر مشوری خواهند و اذن او سکوت
اوست و در روایتی آمده نیست ولی را با ثیب حکمی و اختیاری و یتیمه استیمار کنند و تزویج
نکند زن زن دیگر را و نه جان خود را و از شغار نهی آمده و آن چنانست که یکی دختر خود را
بزنی مردی بدهد برین شرط که وی دختر خود را بزنی اینکس از زانی دارد و میان این هر دو هیچ صداق
یعنی کابین نبود بلکه همین مبادله مهر باشد دختری بکر نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت پدرش
او را بنا خوشی او در زنی داده است او را مخیر گردانید و حدیث مرسل ست و زنی که دو ولی او را
تزویج کرده اند آن زن از برای اول ترجیح باشد و هر بنده که بغیر اذن اهل یا موالی خود نکاح
کرد وی عاهر ست یعنی زانی و منع فرمود از جمع میان زن و عمه و خاله او و فرمود محرم نه نکاح
خود کند و نه نکاح دیگری و نه خطبه کند و نه خطبه کرده شود و ابن عباس گفته آنحضرت صلعم میمونه را
نکاح کرد و محرم بود مگر میمونه می گوید که نکاح وی در حالی کرد که حلال بود و این ارجح می نماید
اهل البیت ادری بما فی البیت و احق شروط که بدان وفا می توان کردن شرطی ست
که بدان فروج را حلال ساخته اند و رخصت فرمود در سال وطاس بمتعه تا سه روز باز نهی کرد
از آن در سال خیبر علی مرتضیٰ گوید نهی کرد از متعه زنان و از اکل خران آبادی و در روایت
دیگر آمده اذن دادم شما را در استمتاع از زنان و او تعالی حرام کرد آنرا تا روز قیامت پس
هر که نزد او چیزی ازان باشد راه او خالی کند و آنچه او را داده ست چیزی ازان نستاند
و لعنت فرمود بر محلل و محلل له و فرمود نکاح نمی کند زانی مجلود مگر مثل خود را مردی زن خود را

سه طلاق داد مردی دیگر او را بزنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد زوج اول خواست که
باوی تزوج کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود نه تا آنکه بچشد آن شوی دیگر از شهد وی او
آنچه شوی اول چشیده است

باب در بیان کفارت و خیار

بعض عرب کفو بعض اند وبعض موالی اکفاء بعض مگر حائک و حجام ودر سندش راوی
مبهم است ولهذا ابو حاتم استنکارش نموده و شاهدی دارد منقطع الحاصل سه
اعتبار حرفت آدمیان اجتناب است و بهر تحقیق نسب آدم و حوا کافی است و مراد بحسب رضا بخلق
و دین خاطب است پس فاطمه قرشیه بنت قیس را که از مهاجرات اول بود فرمود نکاح کن با
اسامه بن زید و او غلام بود و این نزد مسلم است و فرمود ای بنی بیاضه نکاح کنید ابا هند را و
نکاح کنید بسوی او و وی حجام بود و سندش جید است و مخیر شد بریره بر زوج خود وقتی که
آزاد کرده شد و زوج او عبد بود و در روایتی آمده که حر بود حافظ ابن حجر گوید اول اثبت است
و در بخاری از ابن عباس رضی الله عنه پیوسته که وی عبد بود فیروز دیلمی گفت مسلمان شدم آمدم
رسول خدا و زیر من دو خواهر اند فرمود هر کدام را که خواستی طلاق ده غیلان بن سلمه
اسلام آورد و او را ده زن بود همه همراه او مسلمان شدند او را امر کرد که از ایشان چهار زن را
بگزیند ابن حبان و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند واحمد و ترمذی روایتش از سالم عن ابیه نموده
اما بخاری و ابو زرعه و ابو حاتم اعلال این حدیث کرده اند و حق سخن ایشان است والله اعلم ولکن
احتیاط در هر حال اولی است و استدلال بمثنی و ثلث و رباع بر منع زیادت بر چهار خلاف محاوره
عرب عرباء است و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریف معلول آمد برهان قاطع و حجت ساطع
کجا آنحضرت صلعم زینب دختر خود را بر ابی العاص بن ربیع بعد از شش سال بهمان نکاح نخستین
باز گردانید و نکاح تازه نکرد و این دلیل است بر آنکه تفریق مسلمه زیر کافر چون مسلمانش از اسلام

مشاغر باشد باوجود انقضای عدت وطول مدت جائز ست ولکن لا عدی باین جانب نرفته
باآنکه احمد وحاکم تصحیحش کرده اند و در روایت دیگر آمده که بنکاح جدیدش رد کرد و ترمذی گوید حدیث
اول اجود الاسناد ست ولکن عمل بر روایت ثانی ست زنی اسلام آورد ونکاح کرد زوج نخستین
او آمد وگفت من مسلمان شدم واین زن اسلام من دانسته آنحضرت صلعم زن را از دست شوهر دیگر
بکشید وبزوج اول داد صححه ابن حبان والحاکم آنحضرت صلعم عالیه را از بنی غفار تزوج کرد چون بر وی
درآمد وجامهٔ خود نهاد در پهلوش بیاضی دید فرمود البسی ثیابک والحقی باهلک وحکم داد
بدادن مهر و درینجا دلیل ست بر رد زن بعیب ولکن در سندش مجهولی هست عمر بن خطاب گفته هرکه زنی را
بزنی گرفت و بر وی درآمد و او را برصا یا مجذومه یا مجنونه یافت از برای او صداق ست بسبب
مسیس او و آن صداق از کسی بگیرد که او را بازی داده و در روایت دیگر زیاده کرده او بها آفون
فزوجها بالخیار فان مسها فلها المهر بما استحل من فرجها و در بارهٔ عنین حکم کرد که یکسال
مهلتش دهند واین همه موقوف ست بر فاروق رضی الله عنه ورجالش ثقات اند

باب در بیان عشرت زنان

هرکه زنی را در دبر آمد وی ملعون ست وفرمود نمی بیند خدا بسوی مردی که مردی یا زنی را در دبر آمد
وهرکه ایمان دارد بخدا و روز آخرت وی ایذا ندهد همسایهٔ خود را وبپذیرید وصیت خیر در حق زنان
که آفریده شده اند از استخوان پهلو واعوج شی در ضلع اعلاست اوست اگر سوی کرد راست کنی بشکنی
بشکنی واگر بگذاری همچنان کج بکج ماند پس قبول کنید وصیت خیر را در بارهٔ زنان و در روایت دیگر
آمده اگر خواهی که بوی متمتع شوی متمتع شو باوجود عوج واگر روی که راست کنی بشکنی او را وشکستن
او طلاق دادن اوست جابر گوید در غزوه همراه آنحضرت صلعم بودیم چون بمدینه آمدیم بخانه در آمدن
خواستیم فرمود درنگ کنید وشب هنگام بخانه در آیید تا زن ژولیده مو شانه کشد ومغیبه استره
بکار برد و در روایت دیگر آمده چون یکی را از شما غیبت دراز گردد باید که شب هنگام به اهل خود

نزد آید و بدترین مردم نزد خدا روز قیامت مردیست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او
برسد پس سر راز او را فاش کند معاویه بن حیده گفت ای رسول خدا حق زن یکی از ما چیست فرمود
بخوران او را چون بخوری و بپوشان او را چون بپوشی و مزن بر روی وی و نسبت بقبح مکن او را و
جدا مشو از او را مگر در خانه یهود میگفتند مرد چون زن خود را از قبل از طرف دبر بیاید ولد احول شود
یعنی کاژ چشم گردد پس این آیه فرود آمد نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم یعنی بهر کیف که خواهید
و بهر وضع که بنشینید زن را بیایید بعد ازانکه آمدن در موضع حرث و سهام واحد باشد که بار و نتیجه از انجا روینده
و هر که خواهد که اهل خود را بیاید باید که بسم الله اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا بگوید اگر
میان هر دو ولدی مقدر است هرگز او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فراش
خود طلبید و وی انکار آورد و نیامد و مرد شب در خشم گذرانید فرشتگان بران زن تا صبحدم
لعنت می کنند و در لفظی آمده که خشمگین میشود بر وی کسیکه در آسمان است یعنی او سبحانه و تعالی
و هر زن که پیوند کند موی خود بموی دیگر و دیگرے را بدان امر فرماید و سوزن و خار در پوست
خلاند و از دیگرے این کار خواهد وی ملعون است و فرمود خواستم که نهی کنم از غیله یعنی جماع
کردن با زن در حالت رضاع نگریدم که روم و فارس همچنین می کنند و ضررے باولاد ایشان نمیرسد
و فرمود عزل وأد خفی است گویم و آن کشیدن مرد است ذکر خود را از فرج زن بعد از ایلاج اندران
تا انزال خارج از فرج کند مردی گفت ای رسول خدا مرا داهی هست که ازان عزل می کنم و حمل او را
ناخوش دارم و همان می خواهم که مردان می خواهند و یهود می گویند که عزل موؤده صغری است
فرمود دروغ می گویند یهود اگر خدا خواهد که بچه آفریند نمی توانی که آنرا برگردانی جابر گفته عزل
می کردیم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزے منهی عنه می بود قرآن ما را ازان نهی
می کرد و در لفظے آمده که رسید این معنی با نحضرت صلعم پس نهی نکرد ما را و بود جناب نبوت که
طواف می کرد بر زنان خود بیک غسل

باب در بیان صداق یعنی مهر و کابین زنان

آنحضرت صلعم صفیه را آزاد کرد و همین عتق را صداق او مقرر فرمود و مهر ازواج مطهرات دوازده
اوقیه و نصف بود و اوقیه چهل درهم سنگ را گویند و دوازده و نیم اوقیه را پانصد درهم باشد علی تفصیل
چون فاطمه رضی الله عنها را تزویج کرد فرمود او را چیزے بده وی گفت نزدم هیچ نیست فرمود زره
حطمیه تو کجاست یعنی تقدیم چیزے از مهر بر دخول مستحب ست و هر زن که نکاح کرده شود بر مهر یا عطا یا
بر وعده پیش از عصمت نکاح آن چیز او راست و هر چه بعد از عصمت نکاح ست آن کسی راست
که باو بخشیده شد و احق چیزے که بران اکرام مرد کنند دختر و خواهر اوست یعنی بکرم در احسان
همین خسر و خسر پوره اند پس ابن مسعود را پرسیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او را نام
نبرده و بروی داخل نشده تا آنکه بمرد گفت زن را مهر زنان قوم اوست بی کم و بیشی بر وسے
عدت ست و او را میراث باشد معقل بن سنان اشجعی برخاست و گفت جناب رسالت صلعم
درباره بروع بنت واشق که زنی از ما بود همچو حکم تو حکم فرموده ابن مسعود بدانیت خوشنود شد و
گفت بعد از اسلام هیچ چیز آنقدر خوشنود نشدم چند آنکه باین موافقت قضای خودم بقضای
نبوی دلشاد گردیدم آری سه فی الجمله نسبتی بتو کافیست بود مرا بلبل همین که قافیه گل شود بس است
هرکه در مهر زن سویق یا تمر داد وی آن زن را بر خود حلال ساخت و این موقوف ست بر جابر
و جائز داشت آنحضرت صلعم نکاح زنی بر دو نعل و تزویج کرد مردی را بزنی بر خاتم حدید و
این حدیث که مهر کمتر از ده درهم نمی باشد موقوف ست بر علی و در سندش مقال ست و بهترین
صداق آنست که آسان تر بود عمره دختر جون چون بر آنحضرت داخل کرده شد تعوذ نمود از وی
صلعم فرمود لقد عذت بمعاذ و او را طلاق داد و اسامه را امر کرد که سه ثوب باو بدهد و در سندش
راوی متروک ست اما اصلش در صحیح آمده

باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبد الرحمن بن عوف اثر صفرت دید پرسید این چیست گفت زنی کرده ام بر وزن

و انرا هر یا از زر فرمود برکت دهد ترا خدا ولیمه کن اگرچه بیک گوسفند باشد و چون مدعو شود
یکی از شما بسوی ولیمه باید که بیاید و در روایتی آمده که چون دعوت کند یکی از شما برادر را
باید که قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام ولیمه ست که آینده را ازان منع کنند
و انکار نماینده را بسوی آن طلبند و هر که اجابت نکرد دعوت را وی عصیان کرد خدا و رسول را
غرضیکه نزد دعوت اجابت سنت اگر صائم ست نماز گزارد یا دعا کند و اگر مفطر ست بخورد و در لفظی
آمده اگر خواهد بخورد و اگر خواهد ترک دهد و ولیمه روز اول حق ست و روز دوم سنت و روز سوم
سمعه و هر که بشنواند خود را بشنواند و رسوا کند او را خدای تعالی و سندش غریب ست اگرچه شاهد
دارد و ولیمه تا سه روز بغیر حاجت نباشد زیرا که از باب ضیافت ست و مدت ضیافت در احادیث
دیگر همین سه روز آمده والله اعلم و آنحضرت صلعم ولیمه کرد بر بعض زنان خود به دو مد از جو و ایام
کرد میان خیبر و مدینه سه شب بنا بر بنا بصفیه و مدعو شدند مسلمانان در ولیمه او و نبود دران
خبز و نه لحم بجز اینکه بگستردن نطع فرمود و بران خرما و اقط و سمن انداخت و چون دو داعی فراهم آیند
در دروازه هر که نزدیک تر بود دعوتش بپذیرد و اگر یکی سابق گردد اجابت وی کند و سندش ضعیف ست
و فرمود نمی خورم تکیه زده و عمر بن ابی سلمه را گفت ای کودک نام خدا ببر و بدست راست بخور و از
پیش خود تناول کن و فرمود از جوانب قصعه بخورید و از وسط آن مخورید که برکت در وسط فرود می آید
و هرگز عیب طعامی نکرد اگر خوش داشت بخورد ورنه بگذاشت و فرمود بدست چپ نخورید که شیطان
بهمین شمال می خورد و در آشامیدن آب نفس در آوند نزدند و دران ندمد

باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

قسم می کرد آنحضرت صلعم در میان زنان خود و بعدل و می گفت خداوندا این قسم من ست در آنچه
مالکش هستم پس ملامت مکن مرا در آنچه مالک آن هستی و من مالکش نیستم و این دلیل ست بر آنکه
محبت و میل قلب با یکی از زنان مقدور بنده نیست بلکه از جانب خداست و نیز درین قسم عدل و

تسویه در جماع شرط نیست و هر که دو زن دارد و مائل ست بسوی یکی از انها بیاید روز قیامت و
نصف بدن او افتاده و خمیده و ساقط و مائل باشد و سندش صحیح ست مراد میل در قسم و انفاق
نه در محبت و از سنت ست که چون بکر را بر ثیب آرد هفت شب نزد او بماند پستر قسم کند و اگر ثیب را
بزنی گیرد سه شب نزد او بماند باز قسمت نماید لهذا آنحضرت صلعم نزد ام سلمه سه شب بسر برد و فرمود
تو باهل خود خوار نه اگر خواهی نزد تو هفت شب بمانم ولکن نزد دیگر زنان خود هم هفت شب
بگذرانم سوده بنت زمعه یوم نوبت خود ابعائشه بخشید پس آنحضرت صلعم دو شب نزد او بسر بردی
و بعض زنان را بر بعض تفضیلات در قسم نه نهادی بلکه نزد ایشان در کم روزی بودی مگر آنکه
بر همه از ایشان گشتی و از هر زن نزدیک شدی بغیر مسیس یعنی جماع تا آنکه بزنی میرسید که نوبت
او بودی پس نزدش شب بسر بردی و در روایتی آمده بعد از گزاردن نماز عصر بر زنان دور کردی
پس از انها نزدیک شدی و در مرض موت پرسیدی که فردا کجا باشم اراده یوم عائشه می کرد ازواج
مطهرات اذن دادند که هر کجا که خواهد بماند پس بخانه عائشه ماند و نزد سفر در میان زنان قرعه
انداختی سهم هر کدام که بر آمدی همان را همراه بردی و فرمود نزد یکی از شما زن خود را همچو زدن بنده

باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت ای رسول خدا عتاب نمی کنم بر وی در خلق و دین ولکن
ناخوش دارم کفر را در اسلام فرمود باغچه او را بر وی باز می گردانی گفت آری فرمود اقبل
الحدیقة و طلقها تطلیقة رواه البخاری و در روایتی آمده که امر کرد او را بطلاق آن زن
و عدت وی یک حیض گردانید و ثابت مردی کم رو بود زنش گفت اگر خوف خدا نبودی نزد
در آمدن وی بر روی او تف می زدم و این اول خلع بود در اسلام و ظاهر امر بطلاق مفید
وجوب ست اگرچه از برای ارشاد گفته اند بدلیل قوله تعالی امساک بمعروف او
تسریح باحسان و نص اشارت می کند بآنکه حاکم را امر بخلع میرسد

کتاب در بیان طلاق

ابغض حلال نزد خدا طلاق ست ابن عمر زن خود را طلاق داد و وی حائض بود پدرش
عمر فاروق رضی الله عنه از آنحضرت صلعم پرسید فرمود حکم کن او را با مراجعت بگذارد او را تا آنکه
پاک گردد از حیض باز حیض آرد باز پاک شود پس اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد قبل از مسیس طلاق
دهد این عدتی ست که او تعالی طلاق زنان را بدان امر کرده و در روایتی آمده بگو او را که برگردد
باز طلاق دهد در حالیکه طاهر ست یا حامل و در لفظ دیگر آمده که محسوب شد این طلاق یک
طلاق ولکن حاسب متعین نیست غالباً این حسبان از ابن عمر باشد و از اینجاست که جمعی از ائمه
حدیث قائل اند بعدم وقوع طلاق بدعی و در یکی دیگر زن خود را در حیض طلاق داده بود ابن عمر او را
گفت تو یک طلاق یا دو طلاق داده آنحضرت صلعم مرا امر کرد که مراجعت کنم و نگاه داشته باشم تا آنجا
که حیض دیگر بیارد یا تا او را سه طلاق داده پس امر خدا را در باره طلاق زن خود عاصی شده
و در لفظ دیگر آمده که گفت ابن عمر رد کرد آنحضرت صلعم آن زن را بر من و آن طلقه را چیزی
ندید و فرمود که بعد از طهر طلاق دهد یا نگاه دارد گو تمم و این صریح ست در عدم وقوع بدعی و الله اعلم
ابن عباس گوید سه طلاق بر عهد نبوت و عهد ابی بکر و دو سال از خلافت عمر یک طلاق بود یعنی
اگر در یک مجلس یکبار بلا فصل داده است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری که ایشان را در آن
مهلت بود پس امضا کنیم آنرا بر ایشان و امضا کرد محمود بن لبید گفته آنحضرت را خبر کردند که مردی زن
خود را سه طلاق داده است یعنی در یک بار پس خشمناک برخاست و گفت بازی کرده میشود بکتاب
خدا و من میان شمایم تا آنکه مردی گفت اگر بفرمائی او را بکشم ابو رکانه ام رکانه را طلاق داد و در لفظ
فرمود رجوع کن گفت سه طلاق داده ام فرمود دانستم برگرد و در لفظی آمده که سه طلاق داد در یک
مجلس بر آن غمگین شد آنحضرت صلعم فرمود این یک طلاق ست و در روایت دیگر آمده که ابو رکانه سهیمه
زن خود را طلاق البته داد و گفت نخواستم مگر یک طلاق آنحضرت زن را برو باز گردانید

وآمده که سه چیز است که جد وهزل آن هر دو جد است نکاح وطلاق ورجعت ودر لفظ بجای
رجعت عتاق آمده ودر روایتی دیگر وارد شده که جائز نیست لعب در طلاق ونکاح وعتاق اگر کسی
اینها را گفت واجب شد وحق تعالی شبهه تجاوز کرد از امت من حدیث نفس را مادام که بدان
عمل نکرده است وتکلم ننموده وهمچنان از امت خطا ونسیان را وآنچه بران مستکره شده است
وحرام ساختن زن بر خود چیزی نیست او تعالی فرموده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة
حسنة بلکه این تحریم یمین است کفارهٔ آن بدهد دختر جون چون بر آنحضرت ص داخل کرده شد
وآنحضرت ص باوی نزدیک گردید اعوذ بالله منک گفت فرمود لقد عذت بعظیم الحقی
باهلک لاحق شو به کسان خود واین کنایه است از طلاق وفرمود نیست طلاق مگر بعد از نکاح
ونه عتق مگر بعد از ملک ودر روایتی آمده نذر ونه در غیر ملک ونه عتق دران ونه طلاق دران وقلم مرفوع
از سه کس نائم تا آنکه بیدار گردد وصغیر تا آنکه بالغ شود ودیوانه تا آنکه عاقل گردد وبهوش آید

باب در بیان رجعت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد وبر میگردد ودو گواه نمی گیرد پرسیدند گفت بر
طلاق وبر رجعت او گواه گیر ابن عمر چون زن خود را طلاق داد آنحضرت ص عمر را گفت مره فلیراجعها

باب در بیان ایلاء وظهار وکفارهٔ آن

ایلا کرد آنحضرت صلعم از زنان خود وحلال را حرام ساخت وکفارهٔ یمین داد ابن عمر گوید چون مولی
بعد از مضی چار ماه توقف کند وطلاق واقع نشود تا آنکه طلاق دهد سلیمان بن یسار چند ده
کس را از صحابه دریافت که ایشان مولی را واقف می کردند یعنی تا رجوع کند یا طلاق دهد رواه الشافعی
ابن عباس گفته این ایلاء در جاهلیت تا یک سال ودو سال می شد حق تعالی توقیت آن
بچهار ماه فرمود اگر ازین مقدار کمتر باشد ایلا نبود گویم معارض اوست ایلاء نبوی ص که یک ماه بود آن

مرفوع است و این موقوف و بیار با چه کایت است نه توقیت مردی ظهار کرد با زن خود و بر وی
بیفتاد نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت قبل از تکفیر بر وی افتادم فرمود نزد وی مرو تا آنکه حکم خدا
بجا آری یعنی کفاره دهی و در لفظی کفی و لا تعد آمده سلمه بن صخر بخوف رسیدن
بزن در رمضان ظهار کرد شبی چیزی از بدن آن زن نمایان شد بر وی بیفتاد آنحضرت صلعم
فرمود بنده آزاد کن گفت جز گردن خود هیچ ندارم فرمود دو ماه پیاپی روزه گیر گفت
نرسیدم بانچه رسیدم مگر از همین روزه گرفتن فرمود شصت مسکین را زنبیلی از خرما بخوران ع
این کفارهٔ ظهار است

باب در بیان لعان

یکی آنحضرت صلعم را گفت بفرما اگر یکی از ما زن خود را بر فاحشه یابد چه کار کند اگر می گوید بتکلم
بامر عظیم و اگر خاموش می ماند سکوت می کند بر مثل آن ع گویم مشکل و گر نگویم مشکل پس هیچ
جواب نداد روز دیگر آمد و گفت آنچه از تو پرسیدم بدان مبتلا گشتم پس آیات سورهٔ نور فرود آمد
و آن را بران مرد تلاوت کرد و وعظ و تذکیر نمود و خبر داد که عذاب دنیا آسان است از عذاب
آخرت وی گفت سوگند بکسیکه ترا بحق فرستاد من بران زن دروغ نبسته ام آنحضرت صلعم زن را
طلبید اشت و وعظ کرد وی گفت قسم بکسیکه ترا بحق برانگیخت وی دروغگوست ناچار شروع بمرد
کرد و وی چهار گواهی بنام خدا داد باز شروع نمود بزن و میان هر دو جدائی ساخت و در
روایتی دیگر آمده که متلاعنین را فرمود حساب شما هر دو بر خداست و یکی از شما کاذب است
اکنون ترا راهی بسوی آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته بر وی
پس آن مال در عوض استحلال فرج اوست و اگر بر وی دروغ بسته پس رجوع مال از وی دورتر است
و فرمود ببینید آن زن را اگر بچه سفید رنگ فروهشته مو بیارد پس آن از شوهر اوست و اگر چشم سرگین
پیچیده موی کوتاه قد آرد پس آن کسی است که با وی بدنام شده مردی دیگر را امر کرد که نزد وی

خامس دست بر دهن او نهد که آن موجب ست یعنی فراق زن را واجب می کند و در قصه
متلاعنین بروایت دیگر آمده که چون هر دو از تلاعن فارغ شدند مرد گفت بر وی دروغ بستم ای
رسول خدا اگر اکنون نگاهش دارم وسه طلاق داد قبل از انکه رسول خدا صلعم او را بدان امر فرماید مردی
دیگر آمده و گفت زن من دست لمس کننده را رد نمیکند فرمود بدر کن او را گفت می ترسم که جانم
در پی او رود فرمود متمتع شو بوی و در لفظی آمده که گفت صبر نمی توانم کرد از وی فرمود نگاه دار
او را که دو گونه رنج و عذاب ست جان مجنون را : بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی + لمس در
لغت بمعنی سودن و گائیدن هر دو آمده تا مرادش کدام یک ازین هر دو معنی ست و ظاهر آنست
که مراد اول باشد چه ابقاء زن زانی دور از شرائع اسلام و هدی شارع علیه السلام می نماید و چون
آیه لعان فرود آمد فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی را که از ایشان نیست وی از رحمت خدا در
چیزی نباشد و او تعالی او را در بهشت نه درآرد و هر مردی که انکار کند فرزند خود را و وی می بیند سوی
او یعنی می داند که فرزند او ست در پرده شود خدا از وی و رسوا نماید او را بر سر خلائق در اولین و
آخرین عمر گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود چشم زدنی او را نفی وی نمی رسد یعنی انکارش بعد از
اقرار مفید نیست مردی گفت ای رسول خدا زن من کودکی سیاه زاییده است فرمود ترا شتران هستند
گفت آری پرسید رنگهای آنها چیست گفت سرخ رنگ اند فرمود در آن میان اورقی یعنی
سیاه فامی هم هست گفت آری فرمود این از کجاست گفت شاید رگی آن را کشیده باشد فرمود
پس شاید این پسر ترا هم رگی کشیده باشد غرضکه آن مرد تعریض کرد بنفی لکن آنحضرت او را درین
امر رخصت نفرمود

باب در بیان عدت و سوگواری و استبراء و جز آن

سبیعه اسلمیه نفاس شد بعد از وفات شوی خود بچند شب و از آنحضرت صلعم اذن نکاح خواست
او را اذن داد و وی نکاح کرد و در لفظی آمده که بعد از چهل شب از وفات شوی خود وی بزایید پسری

گو یه باکی نمی بینم در آنکه نکاح کند و در خون باشد جز آنکه زوجش قربت نکند تا آنکه پاک
گردد و آمر به پرورش بچه حیض سند معلول دارد و مطلقهٔ ثلثه را سکنی و نفقه نبود و احداد نکند زن بر
هیچ میت زیاده بر سه روز مگر بر شوهر که چهار ماه و ده روز سوگواری نماید و جامهٔ رنگین نپوشد
مگر جامهٔ عصب یعنی هیچ چیز نزدی و سرمه نکشد و عطر نمالد مگر چون از حیض پاک شود پارهٔ از قسط
یا اظفار اگر بکار برد و خضاب یعنی نیست و در لفظی آمده که خضاب نکند و شانه نکند ام سلمه بعد از
وفات زوج صبر در بهر و چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر روی را می افروزد نکنی آن را
مگر در شب و در روز دور کنی و شانه بموی خوش مکن و نه بحنا که این خضاب است گفت پس با
کدام شانه کنم فرمود کنار دختر زنی را شوهر مرده بود و چشمش به درد آمده وی آنحضرت صلعم را
از سرمه کشیدن پرسید فرمود مکش خالهٔ جابر مطلقه شد خواست که میوهٔ نخل خود ببرد مردی او را
از برآمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود بلی خرمای خود را ببر شاید صدقه دهی یا کار
نیک بجا آری شوهر فریعه دختر مالک در جستجوی بندگان خود برآمده بود او را کشتند فریعه آنحضرت
را پرسید که بکسان خود برگردم که شوی من مسکنی در ملک خود نگذاشته است و نه کدام نفقه فرمود
آری چون برگشت و در صحن خانه رسید آواز شنید و فرمود که بمان در همان خانه که هستی تا آنکه کتاب
بمدت خود برسد وی همچنان کرد سپس عثمان رضی الله عنه حکم نمود بدان یعنی در عهد خلافت خود
فاطمه بنت قیس را شوهر وی سه طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کسی ناگهان
بر من در آید او را امر کرد پس وی نقل مکان نمود و عدت ام ولد بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز
باشد و در سندش انقطاع است و آن قرار نزد عائشه اطهار است و نزد دیگران حیض و طلاق
داده و طلاق باشد در عدتش و حیض بود و سندش ضعیف حلال نیست مردی را که ایمان دارد
بخدا و روز آخرت آنکه بنوشاند آب خود بکشت دیگری یعنی مراد وطی باندن باردار است و حدیث
دال است بر تحریم آن عمر فاروق در بارهٔ زن مفقود الزوج تربص چهار سال و بعد آن عدت
چهار ماه و ده روز ایشان داده و مرفوع آمده که زن مفقود زن آن مفقود است تا آنکه بیان بیاید انا

سندش ضعیف ست پس هر دو در خورد احتیاج نبود و فرمود شب نگذارد هیچ مرد نزد زنی مگر آنکه ناکح باشد یعنی زوج او یا ذو محرم و خلوت نکند هیچ کس با زن مگر آنکه با وی ذی محرم بود و در بارهٔ سبایای اوطاس ارشاد کرد که حامل موطوءه نشود تا آنکه بار نهد و غیر حامل تا آنکه یک حیض آرد و فرزند از برای فراش ست و عاهر را الحجر یعنی حرمان یا رجم و حدیث دلیل ست بر ثبوت نسب ولد الحرام بفراش

باب در بیان رضاع

مکیدن یک دو بار حرام نمیگرداند آنحضرت فرمود نظر کنید کیستند برادران شما رضاعت نیست مگر از گرسنگی گویم و این در خردسالی باشد پیش از دو سال نزد اکثر و دو نیم سال نزد بعض مردم سهله دختر سهیل گفت اے رسول خدا سالم غلام ابی حذیفه با ما در خانه می ماند و بمبلغ رجال رسیده فرمود او را شیر خود نوشان حرام گردے بر وی افلح برادر ابی القعیس بعد از نزول آیه حجاب بر عائشه در آمدن خواست وی انکار کرد و با آنحضرت ذکر نمود فرمود او را خود او آمدن بده که عم تست یعنی از رضاعت در کتاب عزیز اول عشر رضعات معلومات یحرمن فرود آمده بود لیکن بخمس معلومات منسوخ شد آنحضرت صلعم وفات کرد و این آیه در قرآن خوانده میشد خواستند که آنحضرت صلعم دختر حمزه را بزنی گیرد فرمود وی مرا حلال نیست دختر برادر رضاعی منست و حرام می شود از رضاعت آنچه حرام میشود از نسب و فرمود حرام نمی سازد از رضاع هیچ قسم مگر آنچه بشگافد رودهای کودک را و پیش از فطام باشد ابن عباس گفت نیست رضاع مگر در دو سال و این موقوف ست و در مرفوع آمده رضاع نیست مگر آنچه استخوان را آورد و برانگیخت کند گوشت را و باید عقبه بن حارث ام یحیی بنت ابی اهاب را تزویج کرده بود زنی آمد گفت من شما هر دو را شیر نوشانیده ام وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود کیف وقد قیل پس عقبه او را جدا کرد و وی شوی دیگر گرفت در ینجا دلیل ست بر قبول شهادت واحد مرضعه و وجوب عمل

بران و آزا استرضاع زن احمق نهی فرموده و این مرسل ست

باب در بیان نفقات

هند زن ابی سفیان گفت ای رسول خدا ابو سفیان مردی بخیل ست آن قدر هم از نفقه
نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسند شود مگر آنچه از مال او بی دانستن وی بگیرم و لیکن تا من
بپرسم درین کار گناهی هست فرمود از مال او آنچه ترا و اولاد ترا کفایت کند بمعروف
بگیر طارق محاربی بمدینه آمد دید که آنحضرت صلعم بالای منبر ست و میفرماید ید المعطی علیا ست
و بدایت کن بعیال ما در و پدر و خواهر و برادر خود ثم ادناک ادناک و فائده این ترتیب
ظاهر ست مملوک را همین طعام و کسوت اوست و زیاده از طاقت وی کار نگیرد و حق زن
آنست که چون بخورد او را بخوراند و چون بپوشد او را بپوشاند و این حدیث بیشتر در باب
عشرت زنان گذشته ست و در حدیث طویل حج آمده زنان را بر شما نان و جامه ست بمعروف
و مرد را این قدر بزه بس باشد که هر کرا قوت می دهد وی را ضائع گرداند و در لفظی دیگر آمده که
حبس کند قوت را از مملوک و حامل را که شوی او مرده ست نفقه نیست و ید علیا بهتر از ید سفلی ست
و ابتدا به کسی کند که عیالداری او می کند زن می گوید که بخوران مرا یا بگذار سعید بن مسیب گفته
هر که نفقه نکند بر زن میان او و زن وی جدائی می باید کرد و گفته که سنت ست و هذا مرسل حکمی
عمر فاروق بامرای اجناد درباره مردان غائب از زنان کتابت کرد که آنها را مواخذه کنند
بر آنکه نفقه دهند یا طلاق اگر طلاق دهند نفقه زمان حبس بفرستند و سندش حسن ست مردی آمد و گفت ای
رسول خدا نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود نفقه کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر فرزند خویش
صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر زن خود خرچ نما گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم خود صرف کن
یعنی بر مرکب گفت دیناری دیگر هست فرمود انت اعلم و در لفظی تقدیم زوجه بر ولد آمده معاویه بن حیده گفته ای
رسول خدا نیکی با که کنم فرمود با مادر تو گفتم باز فرمود همان مادر تو گفتم باز فرمود با مادرت گفتم باز فرمود با پدر تو پس الاقرب فالاقرب

و این ترتیب حاکم مادهٔ نزاع ست در بارهٔ نفقات ذوی القربی

باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت اے رسول خدا این پسر من ست شکم من او را آوند بود و پستان من او را مشک و کنار من او را حامی بود و پدرش مرا طلاق داده است و می خواهد که از من وا گیرد فرمود تو حقی بادو مادام که نکاح نکنی زنی دیگر گفت زوج من می خواهد که پسر مرا ببرد حالانکه وے مرا نفع داده است و از چاه ابی عنبه آبم نوشانیده و شوهروی نیز آمد آنحضرت فرمود اے غلام این پدر تست و این مادر تو دست هر کدام که خواهی بگیر وے دست مادر گرفت و زن او را ببرد رافع بن سنان اسلام آورد و زنش از مسلمان شدن انکار کرد آنحضرت صلعم مادر را یک طرف و پدر را یک طرف و صبی را میان هر دو نشانید وی میل بسوی مادر کرد فرمود اللهم اهده پس مائل بسوی پدر شد پدر او را گرفت درین حدیث دلیل ست بر ثبوت حق حضانت از برائے ام کافره چه اگر او را حق نبود وے صبی را میان هر دو ننشانیدی و نیز دلیل بر آنکه صبی را تخییر ابوین ست در وین تو دختر حمزه را بخاله سپرد و فرمود خاله بجائے مادر ست و در روایتے باین لفظ ست که دختر نزد خاله خود بماند که خاله والده ست خادم یکے چون طعام آرد اگر او را با خود ننشاند باری یک دو لقمه اش بدهد معذب شد زنی در بارهٔ گربه که آن را بند کرده بود تا آنکه بمرد و بدوزخ شد نه خوردش او را خورانید و نوشانید و نه رها کرد که خود بشتن از خشاش یعنی هوام زمین بخورد

کتاب در بیان جنایات

فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان که گواهی می دهد به لا اله الا الله و انی رسول الله مگر بیکے از سه خصلت یکے ثیب زانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و مفارق جماعت مسلمین

گویم واین نمی باشد مگر بکفر نه بینی و ابتداع و در لفظ دیگر آمده یکی زانی محصن که سنگسار زده آید
دوم مردی که مسلمانی را عمداً بکشد و در قصاص کشته شود و سوم مردی که بدر رود از اسلام
وجنگ کند با خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا نفی کرده شود از زمین و آول حکمی که
میان مردم روز قیامت کنند خونها ست و هر که بنده خود را بکشد وی را بکشند و هر که عضو او
قطع کند عضو وی ببرند و هر که او را خصی سازد وی را خصی نمایند و کشته نشود پدر بعوض پسر و تشدید
مضطرب است آبو جحیفه مرتضی را کرم الله وجهه گفت نزد شما چیزی از وحی غیر قرآن هست فرمود
لا والذی فلق الحبة وبرأ النسمة الا فهم یعطیه الله تعالی رجلا فی القرآن ومافی
هذه الصحیفة وی گفت درین صحیفه چیست فرمود درین صحیفه حکم دیت و رهائی اسیر است
و آنکه مسلمانی بعوض کافری کشته نشود و در لفظی آمده که خونهای مومنان برابر است یعنی در قصاص و دیت
و سعی می کند بذمه ایشان ادنی مومن و ایشان دست یکدیگر اند بر غیر خود و کشته نشود مومن
بعوض کافر و نه ذو عهد در عهد خود و دختری را یافتند که سرش را میان دو سنگ کوفته اند او را
پرسیدند که این کار بتو که کرد فلان و فلان تا آنکه ذکر یکی یهودی کردند اشاره به سر کرد
که آری او را گرفتار آوردند وی اقرار کرد فرمود سرش را میان هر دو سنگ بکوبند یعنی
جزاء سیئة سیئة مثلها ولکن آخر قصر قتل بر شمشیر بوده لا غیر یکی غلام مردم گدا گوش
غلام مردم توانگر بریده بود آنها نزد آنحضرت آمدند از ایشان هیچ بدل نداد و آین دلیل است برآنکه
بر عاقله فقرا هیچ واجب نیست مردی دیگری را زانو خسته کرد وی نزد آنحضرت آمده گفت
مرا قصاص گیر فرمود تا آنکه تندرست شوی باز آمد و گفت اقدنی پس قصاص گرفت از وی
باز آمد و گفت لنگ شدم فرمود ترا نهی کردم مگر نافرمانی کردی پس دور انداخت او تعالی ترا
و باطل شد لنگی تو بعده نهی فرمود از قصاص زخم تا آنکه به شود صاحب او و این مرسل است
دو زن از قبیله هذیل باهم مقاتله کردند یکی سنگی بدیگری انداخت وی و آنچه در شکم او بود
کشته شد خصومت نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچه غرّه عبد یا ولیده است و دیت زن

برعاقلهٔ او نهاد و اولاد او را و کسانی را که با آنها بودند وارث آن زن گردانید درین میان حمل
بن نابغه هذلی گفت اے رسول خدا کیف یغرم من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا
استهل فمثل ذلک یطل یعنی دیت طفلی که نه خورده و نه آشامیده و نه حرف رانده و نه آواز
کرده یعنی چه بلکه هیچو این جان رایگان باشد آنحضرت فرمود انما هذا من اخوان الکهان
یعنی این کس از برادران کاهنان ست و این بنا بر سجع بندے او ارشاد کرد و در لفظ دیگر چنین
آمده که عمر فاروق پرسید که کیست که قضاء آنحضرت صلعم را در بارهٔ جنین حاضر شده باشد
حمل بن نابغه برخاست و گفت من بودم درمیان آن دو زن که یکی دیگرے را بزد بحجر و دختر نضر
عمهٔ انس بن مالک دندان پیشین دختر یکے از انصار شکست عفو خواستند انصار انکار نمودند
ارش عرض کردند نپذیرفتند نزد آنحضرت صلعم آمدند و قصاص خواستند امر بقصاص فرمود
انس بن نضر گفت ای رسول خدا اگر ثنیهٔ ربیع شکسته شود سوگند بکسیکه ترا بحق فرستاد دندانش
شکسته نشود فرمود اے انس کتاب خدا همین قصاص ست درین میان قوم رضا بعفو دادند آنحضرت
فرمود ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره در مقتول در عمیا یا رمی بحجر یا سوط یا عصا
عقل خطا ست و در قتل عمد قود باشد و هر که حائل شود میان این قود لعنت خدا ست
و اگر مردے مردے دیگر را نگاهداشت و بگرفت و دیگرے آنرا بکشت قاتل کشته شود و
ممسک محبوس گردد و آنحضرت صلعم یکے مسلمان را در قصاص معاهد قتل کرد و گفت من اولی ترم
بوفاء ذمهٔ او و حدیث مرسل ست و اسناد وصلش واهیست کودکی بفریب کشته شد عمر بن خطاب گفت
اگر شهر یکبار می شدند اهل صنعا درو وی همه را عوض او می کشتم و این مذهب ویست رضی الله عنه
و بعض سلف موافق او شده درین حکم و این موقوف در بخاری ست و در مرفوع آمده کسیکه کشته شود
او را قتیلے بعد ازین مقاله من پس کسان او میان دو امر اند اختیار اند دیت گیرند یا بکشند۔

باب در بیان دیات

آنحضرت صلعم کتابے بسوی اهل یمن نوشت درو این ست که هر که مومنی را بی جنایت کشد

ودیده و دانسته وی قود ست یعنی کشته شود مگر آنکه اولیاء مقتول رضا دهند یعنی بدیت یا بعفو و در
کشتن نفس دیت صد شتر باشد و در بینی اگر از بیخ بریده شود تمام دیت مذکور ست همچنین در
زبان و در هر دو لب و در ذکر و در هر دو خایه و در شکستن پشت و در هر دو چشم و در یک
پای نیمه دیت و در مامومه که بپوست مغز رسد ثلث دیت و در جائفه که در درون شکم رسد
ثلث دیت و در منقله که استخوان را بجا کند پانزده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پای
ده شتر و در دندان پنج شتر و در موضحه که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل ست و مرد
مقتول نی شود عوض زن و بر اهل طلا هزار دینار ست و این حدیث مرسل ست و دیت
خطا بطور اخماس باشد یعنی بست حقه و بست جذعه و بست بنت مخاض و بست بنت لبون
و بست ابن لبون و در لفظی بست ابن مخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول قوی
و وقفش اصح ست از رفع و در روایت دیگر سی جذعه و سی حقه و چهل خلفه که اولادشان
در بطون آنها باشد وارد شده و جابرترین کسان بر خدا سه کس اند یکی کشنده
کسی در حرم دوم قاتل غیر قاتل خود سوم قاتل بنابر دخل جاهلیت یعنی بطور ثار و طلب
مکافات و خطا شبه عمد آنست که به تازیانه یا چوبدستی بود و دیتش صد شتر ست از آنجمله
چهل حامل باشند و خنصر و ابهام برابراند در دیت و در روایتی آمده همه انگشتان یکسان اند
و دندان همچنین برابراند دندانها در دیت و دندان پیشین و کرسی همه یکسان اند و در لفظی
آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابراند هر اصبع را ده شتر دیت ست و هر که طبیب
شد بتکلف و معروف نیست بطب و از وی نقصان جانی یا دون آن شد وی
ضامن باشد یعنی بدیت آن جنایت و ارسالش اقوی ست از وصل و در مواضح
پنج پنج شتر ست و همه انگشتان برابراند ده ده از شتر دیت هر انگشت باشد و عقل اهل ذمه
نصف عقل مسلمانان ست و در لفظی دیگر دیت معاهد نصف دیت حر آمده و عقل زن
مثل عقل رجل ست تا آنکه بثلث دیت خود برسد و عقل شبه عمد مغلظ ست مثل عقل عمد و

صاحبش کشته نشود و این چنان باشد که شیطان بجهد و میان مردم خونریزیها شود بغیر عداوت
و بغیر حمل سلاح هر کسے در عهد نبوت مردی دیگری را کشت آنحضرت صلعم بروی دیت دوازده
هزار درهم نهاد و ابورمثه با پسر خویش بجناب نبوت آمد پرسید این کیست گفت پسر من ست
گواه شو فرمود آگاه باش که وے جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت می کنی بر وی ○
گفته بود مرد ستمگاره را ٭ چه تاوان زن و طفل بیچاره را ٭ و این موافق قرآن ست
لا تزر وازرة وزر اخری

باب در بیان دعوی خون و قسامت

عبد الله بن سهل و محیصه بن مسعود بنابر جهدے که با ایشان رسیده بود بخیبر رفتند محیصه آمد و گفت
که ابن سهل را کشته در چشمه انداخته اند نزد یهود آمد و گفت والله شما او را کشته اید آنها انکار کردند
و گفتند والله ما او را نکشته ایم محیصه با برادر خود حویصه و عبد الرحمن بن سهل نزد رسول خدا صلعم آمد و
خواست که سخن کند آنحضرت فرمود کبر کبر یعنی کلان سال را در سخن مقدم کن پس اول حویصه
سخن کرد باز محیصه آنحضرت فرمود یهود دیت صاحب شما دهند یا بجنگ بر خیزند و درین باب
خطی بآنها نوشت یهود نوشتند که والله ما او را نکشته ایم آنگاه بسه را فرمود شما سوگند خورید
و مستحق خون صاحب خود می شوید گفتند نه فرمود پس یهود حلف کنند گفتند آنها مسلمان نیستند
آنحضرت صلعم دیت از نزد خود داد و صد ناقه فرستاد و سهل گوید فلقد رکضتنی منها ناقة
حمراء یعنی ناقه سرخی از آنها مرا لگد زد و این حدیث متفق علیه ست و آنجا آنحضرت صلعم قسامت
را بر بیان قاعده جاهلیت مقرر داشت و میان انصاریان در باره قتیل که دعویش بر یهود می کردند
حکم فرمود و آن پنجاه سوگند ست که از اهل محله بستانند پس اگر حلف کردند بری شدند ورنه دیت لازم آید

باب در بیان قتال اهل بغی

آنحضرت صلعم فرمود هرکه برداشت بر ما سلاح وی از ما نیست و هرکه بیرون شد از فرمانبری
و جدا شد از جماعت و مرد پس مردنش مردن جاهلیت ست و فرمود بکشد عمار بن یاسر را گروه باغی
و وی همراه مرتضی بود در حرب معاویه ولکن این بغی باغی را از اسلام بیرون نمی برد بلکه بوی
خاطی و عاصی و طاغی ست و آین جنگ خالی از شائبهٔ عصبیت و حمیت جاهلیت نبود دیگر ما را حکم
بکف لسان از صحابهٔ کرام و اهل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر احدی از صحابه والله اعلم
و فرمود می دانی ای ابن ام عبد چیست حکم خدا در بارهٔ کسیکه باغی شد ازین امت وی گفت
خدا و رسول دانا ترند فرمود که زخمی ایشان تمام نکنند و اسیر را نکشند و هارب را نه طلبند و فی را
بخش ننمایند و صحیح وقف اوست بر علی و وی رضی الله عنه اصل ست در احکام این باب
و بر و نیست اعتماد در مسائل بغی و کار روائی آن و هر فروع درین باب اقل قلیل بشین نیست
با کثرت و موجود نیست آنحضرت فرمود صلعم هرکه بیاید شما را و کار شما فراهم ست و می خواهد که جماعت
شما را پراگنده کند او را بکشید

باب در بیان کشتن جانی و هدر

هر که کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شهید ست یعلی بن امیه با مردی جنگید
یکی دست دیگری بگزید وی دست خود از دهنش بر کشید و دندان پیشین او بیفتاد خصومت
پیش آنحضرت آمد فرمود یکی از شما دست برادر خود همچو شتر نر می گزد برو که ترا دیت نیست
حدیث دلیل ست بر آنکه جنایتی که بر مجنی علیه بسبب او واقع شود و او برای دفع ضرر بود دیت
دران قصاص نباشد و فرمود اگر بنگرد مردی بر تو بغیر اذن و تو آن را سنگریزه زنی و چشم
او را کور کنی بر تو گناه نیست و این متفق علیه ست و در لفظی آمده که نیست دیت و نه قصاص
و آین نزد ائمهٔ حدیث بر ظاهر خود ست و تاویل دران فرع تکذیب باشد والله اعلم و حکم کرد
آنحضرت صلعم بآنکه حفظ حائط در روز بر اهل حائط ست و حفظ ماشیه در شب بر اهل ماشیه و ضمان

چیزی تالیف کرد انتہیہ و شب بر اہل ماشیہ ست معاذ بن جبل در حق مردے که مسلمان شده
یهودی گردید گفت از پا ننشینم تا آنکه کشته شود بحکم خدا و رسول پس وے کشته شد و در روایتے
آمده که پیش ازین از وی توبه خواسته بودند و آمده که هر که تبدیل کند دین خود را بکشید
یعنی فی الفور بلا مهلت حاصل آنکه تیغ بر سر مرتد بکشند و گویند برگرد پس اگر برنگردد بردم
او را بکشند نابینائے را ام ولد بود که آنحضرت صلعم را دشنام می داد و در جناب او می افتاد
اعمی او را منع میکرد وے باز نمی آمد شبی مغول برگرفت و در شکم او خلانید و بروی بنشست
و او را بکشت این خبر بجناب رسالت رسید فرمود آگاه باشید و گواه شوید که خون آن
زن رایگان ست و این دلیل ست بر آنکه ساب نبی صلعم مستحق قتل ست بحق شرعی و دم او
هدر ست اگرچه مسلمان باشد چه این سب سبب ردت او گشته

کتاب الحدود

باب در بیان حد زانی

مردے از بادیه نشینان نزد رسول خدا آمد و گفت ترا سوگند خدا می دهم که مرا حکم بکتاب
خدا کنی دیگرے که از وی فهمیده تر بود گفت آری میان ما بکتاب الله حکم فرما و مرا دستوری سخن ده
فرمود بگو گفت پسر من مزدور این کس بود با زن وے زنا کرد مرا گفتند که بر پسر تو رجم ست
من صد گوسفند و دخترکے فدا دادم و علما را پرسیدم گفتند بر پسر من صد تازیانه و بیرون
کردن از شهر ست تا یک سال آنحضرت فرمود سوگند بکسیکه جان من بدست اوست حکم
کنم در میان شما هر دو بکتاب خدا دختر و گوسفند واپس ست بر تو و بر پسر تو صد تازیانه و
تغریب یک عام ست اے انیس بامداد پیش زن این کس رو اگر اقرار کند رجمش بکن رفت و
بگیرید از من بگیرید از من او تعالی اے از برای زنان راهے نموده در زنا ست بکر با بکر صد تازیانه
و نفی یکسال یا تغریب یک عام ست و در زنای ثیب با ثیب صد تازیانه و رجم ست مرد

ف صاحب سبل السلام [illegible] ... علی وسط الغفال بالناس ۱۲ [illegible]

از مسلمانان در مسجد نزد رسول خدا آمد و فریاد بر آورد که من زنا کرده ام آنحضرت ﷺ از وے
رو بگردانید آن مرد برو بروے آمد و گفت من زنا کرده ام باز اعراض فرمود تا آنکه تکرار کرد
چهار بار چون دید که چهار بار بر جان خود گواهے داده است او را بخواند و فرمود ترا جنون ست
گفت نه فرمود نکاح کرده و محصن شده گفت آری فرمود ببرید او را و سنگسار سازش بکنید.
و این تکرار اقرار از طرف زانی بطوع خود بود نه بطلب آنحضرت پس حجت نبود بلکه اقرار یکبار
کافی شود و همچنین ماعز بن مالک را فرمود شاید بوسه گرفته یا بدست یا چشم و ابرو اشاره
نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او را گفت آری پس امر فرمود برجم و اینجا همین یک
اقرار است پس ابن عمر فاروق رضی الله عنه در خطبه خود گفت که او تعالی رسول خدا را بحق فرستاد
و بر وی کتاب فرود آورد و دران آیه رجم بود ما آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و رجم فرمود
آنحضرت صلعم و رجم کردیم ما بعد از وی علیه الصلوة والسلام و می ترسم که اگر دراز شود مردم از زبان
قائلی بگوید که ما رجم در کتاب خدا نمی یابیم و گمراه شوند بترک فریضه خدا و بی شک رجم ثابت و حق است
در کتاب خدا بر زانی بعد از احصان از مردان و زنان نزد قیام بینه یا وجود حبل یا اعتراف
متفق علیه و اگر ظاهر شود که واد یکے زنا کرده است اول او را حد زنند و سرزنش نکند باز اگر زنا کند
همان حد زنند و ملامت نفرماید باز اگر زانی شود کرت سوم وی را بفروشند اگرچه برسنی از موی
باشد و هذا اللفظ لمسلم و فرمود بر پا سازید حدود را بر ممالیک خود و زنی از جهینه که بار دار از زنا بود
پیش رسول خدا آمد و گفت من رسیدم حد را بر پا کن حد بر من آنحضرت ولی او را طلبید و فرمود
با وی احسان کن و چون بار نهد نزد من بیار وی همچنان کرد حکم برجم او داد وی جامها
خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلعم بر وی نماز گزارد عمر گفت تو بر وی نماز میکنی
و وی زنا کرده بود فرمود وی چنان توبه کرده است که اگر میان هفتاد کس از اهل مدینه
قسمت کنند همه را بگنجد آیا یافته فاضل تر ازانکه جان خود را در راه خدا باخته رواه مسلم
همچنین رجم کرد مردی را از اسلم و مردی را از یهود و زنی را که همین غامدیه است و قصه رجم هر دو یهود

در صحیحین آمده سعید بن سعد گوید در خانهاے ما مردکی ناتوان بود با داسے از داهان خانه پلیدی
کرد بآنحضرت صلعم ذکر کردند فرمود حدش بزنند گفتند ضعیف تر از انست که حد زده شود فرمود
شاسخ کلان که در وی صد شاخ باشد بگیرید و یکبار بزنید همچنین کردند اسناد این حدیث
حسن ست اگرچه در وصل و ارسالش اختلاف کرده اند و فرمود هر کرا یابید که کار قوم لوط می کند
فاعل و مفعول بهر دو را بکشید و هر کرا یابید که بر بهیمه بیفتاد او را قتل سازید و هم آن بهیمه را بکشید
ابن عمر گوید هم آنحضرت حد زد و بدر کرد و هم ابوبکر و در رفع و وقفش خلاف ست و لعنت کرد
مخنثان را از مردان و مردواران را از زنان و فرمود بدر کنید ایشان را از خانهاے خود و در کنید
حد و در را تا جاے دور کردن یابید و سندش ضعیف ست و در روایتی دیگر چنین آمده و در کنید
حد و در را از مسلمانان تا توانید و این نیز ضعیف ست و لفظ علی مرتضیٰ آنست که دور کنید حدود
را بشبهات و در امر قبیح ست که بپرهیزید این نجاستها را که او تعالی از ان نهی فرموده و کسیکه مرتکب
گناه باید که بپوشد آن را بپوشیدن خدا و باید که توبه کند بسوی خدا چه هرکه ما را گناه خود ظاهر کند
بر وی اقامت کتاب خدا کنیم اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا انک علی ما تشاء قدیر

باب در بیان حد قذف

دمیکه عذر عائشه رضی الله عنها فرود آمد آنحضرت صلعم بر منبر استاد و خطبه خواند و ذکرش نمود و قرآن
خواند چون فرود آمد بدو مرد و یک زن حکم کرد پس ایشان را حد زدند و اول لعان که در اسلام بود
آنست که شریک بن سحما را هلال بن امیه قذف کرد بزن خود آنحضرت صلعم فرمود گواه بیار
یا حد را بر پشت خود بپذیر لکن ابن عامر بن ربیعه گوید ابو بکر و عمر و عثمان و من بعد ایشان را دریافتم
ندیدم که مملوکی را در قذف بزنند مگر چهل تازیانه یعنی حد عبد نیمه حد حر ست و هر که قذف کند مملوک
خود را روز قیامت بر وے حد زنند مگر آنکه همچنان باشد که وی گفته ست

باب در بیان حد سرقه

دست دزد نبرند مگر در چهارم دینار یا زیاده و بلفظ بخاری آنست که بریده میشود ید در ربع دینار فصاعداً
و نزد احمد باین لفظ است ببرید در ربع دینار و مبرید در کمتر ازان و برید آنحضرت صلعم در سپرے
که بهای آن سه درهم بود و آن ربع دینار است و فرمود لعنت کند خدا سارق را که می دزدد بیضه را
پس بریده میشود دست او و می دزدد رسن را منقطع می گردد ید او و مراد بمقدار سه درهم است در شرح
و اسامه بن زید را گفت شفاعت می کنی در حدی از حدود خدا و برخاست و خطبه خواند و گفت ای
مردم هلاک شدند کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب آنکه چون شریفی در ایشان دزدی می کرد او را میگذاشتند
و چون ضعیفی می دزدید بروی حد برپا می نمودند زنی بود در مخزوم متاع مردم بعاریت میگرفت
و انکار می نمود آنحضرت صلعم حکم بقطع ید او فرمود و گفت نیست بر خائن و نه بر غارتگر و نه بر مختلس قطع ید
و نه در میوه بر درخت و نه در پیه خرما دزدی را که مقر بود بدزدی پیش آنحضرت صلعم آوردند نزد او
متاع نبود فرمود گمان نمیبرم که دزدیده باشی گفت آری دزدیده ام بروی همان سخن را دو بار یا سه بار
اعاده فرمود وی هر بار اقرار می کرد لسرقه ناچار امر کرد بوی پس دست او بریدند و آوردند فرمود
آمرزش خواه از خدا و توبه کن بسوی او وی گفت استغفر الله و اتوب الیه فرمود اللهم تب
علیه سه بار و دزدی را پیش آمده که ببرید او را و ببرید دست او و داغ دهید آن را فرمود
تاوان نزنند سارق را بعد از اقامت حد بروی و سند منقطع و قیل منکر آنحضرت صلعم را از میوه
آویخته بر درخت پرسیده شد گفت هر که رسید آن را بدهن خود از حاجتمندان و بکنار نگرفت بر وی
هیچ نیست و هر که بچیزی ازان بیرون آمد بروی تاوان و عقوبت است یعنی قیمت آن و اگر
بعد از جای دادن خرمن بدزدد و ثمن مجن رسید بر وی بریدن دست است یکی چادر صفوان
بن امیه دزدیده بود چون آنحضرت صلعم امر بقطع ید او کرد صفوان شفاعت کرد و گفت عفو کردم
فرمود چرا پیش از آوردن او بمن عفو ننمودی سارقی دیگر را آوردند فرمود بکشید گفتند دزدی است
فرمود دست او ببرید چنانچه دستش بریدند بار دیگر آوردند فرمود بکشید همان گفتند و همان کردند بار
سوم آوردند باز همان فرمود و همان کردند کرت چهارم و نوبت پنجم آوردند فرمود قتل کنید

چنانچه قتل کردند شافعی گفته قتل در بار پنجم منسوخ ست

باب در بیان حد شارب و بیان مسکر

مردی شراب خوار را نزد آنحضرت آوردند به دو شاخ خرما قریب چهل بار بزد و ابو بکر نیز همچنان کرد چون عمر خلیفه شد از مردم مشوره جست عبد الرحمن بن عوف گفت سبکترین حدود هشتاد تازیانه پس عمر همان مقدار امر کرد علی مرتضی گفته تازیانه زد آنحضرت صلعم چهل بار و ابو بکر چهل بار و عمر هشتاد بار و همه سنت ست و این احب ست بسوی من مردی شهادت داد بر یکی که وی او را دید که قی می کند خمر را عثمان گفت وی قی نکرد تا آنکه شراب خورد و آمده که فرمود در بارهٔ شارب خمر که تازیانه زنید او را چون باز نوشد باز حد کنید چون بار سوم نوشد باز تازیانه زنید چون بار چهارم خورد گردنش بزنید و ذکر کرد ترمذی آنچه دال ست بر نسخ قتل در کرت چهارم و ابو داود آنرا صریحا از زهری روایت نموده و فرمود چون یکی از شما کسی را بزند باید که از روی او پرهیز کند و قائم کرده نشود حدود در مساجد آنس گوید فرود آمد تحریم خمر و نیست در مدینه شرابی مگر از تمر عمر گفته خمر از پنج چیز ست انگور و تمر و عسل و گندم و جو و خمر آنست که عقل را بپوشد سه زیاده چیست اگر این نه بین که تا آدمی زر و سوسه عقل بخبر دارد آنحضرت صلعم گفته هر مسکر خمر ست و هر مسکر حرام و هر چه بسیار او نشه آرد اندکش حرام ست و ساخته می شد نبیذ از برای آنحضرت صلعم در مشک پس امروز و فردا و پس فردا می آشامید و شب سوم خودش می نوشید و دیگران را می نوشانید و آنچه می افزود آن را بر زمین می ریخت ع وللارض من کاس الکرام نصیب و فرمود ننهاده ست خدا شفای شما در آنچه بر شما حرام ساخته ست طارق بن سوید گفت خمر برای دوا ساز م فرمود آن دوا نیست ولکن دا ست

باب در بیان تعزیر و حکم صائل

آنحضرت فرمود تازیانه نزنید زیاده بر ده سوط مگر در حدی از حدود خدا و اقاله کنید ذوی الهیئات را لغزشهای
آنها مگر حدود و تعلے مرتضے گوید برپا نکنم بر احدی حد سے پس بمیرد و در نفس خود چیز سے از ان بیابم
مگر شارب خمر که اگر اتفاقا بمیرد دیتش بدہم ونیز که مقتول شد نزد مال خود وی شہید ست و فرمود
باشند فتنها پس باش دران بندہ خدا کشتہ شده ومباش کشنده در آخری دلیل ست بر ترک
مقاتله وعدم وجوب مدافعہ از نفس و مال نزد ظہور فتن و تحذیر ست از دخول اندران گویم این
زمان احق ست بامتثال این امر و فرمود اگر مطلع شد یکے در خانه تو و تو او را اذن نداده پس
سنگریزه زدی او را پس تو گناہے نیست و در روایت دیگر آمده که نیست دیت و نه قصاص ناقه
براء در حائط مردی در آمد و تباہش ساخت آنحضرت صلعم بر اہل اموال حکم بحفظ آن در روز
و بر اہل مواشی بحفظ آن در شب حکم فرمود

کتاب در بیان جهاد

ہر کہ مرد و غزا نکرد و نه حدیث کرد بدان نفس خود را مرده بر شعبه از نفاق بمیرد و فرمود جہاد کنید
مشرکان را بمال و جان و زبانهای خود عائشه پرسید که بر زنان جہاد ہست فرمود آرے
جہادی ہست که دران قتال نیست و آن حج و عمره ہست مردی آمده دستوری خواست در جہاد
فرمود مادر و پدر تو زنده اند گفت آرے فرمود در ہر دو جہاد کن یعنی در خدمت ایشان کوشش
بجا آر و در روایتے آمده برگرد و اذن خواه از انها اگر اذن دہند ترا فبها ورنه نیکی کن با آنها و فرمود
من بیزارم از ہر مسلمان که می ماند میان مشرکان و راجح ارسال اوست و فرمود نیست ہجرت بعد
فتح مکہ یعنی بسوی مدینه ولکن جہاد و نیت ہست و فرمود ہر که قتال کند تا کلمه خدا بلند گردد این
قتال در راه خدا باشد و آمده که منقطع نمیشود ہجرت تا دامیکه قتال کرده شود دشمنان و این دلیل ست
بر ثبوت ہجرت و بقا او تا یوم القیامه ولکن واول نیست بر وجوب و ضرورت ست که مہجر ما من باشد ورنه
کجا رود و چرا رود و چه کند آنحضرت صلعم بر بنی مصطلق غارت آورد و آنها غافل بودند پس

مقاتلین ایشان را بکشت و فرزندان را بند کرد و این دلیل ست بر جواز استرقاق عرب و گوید که چون
امیری کرد کسے را بر لشکری یا فوجی وصیت می کرد خاص او را بتقوای خدا و با مسلمانان که همراه او بند
بخیر و می گفت غزا کنید بنام خدا و در راه خدا بکشید کسی را که کفر کرده است با خدا و خیانت نکنید و عهد شکنی
ننمایید و مثله نکنید و طفل را نکشید و چون دشمن خود را از مشرکان ملاقی شوی بسوی یکی از سه
خصال دعوت نما هر خصلت را که بپذیرند قبول کن از انها و باز مان از ایشان و بخوان ایشان را
بسوی اسلام اگر اجابت کنند بپذیر باز بخوان ایشان را بسوی تحول از دار خود بسوی دار مهاجرین
و ایشان را ست آنچه مهاجرین را ست و بر ایشان ست آنچه بر انها ست پس اگر ابا نمایند
از تحول پس خبر کن ایشان را که خواهند بود همچو اعراب مسلمین و جاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا
که جاری میشود بر مؤمنان و هیچ حق ایشان در غنیمت و فی نبود مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان پس
اگر ازین هم انکار نمایند جزیه خواه از ایشان اگر اجابت کنند بپذیر و باز مان و اگر انکار آرند استعانت
کن بخدا و قتال کن ایشان را و چون مردم کدام قلعه را محاصره کنی و خواهند که ایشان را ذمه
خدا و رسول دهی پس مده و لکن ذمه خود و یاران خود بده چه اگر ذمه خود و اصحاب خود شکنی آسان تست
از انکه ذمه خدا و رسول بشکنی و اگر خواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری مکن بلکه بر حکم خود فرود آر
چه نمی دانی که حکم خدا را در بارهٔ ایشان برسی یا نه و چون اراده غزو فرمودی توریه بغیر آن کردی
و چون در اول روز قتال نکردی قتال را تا زوال شمس و وزیدن بادها و نزول نصرت تاخیر نمودی
و کسے را صلعم از شبخون زدن بر مشرکان پرسیدند که دران زنان و کودکان هم ضائع می روند فرمود
هم منهم یکی در روز بدر همراه آنحضرت صلعم شد فرمود برگرد که من بمشرک مدد نمی جویم و در
بعض مغازی زنی را کشته دید پس انکار کرد قتل نساء و صبیان را و فرمود بکشید شیوخ مشرکان را
و باقی دارید کودکان ایشان را اصحابه مبارزه کردند و دید را ابو ایوب گفت این آیه و لا
تلقوا بایدیکم الی التهلکة در حق ما معاشر انصار فرود آمده و این را بطریق رد گفت بر یکی
انکار کرد بر کسی که حمله آورد بر صف روم و درانها در آمد و آنحضرت صلعم نخل بنی نضیر را برید و بسوخت

و فرمود خیانت نکنید که خیانت و غلول عار و عارست بر اصحاب خود در دنیا و آخرت و سلب مقاتل
و ماندید عبدالرحمن بن عوف گوید دو جوان که مبادرت کردند در قتل ابوجهل آنحضرت صلعم را خبر نمودند
بقتل او فرمود کدام یک از شما او را کشته است هر یکی گفت من کشته ام فرمود سیف خود را از
خون او پاک کرده اید گفتند نه در هر دو نظر کرد و فرمود شما هر دو او را کشته اید و سلب وی
بمعاذ بن عمرو داد در آمدن طائف منجنیق نهاد و بر دو دیگر در مکه داخل شد بر سر مبارکش مغفر بود
چون آن را بکشید مردی آمد و گفت عبدالله بن خطل به پرده کعبه آویخته است فرمود بکشید
او را و کسی را روز بدر بطریق صبر بکشت یعنی بی آب و دانه گذاشت تا آنکه بمرد و فدا کرد دو
مرد مسلمان را بیک مرد مشرک و فرمود قوم چون مسلمان شوند دماء و اموال خود را نگاه دارند و این
دلیل ست بر تحریم دم و مال کافری که مسلمان شد و در باره اساری بدر فرمود اگر مطعم بن عدی
زنده بودی و در باره این پلیدان و گندگان سخن نمودی از برای خاطر خاطرش ایشان را
رها می کردم و این موافق آیه قرآنی ست فاما منا بعد و اما فداء روز اوطاس بندیان
یافتند که شوهران داشتند پس تحرج کردند حق تعالی این آیه فرو فرستاد والمحصنات من النساء
الا ما ملکت ایمانکم و این دلیل ست بر فسخ نکاح مسبیه استثناء در آیه متصل ست و نیز دال ست
بر جواز وطی پیش از اسلام آنحضرت صلعم فوجی بسوی نجد گسیل کرده بود شتران بسیار غارت
کردند هر یکی را دوازده دوازده شتر در سهم رسید آمد یک یک شتر تنفیل داد و روز
خیبر اسپ را دو سهم و پیاده را یک سهم داد و در لفظی آمده که مرد را با اسپ او سه حصه بخشید یک سوار را
و دو اسپ او را و فرمود نیست نفل مگر بعد از خمس در بدایت غزو تنفیل ربع و در رجعت تنفیل ثلث
فرمود و این نفل بعض سرایا را خاصة می داد جز قسمت عامه جیش و صحابه عسل و عنب را می خوردند
و بر نمی داشتند و از ایشان خمس گرفته نمی شد روز خیبر طعام بدست آمد هر که آمدی بمقدار کفایت
گرفتی و برگشتی و فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که بر دابه فیء سوار نشود تا آنکه لاغر
ساخته باز گرداند و نه جامه از غنیمت مسلمانان بپوشد تا آنکه کهنه گردانیده باز پس نماید و آن بعید

بر مسلمانان بعض ایشان و در لفظی آمده که کمترین ایشان یعنی عجوز زن و غلام و در روایتی دیگر ست
که نو منه مسلمانان یکیست متولی می شود بدان ادنای ایشان و در روایت دیگر ست یجیر علیهم اقصاهم
یعنی آنکه دورترین ایشان ست و حاصل همه الفاظ یکی ست و ام هانی را فرمود قد اجرنا من
اجرت یعنی امان دادیم هر که را تو امان دادی و فرمود بدر کنم یهود و نصاری را از جزیرهٔ عرب
تا آنکه نگذارم مگر مسلمان را و بود اموال بنی نضیر از آنچه وادی فی خدا بر رسول خود چه مسلمانان
بران اسپ و شتر نه دوانیدند پس خاص بود بآنحضرت اهل خود را ازان نفقهٔ یک سال می داد و
باقی را عدة فی سبیل الله در کراع و سلاح می نهاد و دران صرف می کرد مراد بکراع دواب ست
و بسلاح آلات جنگ گویم سلاطین و رؤسا که صرف آستان خود را جدا از آمدنی ملک و ریاست
دارند و آن را جیب خاص خوانند از همین جا ست و الله اعلم در غزوهٔ خیبر گوسفندان در غنیمت آمد
طائفه را از اهل غزا بخشید باقی را در غنیمت نهاد و این حدیث یکی از دلائل تنفیل ست و فرمود
من عهد نمی شکنم و قاصدان را بند نمی نمایم و هر قریه که در وی آمده اقامت کردید یعنی بی قتال
خالی نمود پس سهم شما در وی ست و هر قریه که عصیان خدا و رسول کرد خمس آن خدا و رسول راست
پس تر شما را یعنی بعد از خمس

باب در بیان جزیه و هدنه یعنی صلح

جناب نبوت صلعم جزیه از مجوس هجر ستاند و در سندش انقطاع ست مراد بمجوس آتش پرستان اند
چون خالد بن ولید اکیدر دومه را گرفتار کرده آورد آنحضرت صلعم خونش نریخت و بر جزیه مصالحه فرمود
و معاذ را بیمن فرستاد و امر کرد که از هر حالم دیناری یا برابر آن جامهٔ معافری در جزیه بگیرد و فرمود
اسلام بالا است یعنی بر تمام ادیان در هر امر و بالا کرده نمی شود یعنی هیچ دین در هیچ امر بر وی و فرمود ابتدا مکنید یهود و
نصاری را بسلام و اگر یکی را از ایشان در راهی پیش آیید او را بسوی راهی تنگ مضطر سازید و در حدیبیه صلح
فرمود بر وضع حرب تا ده سال تا مردم ایمن شوند و بعضی از بعض باز مانند و دران مصالحه این هم بود که هر که

ازشما آید او را برشما باز نگردانیم و هرکه از ما رود او را باز پس دهید گفتند این شرط بنویسیم فرمود
هرکه از ما رفت خدا او را دور افگند و هرکه نزد ما آید برای وی حق تعالی فرج و مخرج دهد
و هرکه معاهد را کشت وی بوی جنت نشمد با آنکه رائحه او از چهل ساله راه می آید

باب در بیان سبق و رمی

آنحضرت میان اسپان لاغر سبق کرد از حفیا تا ثنیة الوداع و فاصله میان این دو جا پنج یا
شش میل ست و همچنین بدوانید اسپان غیر لاغر را از ثنیه تا مسجد بنی زریق ابن عمر درین میان
بود و فصل میان این هر دو جا یک میل ست و تسبیق کرد در اسپان و قرح یعنی پنج ساله را فضیلت
داد در غایت و فرمود نیست سبق مگر در خف یا نصل یا حافر یعنی شتران و پیکان تیر یا سم و هرکه اسپ
خود میان دو اسپ در آورد و او مسبوق گردیدنش مامون نیست مضایقه ندارد و اگر مامون ست
پس قمار باشد و سندش ضعیف ست و بالای منبر در تفسیر آیهٔ واعدوا لهم ما استطعتم
من قوة ارشاد کرد الا ان القوة الرمی این را سه بار گفت یعنی مراد بقوه درین کریمه تیر اندازی ست

کتاب در بیان طعام

حرام ست اکل هر ذی ناب از سباع یعنی درنده و هر ذی مخلب از طیر یعنی هر خداوند چنگال و نهی کرد
از لحوم حمر اهلیه روز خیبر و در لحوم خیل اذن داد و در لفظی رخصت داد و صحابه در غزوات جراد میخوردند
ابوطلحه سرین خرگوشی فرستاده بود بپذیرفت و از قتل چهار دابه منع فرمود مورچه و مگس شهد و هدهد
و صرد یعنی لٹورا مراد تحریم قتل ست یا اکل و کفتار یعنی بجو را صید قرار داد و خارپشت یعنی ساهی را
خبیثی از خبائث فرمود و سندش ضعیف ست و از اکل و مدار خوار و شیر او نهی نمود و گوشت گورخر
را که ابی قتاده فرستاده بود تناول کرد و در مدینه اسپی را نحر کردند و خوردند و این در عهد نبوت بود
و بر مائده وی صلعم سوسمار خوردند یعنی و منع نکرد و از کشتن غوک بنا بر دوا نهی فرمود

باب در بیان صید و ذبائح

هر که گرفت سگ را جز سگ ماشیه یا صید یا زرع کم شد از اجر او هر روز یک قیراط و چون
سگ را بگذارد یعنی بر شکار بسم الله گوید بر وی پس اگر سگ آن را نگاه دارد و صید را زنده دریابد
ذبح کند و اگر کشته یافت و سگ از آن نخورده است تا هم بخورد و اگر سگ دیگری با او بود و کشته شد
پس نخورد چه نمیداند که کدام یک از آن هر دو او را کشته است و همچنین چون تیر انداز یعنی تیر شکار
بسم الله گوید اگر یک روز غائب ماند و در آن جز اثر تیر خود نیافت اگر خواهد بخورد و اگر غرق در آب
یابد نخورد و آنحضرت صلعم را از صید معراض پرسیدند یعنی تیر بی پر که آن را گز خوانند فرمود اگر
بحد رسید بخورد و اگر بعرض رسید کشته است و قیذ است نباید خورد و تا دام که مرمی بسهم غائب
شده بوی نکرده است در خوردن اکل است عائشه گفت ای رسول خدا قومی ما را گوشت می آرند نمیدانیم
که نام خدا بروی برده اند یا نه فرمود شما بسم الله گوئید و بخورید رواه البخاری و این دلیل است که
حلت ذبیحه غیر مسلم و از انداختن سنگریزه بدو انگشت که آن را خذف خوانند نهی کرد و فرمود که نه صید
میکند و نه دشمنی را خسته میسازد و لکن دندان می شکند و دیده را کور می کند و فرمود چیز جاندار
را نشانه نباید گرفت زنی گوسفندی را بسنگی گلو بریده بود وی را امر باکل آن کرد و این دلیل است
بر صحت تذکیه زن و هم بر صحت ذبح بحجر چون رگها ببرد و خون را روان سازد و لهذا فرمود هرچه
انهار دم کند و نام خدا بر وی برده شود باید خورد جز دندان و ناخن چه دندان استخوان است
و ناخن کارد حبشیان باشد و هیچ دابه را بالصبر نباید کشت حق تعالی بر هر شئ احسان نوشته است
پس چون بکشید نیکو بکشید و چون ذبح نمایید نیک ذبح کنید کارد تیز باید کرد و ذبیحه را راحت باید داد
ذکاة جنین بان ذکاة مادر او ست مسلمان را نامش کافی است اگر تسمیه نیز در ذبح فراموش کرد
نزد اکل تسمیه گوید و بخورد و سندش ضعیف است و لیکن حدیث آمده ذبیحه مسلمان حلال است ذکر
کرد نام خدا را بروی یا نه گویم تسمیه شرط است و حلت ذبیحه و استقبال ذبیحه شرط نیست۔

باب در بیان اضاحی

جناب نبوت صلعم در اضحیه دو گوسفند نر فربه یا قیمتی سیاهی بسفیدی آمیخته شاخدار را ذبح میکرد
و تسمیه و تکبیر مینمود یعنی بسم الله الله اکبر می گفت و پای مبارک خود بر پهلوی وی می نهاد و بدست
شریف خویش ذبح می فرمود و در لفظی آمده که امر فرمود بآوردن قوچ شاخداری که در سیاهی
می رفت و در سیاهی می خسپید و در سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کارد را تیز کن و گوسفند را
بر پهلو خوابانیده ذبح نمود و گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و من امة محمد
صلعم و ارشاد کرد که هر که سعت دارد و اضحیه نمی کند وی بمصلای ما نزدیک نشود و راجح وقف
اوست برابی هریره و فرمود هر که پیش از نماز عید ذبح کرده باشد وی بجای آن گوسفند دیگر
ذبح کند و هر که ذبح نکرده است وی بنام خدا ذبح نماید و فرمود جایز نیست در ضحایا چهار نوع
کور و بیمار و لنگ و کلان لاغر که مغز ندارد و این عیبها در آن نمایان است و ذبح نکنید مگر مسنه
یعنی دو ساله مگر آنکه دشوار شود پس جذعه از میش ذبح باید نمود یعنی شش ماهه و زیاده و علی رض
را فرمود که چشم و گوش را نیک بنگرد و کور چشم و بریده گوش را از پیش یا پس و گوش شگافته
را و دراز باشد باشند نیز قربانی نکنند و گوشت و پوست و جل را بر مساکین قسمت نماید و جزار
را در مزد هیچ از آن ندهد صحابه همراه آنحضرت صلعم در حدیبیه بدنه و بقره را از طرف هفت کس
نحر کردند پس این جائز است والله اعلم

باب در بیان عقیقه

آنحضرت صلعم از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک کبش در عقیقه ذبح کرد و در اینجا دلیل است
بر صحت عقیقه از غیر اب باوجود پدر و باز صحابه را امر فرمود بآنکه از طرف پسر دو گوسفند برابر
از طرف دختر یک گوسفند ذبح نمایند و فرمود هر کودک گروست بعقیقه خود روز هفتم از جانب او

ذبح نمایند وموی سرش بتراشند ونام نهند وبوزن موی سر او زر یا سیم صدقه کنند ونزد ولادت
اذان درگوش راست وی بگویند ودر یسری اقامت خوانند واین مستحب ست والله اعلم

کتاب در بیان سوگندها و نذرها

عمر فاروق رضی سوگند بپدر کرد آنحضرت صلعم فرمود آگاه باشید که خدا نهی می کند شما را از انکه
سوگند کنید بپدرها هرکه حالف باشد حلف کند بخدا ورنه خاموش ماند ونیز فرمود حلف بآبا وامهات
وانداد مکنید وسوگند بخدا نخورید مگر آنکه راست گو هستید وسوگند ت برهمان ست که یار تو بران
تصدیق تو کند ودر روایتے آمده که یمین بر نیت مستحلف ست وچون بر یمینی حلف کرد ودید که
غیر آن بهتر ازان ست باید که کفاره دهد وهمان که بهتر از وست بجا آرد ودر لفظے آمده فأت
الذی هو خیر وکفر عن یمینك ودر لفظ دیگر آمده که فکفر عن یمینك ثم ائت الذی هو خیر و
اسنادش صحیح ست وهرکه حلف کرد بر یمینی وان شاء الله گفت بروی گناه شکستن نیست ویمین نبوت
باین لفظ لا ومقلب القلوب ویمین غموس را در کبائر شمرده وآن سوگند دروغی ست که بدان مال
مسلمانی را بگیرد ولغو یمین که در کتاب خداست وبران مواخذه نیست گفتن مرد ست لا والله
وبلی والله وآو تعالی را نود ونه نام ست هرکه احصایش کند داخل شود بجنت واین اسما را ترمذی
وابن حبان سوق کرده اند وتحقیق آنست که سرد آن ادراج ست از بعض روات وبسط این اجمال
از کتاب الجوائز والصلات باید دریافت آنحضرت صلعم فرمود با هرکه احسان رفت ووی محسن
را جزاك الله خیرا گفت پس مبالغه کرد در ثنا، وآز نذر نهی فرمود وگفت خیری نمی آرد همین ست
که از بخیل مال می ستانند وکفارۂ نذر همان کفارۂ یمین ست یعنی در مطلق نذر بی تسمیه وهمچنین
کفارۂ نذر معصیت ونذری که بران طاقت ندارد همین کفارۂ یمین ست وراجح وقف این خبر ست
بر ابن عباس وهرکه نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آنرا نکند ودر لفظی آمده نیست وفا از برای نذر
در معصیت خواهر عقبه بن عامر نذر کرده بود که تا خانۂ کعبه برهنه پا رود فرمود که برود وسوار شود

وخدا بشقا داخت تو کاری ندارد او را بگو که خمار بپوشد و سوار شود و سه روز روزه گیرد یعنی در کفاره
این نذر سعد بن عباده گفت بر مادرم نذر بود و پیش از قضای آن بمرد فرمود از وی قضا کن
مردی نذر نمود که شتری در بوانه نحر کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود آنجا بتی هست که آنرا می پرستند
گفت نه فرمود آنجا عیدی هست از اعیاد ایشان گفت نه فرمود نذر خود وفا کن که نیست وفا
نذری را که در معصیت خداست و نه در قطع رحم و نه در آنچه در ملک بنی آدم نیست مردی
دیگر روز فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا مکه را بر تو مفتوح سازد در بیت المقدس نماز بگزارم فرمود
همین جا بگزار باز گفت باز فرمود صل ههنا باز سوال کرد فرمود شانک اذن یعنی تو دانی
و کار تو و فرمود لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام ومسجد الاقصی و مسجدی
متفق علیه واللفظ للبخاری رواه عن ابی سعید الخدری گویم و در لفظ دیگر آمده انما یسافر الی
ثلثة مساجد و بالجمله وفاء نذر نماز درین هر سه مسجد ثابت بلکه منحصرست و حدیث شیرست
بمنع سفر از برای غیر این مساجد همچو زیارات مقابر و نفس زیارت قبور مستحب بلکه مسنون ست
اگرچه قبر غیر مسلمان باشد و مسئله از کمال وضوح مستند این همه زلازل و قلاقل نبود که در زمن قدیم
و حدیث بر سر آن رفته و از سوء فهم علماء سوء نوبت بتضلیل یکدیگر رسیده و نعوذ بالله من جمیع
ما کرهه الله عمر فاروق رض در جاهلیت نذر کرده بود که شبی در مسجد الحرام اعتکاف کند آنحضرت صلعم
فرمود وفا کن نذر خود وی شبی در آنجا باعتکاف بسر برد و در حاشیه ام گفته بلغ کاتبه
عبد الباسط قراءة علی شیخ الاسلام زکریا بسمعه ولده محمد والشیخ شمس الدین الملیجی
والشیخ عبد الله الابشیطی والشیخ شهاب الدین بن العطار والشیخ محمد بن محمد الحلبی
واجاز بروایته ولله الحمد آرا و این عبارت درینجا بنا بر آنست تا بدانی که این ترجمه از نسخه
منقول از نسخه حافظ ابن حجر ست رحمه الله تعالی

کتاب القضا

قاضیان سه قسم اند دو در دوزخ و یکی در بهشت مردی که حق شناخت و بدان حکم کرد وی
در جنت است و مردی که حق شناخت و بدان حکم نکرد بلکه جور نمود در حکم وی در نار است و مردی
که حق را نشناخت و قضا نمود در مردم بجهل وی در آتش دوزخ است از اینجاست که بسیاری
از بزرگان دین از اختیار قضا در مسلمین بگریخته اند و بدین رگذر آفتها دیده و تکلیفها بر داشته
رحمهم الله تعالی منهم امامهم الاعظم ابو حنیفة رضی الله عنه و درین حدیث نعی سخت است
بر قاضیان و مفتیان مقلد که حق را از باطل باز نشناسند و فتوی می دهند بر جهل از حق و قضا
می کنند بدان در مردم انا لله وانا الیه راجعون فما اصبرهم علی النار آنحضرت صلعم فرمود
هر که متولی شد قضا را وی مذبوح شد بغیر سکین و نزدیکیست که شما حرص کنید بر امارت و آن
ندامت باشد روز قیامت چه نیکوست شیر دهنده و چه بدست باز دارنده رواه البخاری یعنی
اقبال دنیا خوش می آید و ادبارش ناخوش مینماید سه این مشوره دنیا که این عجوزه مکاره
می نشیند. و مثال امیر و حاکم چون حکم کرد و دران اجتهاد نمود و صواب آورد او را دو اجر باشد و اگر خطا
کرد در اجتهاد او را یک اجر بود و این دلیل است بر آنکه قاضی و حاکم مجتهد باید نه مقلد پس قضای
مقلد و امثال او شک نیست که او را از قضاة نار می گرداند اجرؤهم علی الفتیٰ ای اجرأهم علی النار
همین معنی دارد والله اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال خشم منهی عنه است و لهذا جناب مرتضی
را فرمود که چون قضیه آرند تراد و کس پس قضا مکن برای اول تا آنکه کلام دیگری را بشنوی و زود دانی
که چه حکم می باید کردن علی گفته فما زلت قاضیا بعد یعنی بعده در هیچ قضا شک نکردم و همیشه حکم ران
ماندم و فرمود شما خصومت می آرید بسوی من و بعض شما الحن می باشد از بعض در حجت خود و من
قضا می کنم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چیزی از حق برادرش بدهم آن پاره از آتش دوزخ است
که از برای او بریدم و دادم و حتی قسم پاک شود امتی که ستانیده نشود او را از برای ضعیف او گرفتار نکنند
قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آنقدر از سختی حساب ببیند که تمنا کند که وی میان دو کس
در تمام عمر خود کاش قضا نمی کرد و در لفظی آمده که در دانه از خرما حکم نمی نمود و فرمود هرگز رستگار نشود

قومی که کار و بار خود بزنان داد یعنی ولایت زن غیر صحیح ست و هرکه را او تعالی والی امرے از امور مسلمین
کرد و وی از حاجت و فقر ایشان در پرده ماند پرده کند خدا از وی حاجت او و لعنت فرمود بر رشوت دهنده
یعنی رشوت ده و بر مرتشی یعنی رشوت ستان و حکم فرمود که هر دو خصم را پیش حاکم بنشانند

باب در بیان گواهی

فرمود آگاه کنم شما را به بهترین شهود آنکه گواهی میدهد پیش از خواستن و بهترین زمن شما زمن من ست یعنی
عهد صحابه پس بهتر زمن کسانیکه نزدیک اند با ایشان یعنی زمن تابعین پس بهتر آنانکه نزدیک با ایشان یعنی تبع تابعین
باز قومی باشند که گواهی دهند بی طلب و خیانت کنند و امانت ننمایند و نذر کنند و وفا نسازند و ظاهر شود
در ایشان فربهی و این دلیل ست بر غلبه شر بر خیر بعد از قرون مشهود لها بالخیر و دران زمن فربهی
و جائز نیست گواهی خائن و خائنه و خداوند کینه بر برادر مسلمانش و نه گواهی قانع از برای
صاحب خانه و نه گواهی بدوی بر قروی عمر گفت رضی الله عنه گرفتاری میشدند مردم در
عهد نبوی بوحی و اکنون وحی نماند پس گرفتار کنیم شما را باعمال ظاهره شما و آنحضرت صلعم گواهی
دروغ را در اکبر کبائر شمرده و مردی را گفت آفتاب می بینی گفت آرے فرمود بر مانندش
گواهی ده یا ترک کن و سندش ضعیف ست و حکم فرمود بیمین و یک شاهد و اسنادش جید ست
و اخذ بدان منتخبین سه قاضی شهر عاشقان باید که بیک شاهد اقتصار کند

باب در بیان دعوی و بینه

اگر مردم بمجرد دعوی خود شان داده شوند بسیار مردم دعوی خونها و مالهاے مردم کنند و لکن
واجب ست سوگند بر مدعا علیه و در لفظے آمده بینه یعنی گواه بر مدعی ست و یمین بر منکر آنحضرت صلعم
بر قومی سوگند عرض کرد آنها شتابی کردند فرمود تا قرعه اندازند در باره یمین تا کدام یک حلف
کند حدیث دلیل ست بر شرعیت قرعه و هیچ امور و هر که جدا کرد و برید حق مرد مسلمان بسوگند خود

واجب کرد او تعالی بر وی نار و حرام ساخت بر وی جنت را مردی گفت اگرچه اندک چیزی بود فرمود
اگرچه شاخی از پیلو باشد و هر که حلف کرد بر یمین تا بدان مال مردی مسلمان جدا کند و وے
دران یمین فاجر ست ملاقی شود و پیش آید خدا را در حالیکه او سبحانه بر وی خشمناک باشد دو مرد
در یک وادی خصومت کردند و هیچ یکے را گواه نبود میان هر دو حکم بنصف نصف فرمود و گفت هر که
حلف کرد برین منبر من بیمین آثمه وی بگرفت جای نشست خود از آتش دوزخ و سه کس اند که سخن
نکند و نگاه نفرماید بسوی ایشان و پاک نسازد ایشان را خدا در قیامت و باشد از برای
آنها عذاب الیم یکے آن کس که بر آب زائد در دشت ست و مسافر را ازان منع می کند دوم مردے
که کالای خود بدست مردی دیگر بعد از عصر بفروخت و سوگند کرد بخدا که وے آن را بکذا و کذا
گرفته و خریده است و خریدار ویرا راستگو پنداشت حالانکه چنان نیست بلکه وی دروغگو ست
سوم مردے که بیعت نکرد با امام مگر از برای دنیا پس اگر امام ازان چیزی باو بخشید وفا کرد و اگر نداد
وفا نکرد دو مرد در اخصومت شد در یک ناقه هر یکے گفت نزد من زاییده است و هر دو بیّنه آوردند
آنحضرت صلعم بکسے داد که در دست او بود و این دلیل ست بر انکه قبض دلیل ملک باشد در اشکال
این مسائل یمین را ذکر و بر طالب حق یعنی بر مدعی نیز حلف نکردن مدعا علیه عائشه گوید درآمد
رسول خدا صلعم روزی بر من شادان می درخشید خطهاے روی مبارک او و گفت ندیدی که مجزز
مدلجی نظر کرد این دم بسوی زید بن حارثه و اسامه بن زید و گفت هذه اقدام بعضها من
بعض و این دلیل ست بر اعتبار قیافه در ثبوت نسب و حدیث متفق علیه ست

کتاب العتق

هر مسلمان که آزاد کند مسلمان را برهاند خدا بهر عضوے از وی عضوی را از وی از آتش دوزخ
و هر مسلم که آزاد کند دو زن مسلمه را باشند آن هر دو فکاک و خلاص او از نار و هر زن مسلمان
که آزاد کند زن مسلمه را باشد فکاک او از نار ابوذر از آنحضرت صلعم را پرسید کدام عمل فاضل تر است

فرمود ایمان بخدا و جهاد در راه او گفت کدام رقبه افضل ست فرمود گران بها تر و نفیس تر نزد اهل خود و هر که حصهٔ خود در غلامی آزاد کرد اگر مالے دارد که ثمن آن عبد را می رسد این بنده را قیمت بعدل کنند و شرکا را حصه دهند و بنده آزاد گردد و ورنه آنچه از وے آزاد شد شد و حصهٔ شرکا هنوز در بندگی ست و در روایتے آمده که اگر مال ندارد بنده را قیمت کنند و از وے بلا سختی و تکلیف بروی سعایت و داد و ش خواهند و گفته اند که ذکر سعایت درین خبر مدرج ست و پاداش نمی دهد هیچ پسر پدر را مگر آنکه او را مملوک یابد و آزادش کند و هر که مالک شد خداوند رحم محرم را وے آزاد ست و راجح وقف اوست بر سمره بن جندب مردے را شش مملوک بود نزد موت همگنان را آزاد کرد و جز آنها مالی دیگر نداشت آنحضرت ممالیک را طلبید اثلاثه حصه کرد و میان آنها قرعه انداخت دو را آزاد و چهار را رقیق گردانید و او را سخت و درشت فرمود این حدیث دلیل ست برانکه حکم تبرع در مرض همان حکم وصیت ست که از ثلث نفاذ می یابد نه از زیاده و هم دلیل بر صحت اثبات حکم بقرعه سفینه غلام ام سلمه بود وی او را آزاد کرد باین شرط که تا زنده است خدمت رسول خدا کند و صیت ولا مگر کسے را که آزاد کرد یعنی نه کسے را که فروخت و فرمود ولا لحمه است همچو لحمهٔ نسب نه بفروخت رود و نه در هبه شود

باب در بیان مُدبّر و مکاتب و اُمّ ولد

مردے از انصار غلامی را از پس پشت خود آزاد کرد و مالے دیگر نداشت این خبر بآنحضرت صلعم رسید فرمود کدام می خرد آن غلام را از من نعیم بن عبدالله او را بهشت صد درهم خرید کرد و در لفظے آمده که محتاج شد نعیم و بروی قرض شد پس آن را بهمان مقدار بفروخت آنحضرت صلعم هشت صد درهم باو داد و گفت که قرض خود بده و مکاتب بنده است مادام که بروی از کتابت او درهمی باقی ست و هر زن که او را مکاتب ست و نزد مکاتب مالی هست که ادا می تواند کردن زن را باید که از وے در پرده شود و دیت مکاتب بقدر یکه از وی آزاد شده است بحساب حر است و بقدر

رق موافق دیت عبد عمرو بن حارث برادر جویریه ام المؤمنین گفت نگذاشت رسول خدا صلعم نزد
مرگ خود دیناری و درهمی و نه غلام و نه کنیز و نه هیچ چیز مگر بغلهٔ بیضا و سلاح و زمینی که آن را
صدقه کرده بود و این جا دلیل ست بر تنزه جناب مقدس او صلعم از دنیا و از دناءت و اعراض او و
خلوی قلب مطالب شریف وی از برای اشتغال با آخرت و هر کنیز که بچه آورد از سید خود وی آزاد ست
بعد از موت سید و سندش ضعیف ست و جمعی ترجیح وقف او بر عمر کرده اند و هر که مدد کرد مجاهدی را
در راه خدا یا قرضداری را در عسرت وی یا مکاتبی را در آزادی گردن او سایه دهد او را خدا تعالی
روزیکه هیچ سایه جز سایهٔ او سبحانه نباشد اللهم اجعلنا منهم

کتاب الجامع

درین کتاب ذکر ادب و بر و صله و زهد و ورع و ترهیب از مساوی اخلاق و ترغیب در مکارم اخلاق ست

باب در بیان ادب

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز ست چون او را ببیند سلام کند و چون وی را دعوت کند بپذیرد
و چون از وی نصیحت خواهد اندرز فرماید و چون عطسه زند و الحمد لله گوید در جوابش یرحمک الله خواند
و چون بیمار شود او را بپرسد و چون بمیرد همراه جنازهٔ او برود و فرمود کسی را ببینید که فرود تر ست
از شما یعنی در دنیا و نه بینید بسوی کسیکه فوق شما ست یعنی در دنیا چه این درخور تر ست بآنکه نعمت
خدا را خوار شمرید بر تر خوشخوئی ست و اثم آنکه در سینه خلد و اطلاع مردم بران ناخوش آید چون
سه کس باشند دو کس باهم سرگوشی نکنند بدون آن سوم تا آنکه مردم باهم بیامیزند که این گوشی
محزون می سازد او را و بر نخیزاند مردی مرد دیگر را از مجلس تا خود بجایش نشیند و لکن فراخی
و گنجایش کنند و چون طعامی خورد دست نساید تا آنکه خود بلیسد یا دیگری را بلیساند خرد
سلام کند بر بزرگ و گذرنده بر نشسته و اندک بر بسیار و سوار بر پیاده و کافی ست سلام یکی از

جماعه و جواب یکی از جماعه و یهود و نصاری را ابتدا به سلام نکنند و اگر در راهی پیش آیند بیچاره سازند
ایشان را بسوی راه تنگ و این حدیث بیشتر هم گذشت لکن این شریعت از عمری دراز بوجه
منسوخ گشته هر که عطسه زند باید که الحمد لله گوید و برادر مسلمانش او را یرحمک الله خواند و وی
در جوابش بعد یهدیکم الله و یصلح بالکم گوید و فرمود آب را استاده منوشید و نعل پوشیدن
آغاز بجانب راست کنید و در کشیدن از پای بجانب چپ و باید که پای راست نخست باشد
در نعل و آخر بود در نزع و در یک پاپوش نخرامید یا هر دو پوشید یا هر دو بیند از ید هر که جامه خود
براه کبر کشد خدا بسوی او نمی نگرد و هر یکی از شما نزد خوردن و آشامیدن بدست راست
بخورد و بنوشد چه شیطان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخور و بنوش و بپوش و صدقه
کن در غیر اسراف و کبر

باب در بیان بر و صله

هر که دوست دارد فراخی را در رزق خود و آنکه تاخیر کرده شود در اجل او وی را باید که صله رحم
پردازد چه قاطع رحم بجنت نمی در آید و خدا حرام کرده است نافرمانی مادران را و زنده در گور کردن
دختران و بخل و گدائی نمودن را و مکروه داشته قیل و قال و کثرت سوال و اضاعت مال را و
خوشنودی خدا در خوشنودی والدین ست و سخط خدا در سخط و ناخوشنودی مادر و پدر و فرمود
والذی نفسی بیده ایمان نمی آرد بنده تا آنکه دوست دارد از برای همسایه یا برادر مسلمان خود
آنچه دوست می دارد از برای جان خود گویم دیریست که این شرح در میان اهل اسلام مهجور گشته
فائده ابن مسعود رسول خدا را پرسید کدام گناه بزرگتر ست فرمود آنکه خدا را همتا گردانی
حالانکه وی ترا آفریده است گفت باز کدام گناه ست فرمود آنکه فرزند خود را بکشی بخوف آنکه با تو
بخورد گفت باز فرمود آنکه زنا کنی با زن همسایه خود و از کبایر ست دشنام دادن مرد والدین خود را
و آن چنان ست که مادر و پدر کسی را دشنام دهد پس وی مادر و پدر این کس را دشنام گوید

دہن خویش بدشنام میالا اصابت باکین در قلب ہر کس کرد سے بازوہد و فرمود حلال نیست
مسلمان را کہ جدا دارد برادر خود را زیادہ بر سہ شب ملاقی شوند بیکدیگر و روگرداند این و آن و بہتر
این ہر دو کسے ست کہ ابتدا بسلام کند و ہر کار نیک صدقہ ست و ہیچ نیکے را حقیر نباید گرفت
اگرچہ برادر مسلمان را بروی کشادہ ملاقات کنی و چون شوربا پزی آبش بیفزای تا خیر ہمسایگان
گیرد و ہر کہ دور کند کدام سختی از مسلمان دور کند سختی را از وے خدا روز قیامت و ہر کہ آسان کرد
بر تنگدستی آسان کند بروی خدا در دنیا و آخرت و ہر کہ بپوشید پردۂ مسلمانی در دنیا بپوشد پردۂ او خدا در دنیا
آخرت و خدا در مدد بندہ است تا دام کہ بندہ در مدد برادر خود ست و ہر کہ راہ بر نیکی نمود او را اجر باشد مثل
فاعل او و ہر کہ پناہ جوید بخدا او را پناہ می باید داد و ہر کہ سوال کند او را چیزے باید بخشید و ہر کہ احسان نماید
مکافاتش باید کرد اگر ہیچ نیابد او را ہمین دعا باید کرد

باب در بیان زہد و ورع

حلال پیدا و ہویدا است و حرام پیدا و ہویدا و میان ہر دو چیزہا ست کہ مانندست بیکدیگر
و اشتباہ می شود کہ حلال ست یا حرام و بسیاری از مردم آنرا نمی دانند پس ہر کہ پرہیز کرد شبہات
را وے دین و آبروے خود را بری نمود و ہر کہ دران بیفتاد وی در حرام افتاد چنانکہ شبان
گرد صحرای محفوظ می چراند نزدیک ست کہ دران بیفتد آگاہ باشید کہ ہر پادشاہ را صحرای حمی ست
و حمای خدا محارم اوست و در تن آدمی پارۂ گوشت ست اگر نیک شد ہمہ تن نیک گردید و اگر تباہ
شد ہمہ تن تباہ گردید آگاہ باشید کہ آن دل ست غرضکہ مدار صلاح و فلاح ہمہ تن و بدن در ظاہر
و باطن بر حضرت دل سلمہ اللہ تعالی ست قرآن میگوید الا من اتی اللہ بقلب سلیم و فرمود ہلاک شد بندۂ دینار و
بندۂ درہم بندۂ جامہ اگر دادہ شد خوش ست و نہ ناخوش آنحضرت ہر دو دوش ابن عمر گرفت و فرمود باش در دنیا
چنانکہ گویا تو مسافری یا رہگذری و بود وی رضی اللہ عنہ کہ میگفت چون شام کنی منتظر صباح مشو و چون صبح کنی نگران
شام مباش و غافل از خدا مباش نفس تا یک نفس مباش شاید ہمین نفس نفس واپسین بود و گفت بگیر از صحت خود برای بیماری

وازززندگی خویش از برای مرگ خود ست ۞ برگ عیشی بگور خویش فرست ✣ کس نیارد ز پس تو پیش فرست ✣
ما نابقومی انذآن آن قوم ست ابن عباس ر روزی در پس آنحضرت بود فرمود ای غلام خدا را
نگاه دار تا ترا نگاه دارد چون او را نگاه داری رو بروی خود ش یابی و چون سوال کنی
از خدا بکن و چون یاری خواهی از وی تعالی بخواه ۞ از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا
که نیم بندهٔ دیگر نه خدای دگر ست ۞ یاد آمد که وقتی پادشاه دمشق بجهاد بر آمده بود نزد تقابل
عدو با خالد بن الولید گفت شیخ الاسلام ابن تیمیه رضی الله عنه در ان معرکه تشریف داشت و
مشتغل بود بغزو بانگ زد که چه می گوئی بگو ایاك نعبد و ایاك نستعین وی همچنین گفت حق تعالی
دشمن را هزیمت و سلطان را فتح داد و لله الحمد مردی آمد و گفت ای رسول خدا مرا کاری فرما
که چون آنرا بکنم خدا و مردم مرا دوست دارند فرمود زهد کن در دنیا دوست گیرد ترا خدا و زهد کن از آنچه
نزد مردم ست دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست میدارد بندهٔ تقی غنی خفی را یعنی آنرا
که پرهیزگار و توانگر و گوشه گیر ست از خلق ۞ دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دو منی ۞ فراغتی
و کتابی و گوشهٔ چمنی ۞ من این مقام بدنیا و آخرت ندهم ۞ اگرچه در پیم افتند خلق انجمنی ۞
و فرمود خوبی اسلام آدمی ست ترک دادن او کار بیفایده را و پر نکرد این آدم هیچ آوندی
بدتر از شکم ۞ این شکم بی هنر پیچ پیچ ۞ صبر ندارد که بسازد بهیچ ۞ همه بنی آدم خطاکار و
قصوروار اند و بهترین ایشان توبه کنندگانند و سندش قولیست اللهم تب علی ع توبه
کنیم و بشکنیم توبه دست وا شکنیم ۞ خاموشی حکمت ست و فاعل آن کمتر اند و این موقوف ست بر
لقمان حکیم ۞ بخاطر هیچ مضمون به از لب بستن نمی آید ۞ خموشی معنیی دارد که در گفتن نمی آید ۞

باب در ترسانیدن از خوبهای بد

دور دار بد خود را از حسد که وی می خورد نیکیها چنانکه نار که هیزم را می خورد نیست پهلوان
آنکه مردم را بر زمین می افگند پهلوان کسی ست که مالک جان خود ست نزد غضب ۞ ظلم تاریکیها ست ۞

روز قیامت فرمود سه چیز است ستم کردن و بخل نمودن که همین تیغ پیشینیان را هلاک ساخته ست
و اندیشناک ترین چیزے برین امت شرک اصغر ست یعنی ریا ﴿ کلید در دوزخ ست آن
نماز و که در چشم مردم گزارے دراز نمود و عمل ریا در هر عبادت برابر ست جز صوم و انتبا ابن فرمود
سه چیز ست دروغ گفتن و خلاف وعده نمودن و خیانت کردن در امانت و دشنام دادن
بمسلمان فسق ست و قتال و کفر دور دارید خود را از گمان که دروغ ترین سخنها همین گمان ست
و فرمود هیچ بنده نیست که خدای تعالی نزدی شبانی رعیت خواسته و بمردی روز یکه بمرد وی
خائن رعیت بود مگر آنکه حرام کرد خدا بروی جنت را آنحضرت صلعم فرمود ای خدا هر که والی
چیزے شد از است من و گران آمد بر ایشان گران شو بر وے و آین دعا ست برو الی ظالم
و فرمود چون مقاتله کند یکے از شما باید که اجتناب کند از زدن بر روی یکے وصیت خواست
از جناب نبوت هر بار همین فرمود که خشم مکن و فرمود مردمانے که خوض می کنند در مال خدا بغیر حق
ایشان را آتش دوزخ باشد روز قیامت و آنجناب باریتعالے روایت فرموده که اے
بندگان من حرام کردم من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم آنرا میان شما پس ظلم مکنید بر یکدیگر
و آین حدیث را شرحی دراز ست در کتاب ریاض المرتاض غیبت آنست که ذکر برادر مسلمان
بچیزے کند که او را ناخوش می آید اگر آن عیب در وی نیست این غیبت نشد بهتان ست
یعنی بدتر از وے ست و فرمود حسد مکنید و بها بر چیزے نیفزایید و باهم دشمنی نمایید و غیبت مکنید
در پس پشت یکدیگر و بیع نمایند بعض شما بر بیع بعض و بغی نکنند بعض بر بعض و باشید بندگان خدا برادران یکدیگر
مسلمان برادر مسلمان ست ستم نمیکند او را و خوار نمی سازد او را و خرد نمی شمرد او را التقوی هیهنا
و اشاره کرد بسوی سینه سه بار یعنی جای تقوی دل ست که در سینه بوده است ﴿ شعر بحیب
همارا دل سینه ٭ عرش و دو سینه بیتری منزل سینه ٭ آز بدی این قدر بس ست که یکے برادر
مسلمان خود را حقیر دارد همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام ست خون او و مال او و آبروی او و
اللهم انی اعوذ بک من منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء والادواء و معنے

و واضح ست و فرمود خصومت مکن برادر مسلمان خود را و خوش طبعی مکن با او و چنان وعده مکن او را
که خلاف آن بکنی و دو خصلت ست که جمع نمی شود در مومن بخل و بد خلقی و دو کس که یک دیگر را
دشنام دهند وبالش بر بادی ست تا وقتی که مظلوم تجاوز نکرده ست و هر که گزند رساند بسبب
یعنی بی جهت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا ابتدا بے
و خدا دشمن می دارد بیهوده گوی بد زبان را و نمی باشد مومن لعان و طعان و نه فاحش و
بذی و فرمود مردگان را بد نگویید که رسیدند بانچه پیش فرستادند و نمی در آید در بهشت سخن چین
و هر که بند کند غضب خود را باز دارد خدا از وی عذاب خود را و فرمود در آمل نشود بهشت را فریب دهنده
و نه بخیل و نه بد خلق و هر که گوش نهد بر سخن قوم و آنها از وی ناخوش اند بریزد خدا در هر دو گوش او
روز قیامت آنک یعنی رصاص و فرمود خوشحالی باد کسی را که باز داشت او را عیب او از
عیبهای مردم گویم در مثل ست که عیب مردم نمودن عیب بمردم نمودن ست و هر که بزرگ شمرد
در نفس خود و تکبر نماید در رفتار خویش پیش آید خدا را و وی بر وی خشمناک باشد و فرمود
شتابکاری نمودن از طرف شیطان ست و نحوست بد خلقی ست و بسیار لعنت کنندگان
روز قیامت نه شفیع کسی باشند و نه گواه کسی و هر که سرزنش کند و عار دهاند برادر خود را گناهی
نمیرد تا آنکه خودش بجا آرد و سندش منقطع ست و وای بر کسیکه سخن دروغ میگوید تا قوم بدان
بخندند وای ست او را وای ست او را و کفاره غیبت آنست که از برای او استغفار کند و سندش
ضعیف ست و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصومت کننده ست

باب در بیان ترغیب در خوبهای نیک بزرگ

آنحضرت صلعم فرمود بر شماست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیکی راه می نماید
بسوی جنت و مرد همیشه راست می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا صدیق یعنی بسیار راستگو و دور دارید خود را از دروغ گفتن که کذب راه می نماید بسوی فجور

و هر چه راه می نماید بسوی نار و همیشه مرد دروغ می گوید و تحری دروغ می نماید تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا کذّاب یعنی بسیار دروغگو و دور دارید خود را از گمان بد که گمان اکذب حدیث ست و منشینید در راهها گفتند
چاره نداریم از مجالس خود که در آن سخن رانیم فرمود پس اگر باز نمی نشینید و می نشینید پس بدهید حق راه را گفتند حق راه چیست
فرمود پوشیدن چشم و باز داشتن اذی و رد سلام و امر بمعروف و نهی از منکر و هر که خدا با او خیر بخواهد
او را فقیه و فهیم می گرداند در دین مراد باین فقه فهم کتاب و سنت ست لا غیر و نیست چیزی در میزان
گران تر از حسن خلق و حیا شاخی و شعبه ایست از ایمان و آنچه دریافته اند مردم از سخن نبوت اولی
از انجمله این ست که چون شرم نداری هر چه خواهی بکن و مومن قوی دوست تر ست بسوی خدا
از مومن ضعیف و در هر مسلمان خیر ست یعنی خواه قوی باشد یا ضعیف و حرص کن بر آنچه
ترا نفع دهد و مدد جو از خدا و عاجز مشو و اگر برسد ترا چیزی یعنی از آفت و تکلیف مگو که اگر چنان
کردمی چنین شدی ولکن بگو که آنچه مقدر کرد خدا و خواست همان شد زیرا که حرف لو می کشاید
عمل شیطان را و وحی کرد او تعالی بجناب نبوت صلعم تا آنکه تواضع کنند مردم تا آنکه بغی نکند هیچ یکی
بر هیچ یکی و نه فخر نماید احدی بر احدی و هر که رد کند از آبروی برادر مسلمان خود در پس پشت او
رد کند خدا نار را از روی او روز قیامت نقصان نکرد هیچ صدقه در مال و نیفزود بنده را بعفو
از طرف خدا مگر عزت را و فروتنی نکرد احدی مگر آنکه بلند رتبه کرد او را خدا تعالی سے دیکھا تو
خاکساری سے ہے عالی مقام سے جون جون بلند ہم ہوسے پستی نظر پڑی و فرمود ای مردم
فاش گردانید سلام گفتن را و بخورانید طعام را و بپیوندید رحمها را و نماز گزارید در شب و مردم
خفته باشند در آیید بجنت بسلامت از عذاب سے رہین دیدہ شب زندہ دار خواب شیرین کہ
تلخ کر دیا ہے تو خواب شیرین را ولکن حال ما این ست کہ سے ہے دل مردہ اگر راست کو جا
تو کیا چشم بیدار تو سے پر دل بیدار نہین اللّٰهم اغفر لی و فرمود دین نصیحت و خیر خواهی کردن ست
و این را سه بار گفت پرسیدند از برای که فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و ائمه مسلمانان
و عامه ایشان سے نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

وفرمود بسیارترین چیزی که درآرنده در بهشت است ترسیدن از خدا و حسن خلق است و چون
نمی توانید که همه مردم را باموال خود گنجید باری باید که از شما بسط وجه و حسن خلق آنها را گنجد مومن
آیینه برادر مومن خود است و مومن مخالط با مردم و صابر بر ایذای آنها بهتر است از مومنی که مخالط
مردم نیست و نه شکیبا بر ایذای آنها و فرمود اللهم احسنت خلقی فحسن خلقی یعنی خدایا چنانکه صورت
من خوب ساختی همچنان سیرت من نیکو و خوب بساز ع همچو روی خویش نیکو ساز خوی خویش را

باب در بیان ذکر و دعا

حق تعالی فرماید من با بنده خود هستم تا یاد من می کند و هر دو لبش بذکر من می جنبد و هیچ عمل آدمی
که نجات دهنده تر باشد او را از عذاب خدا بهتر از ذکر خدا و نه نشست قومی در مجلسی که در آن ذکر خدا
کنند مگر آنکه گرداگرد می گردند فرشتگان ایشان را [illegible] آسمان سجده کنند [illegible] که در وی [illegible]
یا دو نفس بهر خدا نشینند و می پوشد ایشان را رحمت خدا و یاد می کند ایشان را در آن جماعت
که نزد او یند و نه نشست قومی در مجالسی که ذکر خدا نکنند و درود نفرستند بر نبی صلعم الا آنکه حسرت
باشد روز قیامت و هر که گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له ده بار وی همچو کسی است
که چهار بنده از اولاد اسمعیل علیه السلام آزاد کرد و هر که گوید سبحان الله وبحمده صد بار ریخته شوند
از وی خطایای او اگرچه مثل کف دریا باشند و جویریه را گفت که بعد از تو چهار کلمه گفتم که اگر آنها را
بآنچه تو امروز گفتی وزن کنند برابرش آید سبحان الله وبحمده عدد خلقه و رضا نفسه
وزنة عرشه و مداد کلماته اخرجه مسلم و فرمود باقیات صالحات این است
لا اله الا الله و سبحان الله و الله اکبر و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله اخرجه النسائی
و احب کلام نزد خدا چهار کلمه است بهر کدام که شروع کنی زیانت نکند سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر رواه مسلم و ابوموسی اشعری را فرمود ای عبدالله بن قیس آیا نشانم
ترا بر کنزی از کنوز جنت لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت دیگر زیاده کرده که و لا ملجأ

من الله الا الیه و فرمود دعا همین عبادت است و در لفظی آمده که دعا مغز عبادت است و هیچ
شی بزرگتر بر خدا از دعا نیست و دعائی که میان اذان و اقامت کنند مردود نمی‌شود و رب
شرمناک و جواد است شرم دارد از آنکه بنده چون هر دو دست خود بردارد آنها را خالی برگرداند
و آنحضرت صلعم چون هر دو دست خود در دعا دراز نمودی فرو دنمی آورد آنها را تا آنکه بروی خود
بآن هر دو دست بسودی و مسح نمودی مجموع طرق این حدیث مقتضی آنست که سندش حسن است
و قریب‌ترین مردم و سزاوارترین ایشان با رسول خدا صلعم روز قیامت کسی است که بسیار
درود خوان است بروی علیه السلام گویم اصدق‌ترین مردم درین شیوه زمرهٔ اهل حدیث است
کثر الله سوادهم و رفع عمادهم و اهلک من عاداهم که هر دم و در هر درس و تالیف و در تصنیف
وظیفهٔ ایشان است ع ورد زبان و مونس جان است نام یار و یک دم نمیرود که بکار نمی‌شود
و فرمود سید الاستغفار که بنده آن را بگوید این است اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء
لک بنعمتک علی وابوء لک بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و این
در بخاری است و نبود که ترک نمیفرمود این کلمات را بیگاه و بگاه اللهم انی اسألک العافیة
فی دینی ودنیای واهلی ومالی اللهم استر عوراتی وامن روعاتی واحفظنی من بین
یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتک ان اغتال
من تحتی و می‌گفت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک وتحول عافیتک وفجاءة
نقمتک وجمیع سخطک اخرجه مسلم و می‌فرمود اللهم انی اعوذ بک من غلبة الدین وغلبة
العدو وشماتة الاعداء و مردی را شنید که می‌گوید اللهم انی اسألک بانی اشهد انک
انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
فرمود خدا را بنامی سوال کرد که چون بدان سوال کرده شود بدهد و چون بدان دعا نموده آید بپذیرد
و هنگام صبح چنین می‌گفت اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیا وبک نموت والیک

النشور و مثل آن شب هنگام برخی گفت لکن بجای الیک النشور الیک المصیر سے فرمود و اکثر دعا وی صلعم این بود ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و از ادعیه جناب مبارک او است صلعم این دعا اللّٰھم اغفر لی خطیئتی و جھلی و اسرافی فی امری و ما انت اعلم به منی اللّٰھم اغفر لی جدی و ھزلی و خطائی و عمدی و کل ذالک عندی اللھم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت المؤخر و انت علی کل شئ قدیر متفق علیه و می گفت اللھم اصلح لی دینی الذی ھو عصمة امری و اصلح لی دنیای التی فیھا معاشی و اصلح لی آخرتی التی الیھا معادی و اجعل الحیوة زیادة لی من کل خیر و اجعل الموت راحة لی من کل شر اخرجه مسلم عن ابی ھریرة رضی اللہ عنہ و می گفت اللھم انفعنی بما علمتنی و علمنی ما ینفعنی و ارزقنی علما ینفعنی و در روایتے دیگر آمده که در آخرش می گفت و زدنی علما الحمد للہ علی کل حال و اعوذ باللہ من احوال اھل النار و عائشہ رضی اللہ عنہا را این دعا بیاموخت اللھم انی اسألک من الخیر کله عاجله و اجله ما علمت منه و ما لم اعلم و اعوذ بک من الشر کله عاجله و اجله ما علمت منه و ما لم اعلم اللھم انی اسألک من خیر ما سألک عبدک و نبیک و اعوذ بک من شر ما استعاذ به عبدک و نبیک اللھم انی اسألک الجنة و ما قرب الیھا من قول او عمل و اعوذ بک من النار و ما قرب الیھا من قول او عمل و اسألک ان تجعل کل قضاء قضیته لی خیرا اخرجه ابن ماجة عن عائشة و صححه ابن حبان و شیخین از ابی ھریرہ رضی اللہ عنہ روایت کرده اند که گفت فرمود رسول خدا صلعم دو کلمه اند که محبوب اند بسوی رحمن سبک هستند بر زبان گران اند در میزان و آن دو کلمه این ست سبحان اللہ و بحمده سبحان اللہ العلی العظیم قال فی الام آخر الکتاب قال مصنفه الشیخ العالم العامل العلامه قاضی القضاة شیخ الاسلام امتع اللہ بوجوده الانام فرغ منه ملخصه احمد بن علی بن محمد بن حجر فی حادی عشر من شهر ربیع الاول سنة

ثمان وعشرین و ثمانمائة حامدا لله تعالی ومصلیا علی رسوله صلی الله علیه وآله وسلم
ومکرما ومبجلا ومعظما وکان الفراغ من تعلیق الکتاب المبارک صبیحة یوم الاحد
المبارک من شهر جمادی الاولی سنة سبع وخمسین وثمانمائة غفر الله لکاتبه ولوالدیه
ولاهله واقاربه ولکل المسلمین آمین وحسبنا الله ونعم الوکیل وصلی الله علی سیدنا
محمد وآله وصحبه وسلم انتهی بحروفه واقول قد طبع هذه الام فی هذه الایام سنة ۱۲۹۹
الهجریة ببلدة بهوپال المحمیة فان شئت ان تقف علی ادلة ما فی هذا المختصر باسرها روایة
وتخریجا فراجعها ففیها ما یشفیک ویکفیک وبالله التوفیق وبیده ازمة التحقیق

خاتمة الکتاب فی مسائل شتی من کل باب

مسئله عوام اهل اسلام را عمل نمودن بر ظواهر کتاب وحدیث خیر الانام صلعم اگرچه علوم خمسهٔ اجتهاد
نمی دانند جائز است واین چنان می تواند شد که از عالم بحدیث حکم خدا ورسول در حادثهٔ پیش آمده
بپرسند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون همین معنی دارد وعامهٔ اصحاب جناب نبوت مآب وقرون
ثلثهٔ مشهود لها بالخیر همین راه می رفتند این قیود نامسعود که یاران را سے از برا سے اقتدا وا سوهٔ حسنه
بکتاب عزیز وسنت مطهره تراشیده اند اراجیف سوقه بیش نیست هرگز ربقهٔ آن در دادن اسلام
استشمام نمیتوان کردن ؎ سرور خاطر احباب زائر از رای ست ٭ من وتفرج باغ محدثان
تنها. ٭ ودیگر راجح آنست که افتا وقضا مقلد مذهبی خاص از مذاهب اسلام جائز نیست وهرکه
عارف کتاب وسنت وبالغ بمبلغ اجتهاد در مسائل دین ست او را قضا جائز باشد وهیچ زمانه از
قائم بحجج الله خالی نیست لااقل از مؤلفات ممتعهٔ نافعهٔ ایشان ؎ فلولا کم ما عرفنا الهوی
ولولا الهوی ما عرفناکم ٭ ودیگر اعراب بادیه نشین که جز مجرد تکلم بشهادت عملی از اعمال اسلام
وفریضهٔ از فرائض دین بجا نمی آرند حکم ایشان حکم کفار ست لهم ما لهم وعلیهم ما علیهم
بتطویل سخن درین شان واشتغال بنقل برهان از باب ایضاح واضح وتبیین بیّن باشد

دیگر جمعی گفته که جمله اهل بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگرچه عصات باشند مغفور اند و قومی
دیگر که اتقیه ست از برای ادله و نصوص حکم کرد که مطیع ایشان مغفور است انشاء الله تعالی
و عاصی هیچو دیگر عصات است و رفع عقوبت از همگنان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان
بوجه بودن از ذریت نبوت و عترت رسالت دلیلی ندارد بلکه دلیل قائم ست بر خلاف آن یا
نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و یا
فاطمة بنت محمد لا اغنی عنک من الله شیئا غرض که بندگی باید پیمبرزادگی منفعت نیست
و دیگر مختار در بارهٔ مشاجرات صحابه در امر خلافت وجز آن عدم خوض و اختیار سکوت ست
و این قدر بار البته درست که ایشان را خیر قرون و افضل ناس و معدل بتعدیل نبوت اعتقاد
کنیم و دانیم که علی مرتضی بر حق بود و مخالف وی بر باطل و لکن بغی مخرج باغی از دائرهٔ اسلام
و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند باین حدیث که لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم
انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه پس با مردم که بعد از سیزده صد سال آمده ایم چه رسد
و چون سباب آحاد مسلمین فسق ست و قتالش کفر پس از صحابه چه می توان گفت الله الله فی
اصحابی لا تتخذوهم من بعدی غرضا فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی
ابغضهم و دیگر اجتماع در مساجد و بیوت از برای تلاوت قرآن و تدریس حدیث و کتابت علم دین
و قرات قرآن از برای اموات مسلمین و دیگر اعراف جاریه و سائر اتفاقات ممنوع نیست اگر خالی
از معاصی و بدع و سلیم ست از مناکیر شرعی اقرؤا علی موتاکم یس و نحو آن ثابت ست معهذا
احوط آنست که قصر بر ما ورد به الشرع نماید و در محفل نو ایجاد و مجلسی تازه بنیاد که محتوی بر مناکیر و مشتمل بر
بدعات باشد ننشینند و تا توانند از آن بگریزند که در اتیان بدعات امید عقاب ست نه رجای
ثواب ع اگر ترا تماشای عید خود طلبند خلیل وار جوابی بگو که بیمارم و دیگر حلف بغیر خدا
هیچو پادشاه و کدام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک ست اگر زبان کسی بدان مبادرت
کرده ست زود باستغفار و لا اله الا الله گفتن تدارکش می باید نمود و دیگر سنت تقبیل موی ست

بر سر باید که جمّه دارد چنانکه سید الانبیاء داشت اگرچه تراشیدن همه موی سر روی جواز دارد لاسیما در
حج که حلق افضل از قصر ست در حق مردان در هدی نبوی گفته لم یحلق النبی صلعم راسه الشریف
الا اربع مرات انتهی و تحلیق سیما خوارج ست و هم کلاب النار و توسط لحیه با قبضه از طول و عرض
مسنون ست گو ارسال هم روا باشد ولی حبیب وله لحیة طولها عند ابلا فائده کانها
بعض لیالی الشتا طویلة مظلمة بارده و قص شارب تا آنجا ست که اطراف لب
نمایان گردد نه آنکه او را از بیخ و بن تراشد و جواز حلق مرجوح ست دیگر تادیب رعایا و برایا بمال
نزد وقوع جنایت و عصیان و مانند آن مقصود ست بر موارد خود نفیس علیه نیست و اوله آن مواضع
همچو مخصص عموم ست از برای احادیث تحریم مال و عصمت دم مسلم و این مواضع در ظفر اللاضی
و جز آن یکجا ذکر یافته فراجعه دیگر در مال جز زکوة حقی دیگر نیست مگر آنچه ادله خاصه دران آمده مثل
وجوب ضیافت و سد رمق محترم الدم و قوله تعالی و اتوا حقه یوم حصاده و قوله سبحانه جاهدوا
باموالکم و انفسکم و نحو آن دیگر عمائر حرم شریف همچو مقامات و منارات و تعلیه در بیوت ربانیه
بر قدر احتیاج مستحدث ست باتفاق مسلمین و اجماع متبعین فرج بن برقوق در صد نهم از
هجرت احداث چهار مصلی کرده و رفع مناره مقصدی صالح دارد که شنوانیدن اذان ست
یکسان همه پس اگر کدام مفسده معارض او نشود جائز باشد و از تشیید بنیان و رفع آن فوق حاجت
نهی آمده دیگر استعمال شجره تنباک حرام نیست چنانکه فهمیده اند استصحابا للبراءة الاصلیة و
تمسکا بالادلة العامه و ادخال این شجره در خبائث بمسلکی از مسالک حلت غلط بین ست چه
اصل در همه اشیا اباحت و حلت باشد تا آنکه دلیلی بیاید و نقل فرماید و لا دلیل علی تحریم ذلک
نظر بنفی گفته اند با کو چیزی ست که عاشقان آن را می کشند و مشتاقان می نوشند و منکران را در
بینی در آرند دیگر خدای پاک را بر آسمان اعتقاد کردن گمراهی نیست بلکه موافق ادله صحیحه کتاب
و سنت ست این قدر بس باشد که منزه از مکان و زمان داند و صفاتی که در قرآن و حدیث آمده اعتقاد را موافق آن درست سازد و حاجی التشبیه بکلمة اجمالیة لیس کمثله شیء و حکم این

جملهٔ صفات یکی ست خواه استوا بر عرش باشد یا اثبات ید و عین و نحو آن و نیز صفت علو از صفات
وی سبحانه و تعالی در باب موحدان ست و جانگزای مبتدعان و در تحقیقش رسائل منتخبان ست
ز فرق تا بقدم هر کجا که می نگرم کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست دیگر اختلاف علما در
دین از طرف همین تقلید خریده در زمن و قرون مشهود لها بالخیر اتباع سنت بود و بس و این بدعت
در آغاز صد چهارم از هجرت نمود اگرچه راه بسیاری از کسان زد و انبوهی کثیر را امته ساخت
ورنه در میان آیات کتاب و حدیث نبوت تا به تعارض و تنافی و خلافی نیست ولو کان من عند
غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا این همه هشت و نشت که می بینی در افراخ آراست قاتلهم الله
انی یؤفکون دیگر اسما خدا و رسول و الفاظ صفات ایشان همه توقیفی ست کم و بیش را دران راه
گذر نیست آن الحاد در ان پر حذر باید بود و قصر بر مورد باید کرد در دلائل الخیرات و نحو آن بعضی از الفاظ
تراشیده اند که کتاب و سنت مساعدت و معاضدت آن نمی کنند باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر ست
شمشاد خانه پرور ما از که کمتر ست دیگر حدیث حفظ چهل حدیث بجمیع طرق خود ضعیف ست بحبت
نمی ارزد و آنکه ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار داشته اند چیزی نیست
زیرا که احکام اسلام همه متساوی الاقدام ست و بر چهل حصر چرا ست امت مامور ست برسانیدن سنت
اگرچه یک حدیث باشد بلغوا عنی ولو آیة نص ست درین باب دیگر عبادت بطمع جنت و ثواب و ترک
معصیت بخوف نار و عقاب صحیح ست کتاب و سنت بران دلالت دارد یدعون ربهم خوفا و
طمعا و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و اگر شهودیکه
از اصحاب باطن مستقط این خیال فتد بد نیست لکن سخن در انست که فنا و بقا مقصود بالذات نیست
آنچه مطلوب ست همین استسلام باحکام ظاهر اسلام ست و بس دیگر حدیث الحسن و الحسین
سید اشباب اهل الجنة بر اطلاق خود ست بعد از استثنا انبیا و رسل و کبرا مال و معهذا در ان
دلالت نیست بر آنکه دیگری سید جنتیان نبود چه حدیث خبر ست نه صیغهٔ حصر دیگر عشق زنان و
بی ریشان را وسیلهٔ وصول بسوی خدا و محبت او تعالی گردانیدن گمراهی و نوعی از بت پرستی ست

بدایت این عشق از زن کافره آمده و قرآن کریم بحکایتش پرداخته و ترویج آن در اسلام یکے
از مکائد شیطان رجیم ست چه در کتاب عزیز امر بغض بصر از یکدیگر وارد شده و عدم غض عین
نظر بازی و شاهد پرستی ست و در ان اتخاذ آن ذات او ست جز او سبحانه افرأیت من اتخذ الٰهه هواه
و مخالفت این فعل با قوله تعالی والذین آمنوا اشد حبا لله از اوضح واضحات باشد و دیگر
حب الدنیا رأس کل خطیئة در حقیقت قول جندب بجلی ست گو باسناد حسن تا حسن بصری مرفوعا
مرسلا هم مروی شده اما مضمونش موافق احادیث وارده درین باب ست مثل الدنیا ملعونة
و ملعون ما فیها الا ذکر الله او عالم او متعلم و نحو آن و شک نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عصیان
و جفا همین دوستی این سپنجی سرا ست ه دیوانگی دوستی از بوی تو می خیزد * هر فتنه که می خیزد
از کوی تو می خیزد و لولا الحمقاء لخربت الدنیا و دیگر کفار مخاطب اند بفروع اسلام و معاقب اند
بر ترک آن و دال ست بر آن قوله تعالی ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین الآیة و قوله تعالی
و ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوٰة و نحو آن و دیگر نفی توحید و صفات فی الجملة قول فلاسفه
معتزله و جهمیه و غیر ایشان ست و اثبات او سبحانه در جهت فوق مذهب کلابیه و اشعریه و کرامیه و بعض اهل حدیث
و جمهور صوفیه و فقهاء مذاهب اربعه ست الا ما شاء الله تعالی و اشعریه در باب اسماء و احکام مرجیه اند
و در باب قدر جبریه و در صفات نوعے از تجهم دارند و اقوی مذاهب درین باب مذهب محدثین
اهل سنت ست توحید ذات و اثبات صفات بر وجهی که کتاب و سنت بدان ناطق ست بدون
تعطیل و تاویل والله اعلم و در نظر تحقیق هیچ فرق نیست درمیان کسانیکه تنزیه باری تعالی بالفاظ منحوته
متکلمین میکنند و درمیان کسانیکه آلهة باطله از صفر و نحاس و نحو آن ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا
که شناخته و تقدیس و تنزیه وی بهتر از خاتم پیغمبران که بیان ساخته قل الله ثم ذرهم فی
خوضهم یلعبون و دیگر مورد اسم لفظ آل و اهل بیت و ذوی القربی و عترت و ذریت در احادیث
و کلام علماء و فقهاء واحد ست و مراد بدان کسے ست که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در
نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را بکسیکه صدقه بر وی حرام ست از قرابت وی صلعم

و دیگران تعمیمش کرده اند و اول مفهوم لغوی ست و ثانی اصطلاح شرعی و دیگر لفظ آل در اہل بیت
و ازواج و ذریت و بعض صیغ صلوٰۃ در احادیث صحیحہ واقع شدہ و ہست مامور ست بتصلیہ بر ایشان
و تارک آن غیر آتی ست بمامور بہ و ترک لفظ آل از سلف در کتب حدیث بنا بر دفع مفسدہ ابوترین
آنست کہ نزد روایت حدیث و کتابت آن بزبان گفتہ باشند و دیگر صلوٰۃ بر صحابہ و ملائکہ و
دیگر صلحاء بتبعیت انبیاء علیہم السلام ثابت ست بلا خلاف و قولہ اللّٰہم صل علی آل
ابی اوفیٰ دیگر آن دلالت دارد بر عموم و نزد بعض ناقل ست و ماثور آنست کہ صحابہ را بعنوان
و اہل علم را برحمت و اہل احسان را بتقدیس یاد کنند ہمہ جائز ست چہ مقصود دعاست از ہر اسے
بیت بہر عبارت و لفظ کہ باشد و لکن ابقاء فرق در نبی و غیر او خوشتر ست و دیگر درود فرستادن
بر رسول خدا صلعم واجب ست فی الجملہ بغیر حصر و اقل چیزے کہ بدان اجزاء و امتثال امر حاصل میشود
یک بار ست خصوصا در نماز و فضائل صلوٰۃ و مزایاے کثرت آن بیش از بیش ست تا آنکہ بعد از تلاوت
کتاب اللہ ہیچ وظیفہ بتکرار در فوز نمی رسد و بہا وجدنا ما وجدنا و اسعد مردم باین سعادت
زمرۂ اہل حدیث ست کثر اللہ تعالی سوادہم و دیگر راجح آنست کہ تلاوت قرآن کریم افضل
اذکار ست و بعدہ صلوٰۃ و سلام ست بر آنحضرت صلعم و آل شریف او خصوصا در مواطنی کہ نص دران
وارد شدہ و تارک صلوٰۃ بر آل غیر آتی ست بصلوٰۃ مامور بہا و دیگر در حدیث ثقلین کہ تمسک بکتاب
و عترت آمدہ است مراد بدان صلحاء عترت و علماء ذریت اند کہ بر طریقہ ماثورہ جد امجد خویش ثابت
دارند نہ ہر جاہل فاسق و مبتدع و آخر حدیث مذکور فانظروا کیف تخلفونی فیہما اشارت میکند
بحسن سلوک با این ہر دو و بمزید خصیت عالم اہل بیت بر غیر وے و دیگر نسب اولاد تا باوست نہ بامہات
اگرچہ بدخلت مادر درین باب ثابت ست مگر بنے فاطمہ کہ بنی نبی اند صلعم و مگر ولد الزنا کہ فراش آن است
نہ عاہر را اول بنا بر مزید حرمت سادات ست و ثانی بوجہ کمال خست و دناءت و اتصال نسب صحیح
بحضرت نبوت صلعم شرف نمایان دارد و منقطع نشود در دنیا منت لکن نفع آن مقصور ست بر مومنان
آل و کافر را ہیچ سود ازین انتساب وست بہم نمیدہد ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم نص عام ست

درین باب ۵ دیگر در ابواء کفار در جزیرهٔ عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و جمهور برآنند
که از ایشان جز اسلام یا سیف قبول نیست بدلیل آیهٔ سیف دوم اهل کتاب اند و قتال با ایشان
تا آنجاست که جزیه دهند و امر باخراج ایشان از جزیرهٔ عرب و در لفظی از ارض عرب و در لفظی
از حجاز وارد شده سوم مجوس و اهل صحف اند و با ایشان همان سنت اهل کتاب استعمال باید کرد
یعنی وجوب اجلا از جزیرهٔ عرب و آن عبارت است از آنچه بحر هند و شام و دجله و فرات محیط آنست
یا مابین عدن تا اطراف شام طولا و از جده تا ریف عراق عرضاً والله اعلم ۵ دیگر عمل بر مذهب
که برخلاف حدیث ثابت است حرام است و ایجاب تقلید ایجاب بدعت علمای اسلام اجماع
کرده اند برآنکه مطاع همین خدا و رسول است پس نیست طاعت از برای مخلوق در معصیت خالق
و هر چهار ائمه نهی کرده اند از تقلید خویش و احدی از ایشان نصی در بارهٔ تقلید خود یا تقلید غیر خود نکرده
و هر که دعوی کند که نص کرده اند تفضل نماید بدان و در کتاب و سنت حرفی واحد که دلیل بود بر اختیار
تقلید وارد نشده بلکه دلیل قائم است برخلاف آن و قرآن و حدیث ناطق اند بذم آن ۵ اسکه
دیدهٔ تحقیق ده هر یک مقلد را چو عینک تا یکی هر سو بچشم دیگران بیند ۵ دیگر هندوستان دار الاسلام
بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشت و بعد از آنکه بدست غیر اسلام و تحت تصرف ایشان در آمد
علما اختلاف کردند در آنکه دار الاسلام است یا دار حرب مذهب حنفیه آنست که دار اسلام است و
مذهب محققین آنست که دار حرب است و مسئله از معارک است و اگر دار حرب است پس هجرت
از آن بسوی دار اسلام واجب باشد لکن ما من کجا و اقامت جهاد و نفس دار حرب محتاج است
بسوی دلیل بین و دلیل نیست ۵ دیگر موافقت رعایای اسلام با کفار در مراسم و اعیاد ایشان
جز آن موجب سلب بودن ایمان با آنان است و من یتولهم منکم فانه منهم و من تشبه بقوم
فهو منهم و هر که از دل بیزار است و اعتقاد عظمت این امور ندارد باقی است بر اسلام لکن فاسق و
مرتکب کبیره است و هر که از ته دل دوستدار و راضی است حکم وی ظاهر است ۵ دیگر مادح کفار فاسق و
عاصی و مرتکب کبیره است و آنجا وقتی است که مدح او از برای ذات وی بدون ملاحظهٔ کفر کائن

در وے باشد و اگر بنا بر صفت کفر ست خود کفر ست در حدیث شریف از مدح مومن فاسق نہی
آمده تا بمدح طاغوت و اہل آن چه رسد و دیگر ہجرت از دار حرب بسوی دار اسلام بشرط امن
چنانکه واجب ست ہمچنان عکس آن ممنوع ولکن آمد و شد در انجا از برائے تجارت بصورت امان
جائز و در صورت عدم امان منہی عنه و توطین بہیچ حال روا نیست بلکه دران اندیشه زوال ایمان ست
والله اعلم و دیگر تارک ہجرت بعد از وجوب با وجود عدم عذر و مانع آثم ست و عاجز و مکره معذور اند
ان شاء الله تعالے و دیگر قیام بملک اسلام اگرچه حکام انجا فاسق و ظالم باشند اولی ست از
قیام بملک کفار ہرچند دران امن و امان باشد و انچه معتبر ست در اثبات ہجرت وجود امن ست در
اعمال باحکام اسلام و از لبس فلیس و دیگر اگر در جنازه مسلمان حاضر شود و یکے بدعوی اسلام ست
و دیگر بدعوی کفر تقدیم نماز بر دعوی اسلام باید کرد گو آن دیگر فقیه باشد و این سفیه بدلیل آنکه وے ست
بعلم خود منتفع نشده و این باوجود جہل کار درست بسته نموده و دیگر یکے از دو خصم حکم شریعت را خواستها
و آن دیگر حکم کفر می خواہد اگر این خواستن بنا بر کراہت و استخفاف شرع ست کافر ست ورنه فاسق
واجب التعزیر بدلیل قوله ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به و دیگر مصافحه ہر دو دست
در ہیچ حدیث صحیح نیامده بلکه در اثرے از آثار صحابه وارد شده و لا حجة فیه بلکه انچه ظاہر می شود آنست که
بیک دست بود و حرکت عنیف و بطش کبیر که امروز عامه می کنند نزدیکے ست که بدعت باشد و دیگر
سماعی که خالی از منکرات باشد نه حرام ست و نه مکروه بلکه جائز در اصل اباحت ست و باخبار و آثار
صحیحه ثابت و با مزامیر حرام ست اما احتراز اولی ست زیراکه وقوعش بندرت بوده و اشتغال بدان از برائے
غالب نفوس اماره داعی ست بسوی سبیل جہل و ضلالت و فسق الہم ما تیل سے کسانی که یزدان پرستی کنند ؛
بر آواز دولاب مستی کنند ؛ و دیگر عبدالوہاب نجدی عالمی بود از علمائے حجاز مذہب حنبلی داشت
ایجاد کدام مذہب جدید نکرده مؤلفاتش در توحید و رد بدعت و شرک بوده است جمعی که خود را منسوب
می کنند بسوی او این نسبت بدعت ست سعود امیر درعیه تبعیت وے بر اہل بدو و اطراف ملک خود
تا حرمین شریفین غزو کرده بود ولکن این ہنگامه در ۱۸۱۸ع و ۱۲۳۳ ہجری خاموش شد و در ملکات بنا

ازعلم و اثرش چیزی نرسیده و گمان جمعی از اهل بدعت که محدثین این روزگار در هر تقلید و تطبیق و تشبیه
بر جادهٔ او هستند اکذب حدیث ست چه بر هیچ یکی از افراد امت اسلام جز طاعت خدا و رسول صلعم
اتباع احدی از علما از قول قدیما و حدیثا در اجتهاد و قیاس وی واجب نیست تا به عبدالوهاب
مسکین این مسکین چه رسد دیگر حبط عمل بمجرد ردت نیست بلکه به موت بر ردت ست و چون عود
کند با سلام ثواب عملهای سابق او بسوی او عائد گردد و گناه در ردت محو شود الاسلام یجب ما قبله
دیگر اجرای قصاص را دار اسلام شرط نیست در دار حرب هم جائز ست و دریاستهای اسلامیه
واقعه در هند و جز آن دار اسلام ست اگرچه مطیع حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیقی که در مجالس الابرار
و رد المختار کرده و الله اعلم دیگر اسمای ایام و شهور در جاهلیت دیگر بود و در اسلام همین ست که امروز
مستعمل ست یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تاریخ هر قوم و ملت دیگر ست بعضی از هبوط آدم
علیه السلام گیرند و بعض از طوفان و بعض از زمان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ از هجرت
رسول خدا ست صلعم و بدایت آن از عمر فاروق شده و همگنان حساب با قتاب کنند و اسلام
بماهتاب و تقویم صورت جنت ست و هر صورت نار دیگر قیام لیالی رمضان باحادیث صحیحه ثابت شده
لکن تحدید بست رکعت باز یاده و نیاده و خود شارع بر یازده رکعت نیفزوده لیکن زیادت ناجائز
نیست بلکه چندانکه نفل بیشتر ثواب اکثر اما اتباع سنت بهار دیگر دارد دیگر سلف تنصیص کرده اند بر
تحریم تعلم و تعلیم علم منطق و فلسفه و احدی دران مخالف نبوده و ائمهٔ اربعه و اهل حدیث در جانب بوده
ازین علم و لکن پسینیان چندان توغل کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خلط بحثی غریب
و عجیب در علوم دینیه رو داده و موجب غربت اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته فلا حول ولا
قوة الا بالله علوم کتاب و سنت چه کم ست که استخوان پوسیدهٔ هزار سالهٔ یونان را چون سگ بو کنند
و فروغ عالم افروز فنون شرعیه را ترک داده در تاریکی ضلالت و بدعت افتند او لم یکفهم انا انزلنا
علیک الکتاب این جرأت از کسی آمده که خشادهٔ محسب دنیا بصر بصیرت او را پوشیده اللهم غفرا
دیگر جهر بسمله در نماز و ترک جهر بدان هر دو ثابت شده و افضل قنوت ست نزد وجود نوازل خواه

ور نماز صبح باشد یا در پنجگانه بحسب اقتضاء وقت و مصلحت کار رجوع قنوت در وتر هم آمده لکن از
عزائم نیست و افضل طول صلوة و مناسب اباحض اوست و کمیت و کیفیت مفردات در رباعات
موافق حال ماموین و مداومت بر وضو افضل ست از ترک آن همچنین قصر افضل ست در سفر
با مداومت جمع در حالت سیر و قیام بعض شب افضل ست از قیام تمام شب مگر احیانا لا سیما در رمضان
و افضل صیام صوم داود ست و وصال و سرد آن علی الاتصال منهی عنه و از خصائص نبویست
لها احادیث من ذکراک تشغلها ٭ عن الشراب وتلهیها عن الزاد ٭ و مداومت بر لبس خشن و اکل
خشن از افضلیت در چیزی نیست بلکه هرچه میسر آید خوب ست قل من حرم زینة الله التی اخرج
لعباده والطیبات من الرزق و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم وما انا
من المتکلفین و این تکلف عام تر ست از اهمال و تحشین امری بذاقت و بی تکلفی و بی ساختگی
درجامه و نان از علامات ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنن رواتب ست جز دو رکعت
صبح و وتر و در حالت نزول ترک جمع و فعل رواتب احسن باشد و فطر در سفر رخصت ست و صوم
بشرط توانائی جائز و افضل از برای جنب نوم بر وضو ست گوبی وضو هم روا باش و تا تواند در مسجد
بحالت جنابت نوم نکند اگرچه با وضو باشد و درست ست تیمم نزد عدم ما یا تعذر استعمال یا تیقن
خوف و ضرر از شدت برد و نحو آن و خلیفه وضو ست در جمیع احوال و افضل در اغمام هلال رمضان
اکمال عدت شعبان ست و صوم یوم شک عصیان ابو القاسم باشد صلعم و هرچه مواظبت کرده ست
بران رسول خدا صلعم در جمیع احوال است را مواظبت بران همه در همه حال سنت ست بحسب اختلاف
اختصاص احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و تحمل بر ایذاء ایشان افضل ست از اختیار عزلت
و فرار از زحمت و گاهی فضیلت یکی بر دیگری باعتبار وقتی دون وقتی باشد چنانکه درین هنگام
آفت فرجام و ترک سبب مع الجمع یا سبب یا تفرقه علی الاطلاق در سائر اوقات نیست بلکه بحسب
اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استوار رحمن بر عرش و نزول او هر شب بسوی آسمان دنیا
و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت ست مجاز نیست و تشبیه ظاهر منفی ست بکلمه لیس کمثله شیٔ

وتاویل دران وصرف آن از ظاهر فرع تکذیب وتعطیل باشد وحق آنست که جمله کمالات کائنات
ظل کمالات ونعوت جلال وجمال صاحب عرش عظیم ست وحقائق ودقائق آن خاص بحضرت
الوهیت ما را جز نام بهره دیگر نیست ؎ عقل در اثبات وحدت خیره می گردد چرا که انچه جز
هستی ست هیچ وانچه جز حق باطل ست دیگر حمد واصل ایمان وسوال مقبورین وتوبه واستغفار
وسید الاستغفار ودعا همه ثابت ست وانکارش انکار منصوص وفوت ملبس بدان حرمان ست
از مراتب کمال ایمان وتمام احسان دیگر رفع سبابه در تشهد نماز ثابت ست بسنت صحیحه واز
اوضاع اصابع انسان نود ونه صورت بازاء عقود اعداد وضع کرده اند ولکن انچه در رفع مسبحه مسنون ست
عقد پنجاه وسه ست وجز آن نیز آمده واین اشارت نزد قول الا الله از تهلیل دست می باید دیگر
مدرک رکوع با امام مدرک رکعت نیست وهر که قائل وجوب قراءت فاتحه خلف امام ست قائل ست
بآن وهو الحق گو جمهور مخالف آن باشند وبسمله آیت ست از فاتحه واز دیگر سور جز سوره برائت
دیگر خواندن فاتحه در پس امام در هر رکعت فرض ست بنص صحیح صریح محکم غیر متشابه غیر منسوخ
ونیست نماز مر کسے را که آنرا نخوانده واستماع وانصات در غیر اوست زیرا که این کریمه در باره نماز
بالخصوص نیامده وحدیث مخصص اوست اگر عام مش گیرند واحادیث وجوب قراءتش بحد تواتر رسیده
آری سوائے فاتحه چیزے دیگر نخوانند که ازان نهی صریح آمده وآنچه در منع مقتدے از خواندن فاتحه
در پس امام همه واهیه ست ونیست وافی باثبات مقصود وغالبش از محل نزاع اجنبی افتاده وهمه را
جواب شافی وکافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلک الا الجمود علی التقلید
او التعصب الغیر السدید دیگر اختلاف کرده اند در جنتی که هبوط آدم ازانجا شده نزد جمعے
آن جنت در ارض بود وپس از مکانی آباد بمکانی ویران افتاد ونزد دیگران همان جنت ست
که اسلامیان روز آخرت درانجا درآیند دلائل هر دو فریق بسیارست اما برهانی صحیح صریح که ثلج
صدر کند وعطش اضطراب برد در میان نیست پس اولی توقف ست از خوض در امثال این
مسائل والله اعلم دیگر هبوط آدم از جنت اول در سرزمین هند بوده وازینجا اولاد وذریت او

باقالیم دیگر شتافته متوطن گردیده وبعض اخبار وآثار در فضائل هند وارد شده والفاظ هندی جزو قرآن شریف
گشته ولکن این روایات خالی از شذوذ وغرابت بلکه نکارت نیست **سه** گر نیست از بهشت فرودن
بوستان هند بود آدم از ناز ونعمت جنت چسان گذشت **دیگر** استعاذه از هدم وتردی وغرق و
حرق وفقر باحادیث صحیحه ثابت شده اگرچه در بعض آنها اجر شهادت نیز ثابت ست لیکن مصائب
این سبنجی سرا را خود کس نخواهد واگر بے خواسته با وجود استعاذه وفرار از مواقع آن ابتلا رود بر اجر
موعود وتکفیر ذنوب مقرر ست **دیگر** صلاة ظهر را در فارسی نماز پیشین وعصر را نماز دگر ومغرب را
نماز شام وعشا را نماز خفتن وصبح را نماز بامداد گویند وهر یکے را ازین نمازها اول واوسط وآخر ست
وشناخت اوقاتش از شارع بر وجہی آمده که در دریافت آن بدوی وقروی وصبی وزن وپیر
وبرنا همه یکسانند وحدیث اقدام ضعیف وشناضعیف ست وافضل اداے اوست بر میقات
در اول وقت ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا **دیگر** وجود کواکب ثابته وسیاره
محقق ست بکتاب وسنت در آسمان دنیا وآنچه اہل ہیئت برین ہر دو اصل افزوده اند
عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتصار بر مورد طریق سلامت باشد ودر کتاب وسنت ذکر
شمس وبروج او وذکر قمر ومنازل وی وذکر نجوم وکواکب وقوس ورعد وبرق وجز آن آمده و
سیوطی در ہیئت سنیه بجمع آن پرداخته وفیه الرطب والیابس **دیگر** غیبت مسلمان حرام ست
در ہر حال وبر ہر حال ومواضع استثنا مجوج ست بادلہ کتاب وسنت وضرورات را مخارج نشان
داده اند فامر تفع الاشکال **دیگر** سبب شفعه شرکت وخلطه ست نه مجرد همسائگی جداگانه ونسبت
تعارض میان احادیث باب مگر نزد کسیکه عارف نیست بکیفیت استدلال وتوانا نیست بر مدارک
شرعیه پس در ہر چه شرکت مانده وبود وست خانه باشد یا چمن شفعه دران ثابت ست واحکامها
وهر چه قسمت پذیرفته وطرقش مصروف گشته وحدود وشش تحدید گردیده دران شفعه را سائی نیست
دیگر رفع قبور حرام ست علی الاطلاق وامر بتسویه آن بصحت رسیده وقبر نبوی را که یک شبر بلند کرده اند
ودیدند فعل صحابه ست نه قول نبوت وبنا کردن بر گور وافروختن چراغان بر وی وگچ وگل نمودن

آن و مانند اختن جامه بران و نوشتن بران و نشستن بالای آن خواه از برای سیر باز باشند یا
جز آن و پامال نمودن قبر و گرد آن گشتن و نذر و دیگر نذر و نیاز نمودن و آوردن و جانوران را بنام
اصحاب قبور ذبح نمودن و از برای زیارت اموات سفر فرمودن و پالان جستن ومقابر را عرس
گرفتن و عیدگاه ساختن و امثال این امور همه ظلمت بر ظلمت ست و بعضی ازین چیزها بسرحد کفر
و لعنت و شرک و بدعت و فسق و فجور میرساند دیگر نماز وتر بچند وجه ثابت شده یک رکعت و
پنج رکعت و هفت رکعت و نه رکعت و در روایت سه رکعت ضعیف یا غیر ثابت ست و اگر ثابت شود
بیک تشهد بلا فصل آمده و در آخر شب افضل ست و حاجتمند را در اول شب جائز و درین یکبار گفتن
تقیید باول و آخر شب نیامده پس بر اطلاق خود باشد دیگر وجه اختلاف در میان صحابه و تابعین
در مسائل فروع بنا بر عدم تدوین کتب سنت و فقه حدیث ست هر یکی بحسب معلوم خود کار می کرد
و بعضی را صحبت نبوت بیشتر میسر شد و بعض را کمتر و نیز عدم دلیل بر آمد کار باجتهاد بود و لکن
بعد از آنکه سنن مدون شد و صحیح از ضعیف ممتاز گردید ابقا اختلاف یعنی چه غایت ما فی الباب آنکه
در مشتبهات استبرا کند و حلال بین را بگیرد و حرام بین را ترک دهد این طریق بسلامت بسی
نزدیکتر ست سلوکش فرماید و از جدل و خلاف همچو تیر از کمان بدر رود و لا یزالون مختلفین
الا من رحم ربک پس تا بجای امکان وقوع در اختلاف مرحوم ست و واقع دران غیر مامون دیگر
سبب اختلاف فقها تباین افهام و رای ست و بُعد مسافت و عدم علم باحادیث مصطفی
بنا بر عدم تدوین دواوین سنت و اختیار اخبار مرسل و موقوف و مرفوع و منقطع و ضعیف و شاذ
و منکر بلکه موضوع و مختلق و جز آن بحسب تیسر و عدم تنبه و لکن بعد از تهذیب و تنقید سنن حاجت
باین مکر و فن باقی نیست حمیت سلف بی شبهه نیک خواهد بود اما تعصب خلف معروف را منکر و منکر
را معروف گردانیده است و سنت را بدعت و بدعت را سنت وانموده فانا لله وانا الیه راجعون
دیگر سبب اختلاف در میان اهل حدیث و اهل رای کثرت روایات و قلت اوست و از زوال
از طبقه محدثین کشش و کوشش بسیار در تصحیح متون و طرق نموده و جمعی دیگر از علما سعی در اجتهادات

فرموده تا آنکه آخرا بر تقلید مردے از گذشتگان اقتصار نموده اند و بعد از قرون مشهود لها بالخیر
زلازل و قلاقل بسیار و رعد و برق بیشمار در دانشمندان خزیده و نوبت خلاف و جدل
تا جایکه رسیده است رسیده حتی که زوال آن جز بظهور مهدی و نزول عیسی علیهما السلام
متصور نیست ؎ خوشنودی تست مطلب ما ٭ یا رب رحمی بیار سبب را ٭ دیگر انتساب
بسوی مذهبی از مذاهب به وجهی که خروج را از آن مذهب مکروه و ممنوع داند بدعت ضلالت است
و سلف احدی این نسبت و تقلید را نمی شناخت و مردم مائتین اولی و ثانیه را اجماع بر تقلید
مذهب واحد بعینه نبوده همین دو گونه مردم بودند علما و عامه عامه در مسائل غیر مختلف فیها مثل صفات وضوء
و غسل و احکام نماز و روزه و جز آن از آبا و معلمین بلاد خود می آموختند و در واقعات نادره
بلا تعیین مفتی استفتا می نمودند و بجا می آوردند و در علما جمعی بودند معن در تتبع کتاب و سنت
و متصلب زبرای اقتدار بادلۂ این هر دو و گروهی در امور متوقف فیه باجتهاد می پرداختند
لکن هدایت بترک آن نزد تیسر وجود دلیل می کرد و از جمود بر تقلید نهی می فرمود و بعد از
دو صد سال هجرت ملا اهل اعیان مجتهدین نمایان شد اما اعتماد بر مذهب مجتهدے بعینه
کمتر بود و مجتهد گاہے مستقل بود و گاہے فی المذہب و در صد چہارم راہ و رسم تقلید فی الجملہ
شیوع گرفت اما نه باین جمود و لهذا و که امروز هست این همه التزام و التیام نزو زوال دولت اسلام
از خلفا و دار السلام صورت گرفته و کان امر الله قدرا مقدورا و باین هنگام مردم یمین و شمال
شتافتند و چیزها سے نو در دیانت ایشان پیدا آمد و روز افزون شد مثل جدل و خلاف
در فقه و کلام در عقیده و همه بر غیر اساس هست و سراپا وسواس ☆ دیگر شرک در الوهیت و در عبادت
و در ربوبیت و شرک در نیت و ارادت و در تعطیل و تمثیل و در علم و اسم و عبادت بلا استعانت
و بالعکس آن توحید در الوهیت و ربوبیت و عبادت ثابت هست بادلۂ کتاب و سنت و چنانکه توحید
راس جمله طاعات هست همچنان شرک سر جمله سیئات توحید مکفر ذنوب شود ان شاء الله تعالی
و شرک محبط جمله حسنات گردد بلا ارتیاب کتب و رسائل توحید مجرد بید مفید و نحو آن کفیل بیان

این مسائل واحکام ست دیگر اتخاذ انداد و اعتقاد در بعض عباد از اہل قبور و جز ایشان از احیاء
بداشتن علم غیب و استمداد و استعانت نمودن با ایشان در آنچه خاصهٔ پروردگار ست شرک ست
یا کفر جز خدا احدی معبود و مسجود و مستعان و مستمد به در هیچ زمان و مکان نیست ع غیر حق هر چه
دلت را بربود همه سد راه تو همان خواهد بود دیگر اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی ما بین
عرش و سماء سابعه و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و لیل و نهار و ساعات و نجوم و مهر و ماه
و آب و باد و سحاب و مطر و صواعق و مجره و زلازل و جبال و بحار و انهار و بحر نیل و فرات و
جیحون و سیحون آمده و بعض قوی و بعض ضعیف و بعض شاذ و بعض غیر ثابت ست پس آنچه در مرفوعات
صحیح آمده در خور قبول ست همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر اوست لائق وقوف ست
بنا بر عدم دلیل و هر چه بیش ازین ست بقول فلاسفه ست یا ماخوذ از اسرائیلیات غیر حری ست بقبول گو بعضی
ازان بیانات اصلی داشته باشد اما ما مامور نیستیم بتصدیق و تکذیب آن و اقتصار بر ما ورد و عدم
تفوه بما وراء آن طریق مامون ست دیگر رنگ کردن موی سر و ریش بحنا و کتم و سائر الوان
جز سواد مندوب بلکه مامور به ست و سواد منهی عنه ست احادیث صحیحه درین باب وارد شده و در آن
تنظیف شعر ست از شیب آمیخته بدان و مخالفت اہل کتاب ست و خضاب دست و پای در رنگ
زنان حرام ست بر مردان و روایات وارده در اباحتش همه واهی ست دیگر حلت زر و حریر
از برای زنان است ست پس مردان را استعمال و تحلی بذهب حرام باشد و سیم را العبوا بها
کیف شئتم آری اکل و شرب در آوند سیم مردان را هم منهی عنه ست ولکن حرمت سائر استعمالاتش
محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر خوردنش قیاس مع الفارق ست دیگر مردان را همه
الوان جائز ست جز معصفر بدون فرق میان شسته و خام و حلهٔ نبوی سرخ محض بود نه مخطط و بصبغ ثابت
صبغ فرموده و زنان را رخصت ست در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس جناب رسالت قمیص و عمامه
و ازار بود و در سراویل اذن داده و از اسبال نهی نموده و بر جر ثوب بطریق ناز و نخوت وعید فرموده
خز حلال ست و حریر حرام و راجح در مشوب بغیر عدم استعمال ست دیگر حجاب و حجبه در ازواج مطهرات

و در حق زنان است مستحب ست و غض بصر مرد از زن و زن از مرد مامور به است و از ابدای زینت از برای
غیر بعول نهی آمده مراد بزینت حلیه و کحل و خضاب و نحو آن ست که اجنبی را دیدن آن روا نیست
و همچنین دیدن ذراع و ساق و عضد و عنق و راس و صدر و اذن که ابدای اینها جائز نبود و دیگر ختم صحیح بخاری
از برای نفاد بعض و دفع دیگر نوازل و تلاوتش بطریق وظیفه روا است وجهی از برای منع آن
معلوم نیست چه این ختم و قرات در حکم دعا ست و سنت صحیحه بدعا وارد شده و محروم از دعا محروم از نفع
وجود است و موفق بدان صاحب استجابت و وفا دار اهل علم و ذکر تجربه کرده اند اثر و نفع این ختم را در
دفع مکائد شیطان و رفع حوادث از زمان والله اعلم و دیگر بدعت در لغت اختراع شی بر غیر مثال ست
و در شرع آنچه امر شرع بدان وارد نگشته نه دلالة و نه اشارة و نه قولا و نه فعلا و هر بدعت ضلالت ست
و هر ضلالت در نار و تقسیمش بسوی حسنه و سیئه بلا دلیل ست و ایجاب تستمش ایجاب بدعت است والله اعلم
و دیگر تارک صلوٰة عمدا بوجهی که وقت نماز بدر رفته و وی نشسته ماند و بلا عذر بگزاردن آن نپرداخت
کافر ست بر لسان نبوت و تاویل احادیث صحیحه وارده درین باب پسند اولوا الالباب نیست در حدیث
آمده بین الرجل وبین الکفر الصلوٰة رواه الجماعة الا البخاری و این دلیل صریح و نص صحیح ست
برانکه ترک نماز از موجبات کفر ست و دیگر وقت نماز فوت شده همانست که یادش آمد و این ادا ست
نه قضا اگر بنسیان یا بنوم نگزارده است و اقتضای مقام آنست که عامد را قضا نبود و لکن قوله صلعم
فدین الله احق ان یقضی بعموم خود شامل این صورت میتواند شد اگرچه دلیلی خاص صریح درین باب
موجود نیست و دیگر بر وجوب ترتیب و قضاء فوائت دلیلی صحیح نیامده و مجرد فعل دلالت نمی کند
بران مگر آنکه بعموم صلوا کما رایتمونی اصلی استدلال کنند و لکن این استدلال خالص نیست از
شوب اعتراض و معارضه و قضاء آن در جماعت مستحب می نماید و دیگر زنان را گزاردن نماز در مسجد
رخصت ست و لکن خانهای ایشان بهتر ست از برای ایشان و منع ایشان از مساجد بی سند
این قدر پسند ست که خوشبو مالیده نیایند و در شب بیایند و فرق نمودن در زن جوان و پیره
بی دلیل ست و در خصوص حضور ایشان در مصلی دلیلها آمده مگر آنکه اندیشه کدام مفسده یا فتنه باشد.

که دفع مضرت مقدم است بر جلب منفعت دیگر صدقه و زکوة حرام است بر بنی هاشم و موالی ایشان و اگر
بعض ایشان بر بعض نیز نا روا است و حدیث وارد در بارهٔ صدقهٔ بعض ایشان بر بعض غیر
ثابت است و بنی هاشم عبارت اند از آل علی و عقیل و جعفر و عباس و حارث و نزد بعض صدقهٔ تطوع
جائز است نه فرض و لکن احادیث دالّه بر تحریم عام است و احتیاط در هر حال اولی است دیگر
وقف در راه خدا منجملهٔ قربات است که نقض آن بعد از فعل روا نیست نه واقف را و نه غیر او را و قف
اموالیکه در مسجد یا مشهد نهاده اند و احدی بدان سود مند نمیگردد در مصالح مسلمین جائز است و
ازین وادی است آنچه در کعبهٔ مکرمه یا مسجد نبوی یا بر قبر شریف وی صلعم نهاده اند تا با دقاف شاهها
دیگر چه رسد دیگر در هیچ حدیثی مرفوع صحیح صریح بلا علت امر بسفر از برای زیارت قبور نیامده و تجویز
حسنت بر زیارت افادهٔ انشاء سفر نمی کند و آخبار وارده درین باب همه ضعیف یا مکذوب یا موضوع است
و سفر زیارت شامل جملهٔ قبور است خواه قبر نبی باشد یا غیر او و در فعل است حجت نیست و نه در قول
احدی جز شارع دیگر تشیید مساجد غیر جائز است و بدان امر نیامده بلکه ابن عباس از زخرفت
آن همچو زخرفت اهل کتاب منع نموده و مراد تشیید رفع بنا و تطویل اوست و زخرفت بمعنی زینت است
پس تشییدش داخل بدعت بود و بدعت ضلالت است دیگر ثواب قرب و صدقات و هداة
از احیا باموات میرسد و لکن اقتصار بر صور وارده احب است و اولی بسنت ثابته و زیادت بران
غیر ضرور نیست و صدقه از طرف ولد و غیر ولد و نماز از ولد و صیام از وی و از غیر ولد و دعا از
ولد و از غیر او در احادیث وارد شده دیگر زیارت قبور مردان را مسنون است اما بدون شد رحل
و زنان را ممنوع و در زیارت دعای ماثور خواند و جائز است زیارت قبر قریب غیر بدر کا سلام
بطریق مسائل حیام اما استغفار را برای وی نا روا است و لعنتی که بر زوارات قبور آمده مراد بدان
مکثرات زیارت اند و زن اگر جزع و فزع و بیتابی و کار غیر معروف نکند امید است که ماذور نشود
والله اعلم دیگر ادلهٔ شرعیه منحصر است در دو چیز یکی کتاب عزیز دیگر سنت صحیحه و این هر دو دلالت
دارند برین دعوی و دلیل بودن اجماع و قیاس بدلیلی از قرآن و حدیث ثابت نمیشود و احق

این هر دو تا آن هر دو بی ایجاب شارع ست و جمهور فقهاء اتفاق کرده اند بر ترجیح ادلهٔ سمعیه و قول عامهٔ
ایشان که دلیل شرعی چهار است محجوج ست با دلهٔ ساطعه و مجاب ست بانچه بهره کرد در اصول فقه
مذکور ست دیگر صدور کبائر از انبیا بعد از نبوت ممتنع ست و قبل آن نزد جمهور غیر ممتنع
و صدور صغائر مختلف نیست اکثر بجواز رفته اند و شک نیست که نصی قاطع درین باب
در شرع نفیا و اثباتا موجود نیست ولکن ظواهر ادله قاضی ست بوقوع لا بد ست از تنبیه بران ذلک الحال
یا قبل از وفات دیگر اجماع اگر ثابت شود و واقع گردد و انی لهم ذلک پس معتبر دران اجماع
اهل آن فن ست نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقهاء و در اصول قول اصولیان
و در احکام حدیث قول محدثان و در نحو قول نحاة و قس علی ذلک و عدم معرفت این فرق
سبب جدل و خلاف جمعی از اهل علم گردیده و باین رهگذر از دریافت صواب از خطا و حق از باطل
و سنت از بدعت و راجح از مرجوح محروم افتاده اند و قیاس را انواع ست معتبر از ان همان قیاس
جلی ست پس بس و قیاس حجت ست در امور دنیویه و استحسان نوعی از بدعت باشد دیگر
قول و فعل صحابه که آنرا اثر یا حدیث موقوف نامند در شرعیات حجت نیست خصوصا نزد مصادمت
با ادلهٔ قرآن و مفاوضت با حدیث رسول الانس و الجان و هر که اثر را حجت گفته حجتی نیره بران نیاورده
و معلوم ست که احدی جز نبی معصوم و مطاع نیست آری این قول و فعل شاهد و متابع شرع ثابت
می تواند شد دیگر سد ذرائع ثابت ست بسنت صحیحه منع از ان ناجائز و مذهب مالک درین
باب ارجح مذاهب ست نظر بدلیل و این طریق نزدیک تر ست بتقوی و طهارت و حافظ است
از وقوع در حرج دیگر رؤیت نبی صلعم در منام نزد بعض حجت ست و نزد بعض حجت نیست و
ثانی راجح ست و کریمهٔ اکمال دین و اتمام نعمت و جز آن دلیل ست بران و هر چند نام ضابطه
باشد اما بروی و بر غیر او حجت باقوال و فعل مرئی در نوم منتهض نمیشود ۵ چو غلام آفتابم
همه ز آفتاب گویم ٭ نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم ٭ از ینجاست که چون بعضی از مردم
سرت آنحضرت صلعم بر احتفال بمولد در خواب دیدند انکار بر مشائخ استنکار آن نمودند که فرصت

بر بحث اعنی چیدر آن خراب اهل زغل اسماع با عدم فقه یا عکس القضیه نمودند و دیگر مجتهد کسی ست که استفراغ وسع خود
در استحصال ظن بحکم شرعی نموده ولابد ست که عاقل باشد و او را ملکه اقتدار بر استخراج احکام از ماخذ حاصل بود
واین را چند شرط ست یکی علم بنصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد باحکام نه بمعرفت جمیع
آن و تعیین عدد آیات و احادیث محوج ست انحصارش در پنج صد و زیاده و کم چیزی نیست
مقدار کفایت بسند ست چنین در سنت تحدید بپانصد حدیث قول عجیب ست و صحیح همان
مقدار کفایت باشد دوم آنکه عارف بود بمسائل مختلف فیها تا برخلاف اجماع نزد کسیکه قائل
بحجیت اوست فتوی ندهد سوم علم ست بلغت عرب تا در تفسیر کتاب و فقه حدیث بی راهه
نرود و حفظ آن از ظهر قلب شرط نیست ممکن بر استخراجش از مولفات ائمه و مواضع آن کافی ست
چهارم علم ست باصول حدیث و فقه بقدر ما تمس الیه الحاجة و چندانکه باع دران طویل تر است
کار بآسانی گراید پنجم آنکه عارف بود بناسخ و منسوخ این هر دو اصل اصیل و آئین بغایت سهل ست
چه حفظ پنج آیه و ده حدیث بلکه کمتر ازان چندان دشوار نیست اگر بر نوک زبان ندارد باری
در لطاقه می تواند ضبط کرد و توسیع دائره این باب که صنیع فقها و رأی ست چیزی نیست و
قصور درین مراتب خمسه موجب نزول از رتبه اجتهاد ست و بیان انواع اجتهاد و قیاس را
جای دیگر ست غیر این مختصر دیگر تقلید در لغت انداختن قلاده است در گردن غیر و تقلید
هدی از ناقه و غنم و در اصطلاح قوم عمل نمودن ست بقول کسی بغیر حجت پس عمل بسنت
خارج ست ازین تعریف زیرا که از وادی قبول روایت ست نه قبول رأی و حمل لفظ اطاعت و
اقتدا و اسوه و اتباع و اعتصام و تمسک و نحو آن بر تقلید دلیل سفاهت مستدل ست چه
بودن این الفاظ بمعنی تقلید نه حقیقت لغویست و نه حقیقت شرعیه بلکه مجاز اصطلاحی
نیز نیست ؎ سارت مشرقة وسرت مغربا * شتان بین مشرق و
مغرب و دیگر اینکه تقلید در مسائل شرعیه فرعیه نزد بعضی جائز و نزد بعض دیگر مندوب و
نزد بعض آخر واجب و نزد بعضی از ائمه دین مکروه یا حرام ست و قول ثانی راجح ست و کتاب و سنت

بران دلالت واضحه دارد والتزام مذهبی خاص بدعت ست بلا شک وشبهه وایجابش ایجاب
بدعت وائمهٔ اربعهٔ فقها نهی کرده اند از تقلید خود وتقلید دیگران هر که باشد وهر کجا که باشد
وقضاء غیر مجتهد در احکام دین ممنوع ست بنص القضاة ثلثة وجز آن ومجتهدان در مذهب حنفیه
از عمری دراز منقرض گشته اند ودر شافعیه وحنابله بسیار گذشته وائمهٔ حدیث مثل اصحاب
صحاح ستة وجز ایشان بالغ بودند بمبلغ اجتهاد مطلق وهمچنین جمعی کثیر وجمی غفیر از خدم وحشم ملت
مطهره در قطر یمن ونحو آن وهنوز اثری ازان در بعض افراد باقی ست ولا یخلو زمان عن
قائم بحج الله لعباده وقصر اجتهاد مطلق بر چار کس از افاضل امت تحجر واسع ست ۵ هنوز
آن ابر رحمت درفشان ست خم وخمخانه با مهر ونشان ست ۹ دیگر جمعی گفته که اصل در
اشیا اباحت ست ونزد بعض منع ونزد بعض توقف واول حق ست وادلهٔ کتاب وسنت
بران دلالت دارد مگر آنکه مخصصی آید وبراهین منع وتوقف را جوابهای شایسته وبایسته گفته ام
که در محل خود مذکور ست ۹ دیگر معنی تعادل ادله تساوی هر دو ست در قوت وضعف ومعنی تعارض
مخالفت ست در مفهوم هر دو ومعنی ترجیح فضل یکی بر دیگری ست ومقصود بدان ایثار حق
وطرح باطل ست واختیار قوی وترک ضعیف وتعارض در کتاب وسنت در ظاهر باشد نه در
نفس الامر وآن ظاهر را علمای حدیث مدفوع نموده اند وتوفیق وتطبیق بخشیده تعارض تهافت
که غیر مدفوع ست در مؤلفات فقها ست خصوصا اهل آرا ووجوه ترجیح قریب بصد وجه است که
در ارشاد الفحول وحصول المامول وهدایة السائل مذکور ست ۹ دیگر قرآن شریف مشتمل ست
بر حروف وصوت بنص سنت وحدیث وباتفاق ائمهٔ سلف ومخالفین این مسئله محجوج اند با دلهٔ قاطعه
بر ثبوت آن وتشبیه بکلام غیر صحیح ست بلکه احادیث وارده در نفی مماثلت بهیچ شی با وسبحانه یعنی
در او صاف ونعوت ذات مقدس لاهوت آمده آن کامل آنست که سر بقبول امثال این مسائل
فرود آرد وخوض را دران روا ندارد که ما مور ستیم بغوص وخوض در کشف حقائق صفات
بلکه واجب بر ما سلوک سبیل سلف صالح ست که از بحور لا یعنیها در عافیت گذشته اند ۹ دیگر

سخن در کرویت عرش بنا بر انکار استواء رحمن بالای آن هنجار حکمای پیشین و رفتار فلاسفهٔ
یونانیین و شیوهٔ متکلمین مبتدعین ست جز زیان ایمان سودی و نگزینی آرد اعتقاد موافق ظواهر
کتاب و سنت کافی و منجی ست و این قدر بحث و انهماک و خوض در آیات ذات و صفات تشبیهٔ
غیر مرضیه جهمیه و افراخ ایشان ست و معهذا ائمهٔ حدیث بر تقدیر کرویت عرش نیز اثبات صفت
استواء و احاطه و فوقیت و علو و رفع مکانت کرده اند و لله الحمد و ابن سینا و اشباه و نظائر او را
منسوب بسوی جهل و ضلالت و سوء فهم و تقلید حکمای پیشین نموده و قد تم الرسالة دیگر قومی در ترک
اوامر و نواهی و عدم اهتمام بعمل احتجاج بقدر کرده اند و گفته که امر مقضی شده سعید در شکم سعید ست
و شقی در شکم شقی و این اعتقاد بدتر از عقیدهٔ اهل کتاب ست چه ادله وارد اند بر اتیان اوامر
ترک نواهی و عمل بارکان داخل ست در مفهوم ایمان بنص حدیث و قرآن و مؤمن ببعض و کافر
ببعض غیر مؤمن ست بخدا و رسول اگرچه متقی و باشد بشهادت در ظاهر دیگر انبیاء و رسل وسائط اند
میان معبود و عباد هر که بر ایشان ایمان آورده و کار نشان داده ایشان کرده وی بندهٔ مقرب
خدا و ناجی روز جزا ست و هر که بر خلاف ایشان لیته وی ملعون و ضال و محجوب از قرب
ذو الجلال ست انکار رسل و شریعت کاری سهل نیست و واسطه دانستن ایشان در دفع مضار
و جلب منافع چو حصول رزق و شفاء مریض و نحو آن شرک ست این کار خدا ست کار بندگان
مصطفی نیست بنده بنده ست گو بر آسمان پرد و خدا خدا ست گو بر آسمان و دنیا فرود آید ع
العبد عبد وان ترقی ٭ والرب رب وان تنزل ٭ دیگر شفاعت مقید ست باذن و ثبوتش
از کتاب و سنت هر دو ست مگر هیچ یکی نمیداند که وی در آن شفاعت می در آید یا خیر و اگر
در آید در بارهٔ وی پذیرا میشود یا نه امید داری با عمل صالح نشان دانشمندی ست و یأس
با وجود عمل علامت کفر و خواهش رجا با جرأت بر ذنوب دور از دین داری مشرکان که عبادت
اوثان و اصنام کردند و می کنند اگر ایشان را واسطه و وسیله خود در نجات و قرب خالق میدانستند
بیست پس ما با ایشان در عمل و عقیده در حکم ایشان ست ما اشبه اللیلة بالبارحة دیگر

هر درد را درمان است چون دارو را وارسید در دم باذن خدا شفا دهد پس همچنین قرآن شفا
و رحمت است از برای اهل ایمان و دعا را اقتضا و مخ عبادت است آن دو را قلب و قالب را
همین دو علاج است دوا و دعا و تخلف شفا در حصول مدعا مبنی بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول
منفعل یا کدام مانع قوی و عائق خارجی باشد و تفویض در دو افضل است و اعراض از دعا
حرمان قدوم در تبادیه آداب و شروط دعا تقصیر می کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت می نمایند
حالانکه این قصور خود از طرف ایشان است نه از جانب دعا و خدا نخستین شرط قبول دعا صدق مقال
و اکل حلال است و آن که حدیث یمد یده الی السماء یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام
و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام فانی یستجاب لذلک نص قاطع و برهان
ساطع است درین باب و تمیز نیست دعا و دوا منافی توکل بر خدا و بگیر جمعی مدار کار خود بر رجا
نهاده است و بخصوص رحمت و عفو و مغفرت بهره و دست خود آویخته و در سبق رحمت بر غضب
مست لا یعقل گردیده و بعضی ملاک امر بر جبر یا ارجا یا قدر نهاده فهمیده اند که ایمان همین تصدیق مجرد است
و عمل در آن دخل نیست و ایمان ما و شما و جبریل علیه السلام همه یکسان است و بعض را اصلاح آبا و
اسلاف مغتر گردانیده و بعض بر شفاعت انبیا علیهم السلام فریب خورده و این همه بنا بر کثرت
جهل بسیط و قلت علم و فهم است او تعالی چنانکه نکته نواز است همچنان نکته گیر هم هست ایمان میان
خوف و رجا باید هیچ میزان بدون دو پله کار نمی دهد و از یک پای بسته چه آید و از دست شکسته چه
گشاید صفت جمال با جلال همعنان است و غفار با قهار هم وزن کیس آنست که عمل می کند و
بیشتر می ترسد و گول آنکه نمیکند و امید دارد حسن ظن دیگر است و غرور و اغترار دیگر کتاب و سنت
کفیل مواضع خوف و رجاست و بهزار ان هر دو هیچ امر مخفی نیست الا بر عمی او و بگیر تنبیه در رساله
حدیث بدعت فتوی زبان می کند که داعی باشد بسوی آن و اذا لبس ملبس آری هر که منکر امری متواتر
از شرع و معلوم از دین بالضرورة است رد حدیث او مردود باشد ورنه اصل عدالت در رواة و
رجال اسانید و مسانید همین ضبط و صدق است پس ایس و قیود دیگر مجوع است و صحابه متفق اند

برقبول روایات وسیاق التاویل پس تشیع ونصب واعتزال ومانند آن قادح در قبول روایت
نیست اگر دعوت وکذب ونسیان درمیان نباشد واین ضابطه اعتراضات بسیار را که بر رواة اخبارست
از هم سے پاشد دیگر سخن اقران وامائل که مخالف هم اند در مذهب وعقیده در غور وقبول
وجرح یکدیگر نیست این مذهب شوم باب عداوت وتعصب را بر همگنان کشوده واز مجلس رای
انصاف بدشت اعتساف بیرون برده الا من عصمه الله تعالی ونقول اهل علم در تایید این حکم
وتوثیق این فتوی بسیارست واین جرح وتعدیل اقران بحق معاصران بنا بر دوستی ودشمنی
باهم سبب جدال وقتال بسیار ورد مسائل واحکام بیشمار گردیده وترجیح یکی بر دیگری بموجب شرعی
ودینی دعوت ضرورت دینی بنا بر حسد وبغض ورکسب نام در زمره سفهاء اول دلیل ست بر تنزل
اسلام ومدبر بودن دین واوضح سبیل ست از برای خنده بیان اعدا اسلام وچیره شدن مخالفین
بر محبان ایمان عصمنا الله سبحانه عن ذلک دیگر حفاظ حدیث را چند طبقه ست یکی صحابه
دوم تابعین سوم تبع تابعین در هر طبقه ازین طبقات علم حدیث وافر بود ومحدثان سربرآورده
بعده کذب وفسق فاشی شد ورخنه در کار روایت دین افتاد چهارم طبقه اقران قاضی ابویوسف
حنفی ست ودرین وقت نیز عدد حفاظ کثیر بود اما در طبقات اخری وقتا فوقتا علم حدیث
رو بکمی نهاد تا آنکه شد آنچه شد وعقل بجای نقل نشست ع پری نهفته رخ ودیو در کرشمه وناز
بسوخت عقل زحیرت که این چه بوالعجبی ست مگر شرذمه قلیل در شمار آخرین والحمد لله علی
کل حال دیگر طریق معرفت احکام ومسائل دین تلاوت کتاب وتدریس حدیث مستطاب
ومطالعه کلام علماء این هر دو علم شریف ودر اصل علم لغت ست واما کتب علم کلام وفقه راسے
پس ملبس حق ست بباطل ومشوب خطا ست بصواب طالب دین وعلم را کور وکر میسازد ودر گو
تقلید شوم انداخته از برکات وانوار قرآن وحدیث محروم میدارد ع محال ست سعدی که
راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی اهـ هذا آخر ما فی هدایة السائل من البیان مع الزیادة
والنقصان دیگر صحیح ست ایمان کسے که اقرار دارد بظواهر اسلام اگرچه واجب نیست از جمیع عقائد

وهمین ست حق بحت وجزم محققین متوقف اسلام بر معرفت حقائق ودقائق علم کلام که جزء متدبر
در معارف علمیه آنرا نمی تواند فهمید از ابطال باطلات ست شریعت سمحه سهله بیضا که شب او چون
روز باشد ازین خرافات برکران بوده وسلف صالح از دریافت این زیادات وزوائد مای
شکم در عافیت گذشته که بزهد وورع کوش وصدق وصفا . ولکن میفزاے بر مصطفی .
ودیگر توحیدی که کتاب وسنت بدان وارد شده نفی شرک ست بانواعه واخلاص عبادت وربوبیت
والوهیت ست باقسامه از برای او سبحانه وهمواره انبیاء علیهم السلام بابطال توحید فلاسفه وجهمیه
وقدریه واتحادیه پرداخته اند وعقل ونقل هردو دال ست بر بطلان آن کل ما خطر ببالك
فالله تعالی سوی ذلك توحیدی بهتر از توحید قرآن وتجریدی اکمل تر از تجرید سنت سید الانس
وجان در میان نیست لیس وراء عبادان قریة ولا عطر بعد عروس ودیگر داعی بسوی تفرق
در دین وباعث بر اختلاف اعظم در مسلمین وموجب تباین در شرع مبین همین دخول رای ست
در شریعت حقه پس پس اورند مردم پیش از ظهور این آراء فی الجمله باهم متفق بودند وهمگنان را عمل
بر نصوص کتاب وسنت وادله قرآن وحدیث بود وقتی که فنون راے ظاهر شد مردم فرق متفرقه
واحزاب متحزبه گردیدند الا من عصمه الله تعالی واین داء عضال در اسلام از اهل کتاب خزیده
موسی علیه السلام توریت را تفسیر کرد ونامش مشنا نهاد واین تفسیر مرفوع بود دو کس از یهود پیدا آمدند
آرا خود در مشنا آمیختند وکم وبیش نمودند ونسخها از ان شهرت گرفت آن یکی تلمود نام دارد
اختلاف در دین یهود وتفرق در شریعت موسوی از همین جاے پیدا شد اهل مشنا بمنزله تبعان اند
در ملت اسلام وتلمودیان بمثابه مقلدان اندرین دین مبین که رق الزجاج ورقت الخمر .
فتشابها فتشاکل الامر . فکانما قدح ولا ماء وکانما ماء ولا قدح . ودیگر هر فرقه
از مبتدعه معتقد آنست که وی بر حق ست ومخالف او بر باطل وخود را تابع نامه آسمانی وپیرو رسول ربانی
می پندارد ولکن فرقه ناجیه همانست که باشے بر کتاب وسنت ومقتدی سلف است ستلیس پس
چه میزان اعتدال سنت وبدعت وحق وباطل وصواب وخطا همین قرآن کریم ودواوین حدیث بقیست

لا ثالث لها هرچه درین ترازو سره آمد سره ست وهرچه ناسره آمد ناسره است این معیار از برای
دریافت نیک وبد وصحیح وغلط جملهٔ احکام ظاهر وباطن کافی ووافی وشافی ست وما انا علیه و
اصحابی بدان منادی ست کیش بدعت شده تا شیوهٔ یاران نواب بغیر سنت نبود چارهٔ بیماری
دل **دیگر** محبت عز وجل از اعظم فرائض ست بر عباد آیات واحادیث بسیار بران دلالت دارد
وآثار این محبت ایثار کتاب اوست بر جمله کتب بعده محبت پیغمبر ست صلعم وآن نیز فرض ست
برامت وآثار این محبت تقدیم اتباع اوست بر تقلیدات همگنان بعده محبت عباد صلحا ست
از اهل حدیث بحسب مراتب قرب وبعد هر یکی از اتباع وابتداع وآثار این محبت اخذ ست بقول
کسیکه سخن او موافق حکم خدا ورسول ست ورد هر حکم که بر خلاف اوست از هر که باشد وهر کجا که باشد
ست دعوا کل قول عند قول محمد فما آمن في دينه كمخاطر **دیگر** دعای او تعالی نوعی
از انواع عبادت ست بدلالت کتاب وسنت پس داعی غیر الله وطالب امری ازان امور که
بدست قدرت او تعالی ست عابد غیر الله ست وبعثت انبیاء ورسل از برای همین اخلاص توحید و
افراد او سبحانه بعبادت بوده نه از برای کار دیگر ودر سورهٔ فاتحه هی دلیل ست برین اخلاص و
افراد ولهذا خواندن آن در هر رکعت نماز خواه تنها گزارد یا در پس امام فرض ست تا تنبیه باشد بر
تجرید عبادت از برای او سبحانه واستعانت از وی **دیگر** رد شرک وبدعت واثبات توحید ورسالت
نه خاص بدعوت نجدیه ست بلکه همواره اهل علم در هر زمان ومکان ارشاد عباد بسوی اخلاص در
دین وتنفیر آنها از وقوع در انواع شرک نموده اند وقرآن از برای همین کار آمده ورسل بنا برین
مقصود مبعوث گشته وهر مولود بر فطرت اسلام پیدا شده پس تسمیهٔ هر موحد متبع بالقاب مستحدثه مثل
نجدی ووهابی ابعد اقوال ست از مقتضای عقل ونقل **دیگر** تقلید اموات مردم را گور پرست
وپیر پرست ساخته است وبسبب انواع کفریات وضلالات گشته وتفرقهٔ عظیم در جماعت مسلمین
انداخته اگر همگنان قصر بر تمسک بحبل متین کتاب وسنت مطهرهٔ جناب رسالت مآب می کردند این
فتور وقصور صورت نمیگرفت ولو شاء لهداکم اجمعین ولکن المهدی من هداه الله

دیگر چنانکه توحید غیر مسلمانان چند گونه است و همه باطل همچنان شرک مشرکان نوعها دارد گاهی
شرک در ذات کنند و گاهی در صفات و گاهی در عبادات تعطیل اسماء و صفات از اقبح
انواع شرک است فرعون در همین عقیده گرفتار بود و جهمیه آمدند و دست بدامن او زدند الکفر ملة
واحدة و غالب متکلمین اسلام بدولت ایشان جادهٔ تاویل سپردند و تفویض را که منهاج سلف است
برکران گذاشتند و شد آنچه شد و این همه ضلالت بالای ضلالت و بدعت بر بدعت است دیگر
علم بسط و تکسیر و علم اوفاق و استخراج اسماء ملائکه علویه و سفلیه از ان حادث است در دین دلیلی از
کتاب و سنت یا از افعال یا اقوال سلف امت بر ان معلوم نیست بلکه مظنون آنست که این نوع
سحر ماخوذ از یهود باشد که اوفاق را معلق به تبرکات می کردند و آنرا در الواح نحاس و زر و سیم و رق
و پوست آهوی نوشتند و به مسک و زعفران و خون مرغ و نحو آن مداد این رقم ساختند و استعمال
بخورات نمودند و نقشهای نگاشتند و این همه مخالفت بین دارد با خلاص عبادت و موافق است
بطریقه سحریه هفتاد هزار کس که بی حساب بجنت روند همان اند که ارتقاء و استرقا نمیکنند و اکتوا نمی نمایند
دیگر درجه اعلی و ارفع عدم استرقاء و ارتقاست و کسان این منزلت بی حساب بجنت در آیند و عدد
ایشان هفتاد هزار است با هر یکی الف هفتاد هزار دیگر باشند و رقیهٔ صحیحه آن رقی است با آیات
و احادیث و آنچه در زبان عربی باشد و مفهوم گردد و مشتمل بر کلام الفاظ و معنی شرکیه نبود و ماورای آن
همه در خور دکالای بدبریش خاوند است ما آتانی الله خیر مما آتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون
دیگر احادیث وارده در ثبوت تعدوی در بعض اشیاء با وجود امر بفرار از مجذوم و نزد آن مجموع مخصص است
بعموم حدیث لا عدوی و لا طیرة یعنی آن ای لا عدوی الا فی هذه الاشیاء و در اصول مقرر
شده که عام را بنا کنند بر خاص نزد جهل تاریخ دیگر وجود جن و شیاطین ثابت است بنصوص کثیره
جلیه از قرآن و حدیث و جاحد آن جاحد اسلام است بلکه در انسان هم شیاطین اند و با وجود این ملاحدهٔ
دهریه و نیچریه که در مردم نمودار اند انکار از وجود شیاطین یعنی چه دیگر اختلاف در دین و تفرق بر
مذاهب مذموم است بر لسان شارع هفتاد و دو ملت از همین جا ناشی شده و نجات در فرقهٔ واحده

بهمین جهت منحصر گردیده قرآن کریم مملوست بذم اختلاف و تفرق و همچنین حدیث شریف و آن احادیث
بحد تواتر رسیده و حدیث اختلاف امتی رحمة لا اصل له ست نزد اکابر محدثین و اگر ثابت
هم شود مفید اهل بدعت و تقلید نیست بلکه حجت ست بر ایشان **دیگر** خلود اهل نار در نار بمعنی دوام
بلا انقطاع ست نه بمعنی مکث طویل چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رح و شیخ اکبر ابن عربی فهمیده اند و
ظواهر قرآن و حدیث مخالف تجویز ایشانست **دیگر** هجرت از ظلم و کفر واجب ست در هر زمان و
مکان اگر امن بدست آید مامن آنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع بلا نکیر علی رؤس الاشهاد کنند و با وے
تعرض نرود یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون و درین باب چند حدیث
آمده و مستضعف معذورست و همچنین تا در غیر واحد یأمن انشاء الله تعالی **دیگر** قرآن بسنت و سنت
بقرآن منسوخ میشود و دلائلش در اصول فقه مذکورست و در غیر موضع از کتاب و سنت این معامله
رو داده **دیگر** در تصانیف امام غزالی رح لا سیما احیاء علوم الدین چهار مادهٔ فاسد ست مادهٔ فلسفیه
و مادهٔ کلامیه و مادهٔ ترهات صوفیه و مادهٔ احادیث موضوعه اگر کتاب را ازین چهار پاک نمایند
صحیفهٔ نافعه باقی می ماند و با اصلاح اصل کثیر فساد قلیل فرع مغتفرست انشاء الله تعالی بعض اعلام اسلام
باصلاح و تجرید این کتاب ازین مواد فاسده پرداخته اند و لله الحمد **دیگر** احادیث وارده در ذم
سحر و قتل ساحر عام و مطلق واقع شده نه مقید و نه مختص بنوعی از انواع آن و مفهومش آنست که حکم
جمله سحرها علی اختلاف الانواع یکیست اما اهل علم دران تفصیلها کرده اند بس اعمال و تعلم سحر
هر دو حرام ست مطلقا گو بعض انواعش اخف باشد از بعض در اثم و آثم **دیگر** تعلم علم نجوم و کلام
مصطلح حرام ست بر اهل اسلام اگرچه از برای معرفت اوقات صلوة و حساب شهور و سنوات و دریافت ذات و صفات رب الارض
و السموات چرا نباشد ستارها زینت آسمان دنیاست و آله رجم شیاطین و علامات طرق و هر چه غیر این فوائد از مضار
و منافع گویند و ثابت نمایند بمجرد الجهل باطلات ست دلیلی قاطع و برهانی ساطع بران دلالت نمیکند
سه تو بر اوج فلک چه دانی چیست ٭ چون ندانی که در سرای تو کیست **دیگر** حدیث خلق
آدم علی صورته معانی بسیار دارد تا آنکه بده معنی رسانیده اند الصق بسباق و سیاق حدیث

ستّی واحد ست یعنی آفرینش در طول قامت بمقدار شصت گز شده شل دیگر سنِّ آدم که اول طفل میشوند باز شاب باز شیخ و همین را علامهٔ شوکانی شرح ترجیح داده و حدیث دیگر مؤید اوست
دیگر معنی حدیث من مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة آنست که اگر یکی باوجود امام بی بیعت او بمیرد مردن او همچو مرگ جاهلیت باشد چه ترک بیعت او نوعی از بغی ست و بغی بر امام حرام و کبیره و هم در آن مفارقت جماعهٔ اهل اسلام ست و این یکی از موجبات جاهلیت باشد واگر امام وقت موجود نیست امید ست که مصداق این خبر نبود و لکن نصب امام بر امت واجب ست سمعًا و ترک آن ترک واجب و اما تعدد ائمه در اقطار متباعده صحیح و اطاعت اهل هر قطر از برای امام قطر خود ثابت و قتل یکی در قطر دیگری بغی منهی عنه دیگر خواندن قنوت و جز آن از ادعیه برای رفع طاعون و وبا جائز ست زیرا که قنوت از برای نوازل آمده و وبا اعظم نوازل ست و حقیقت طاعون در شرع وخز جن و رجز و عذاب و دعوت نبی ست نه فساد آب و هوا دیگر خفیه را که در مرجیه شمرده اند این ارجا اگر باین معنی ست که عمل داخل در ایمان نیست مگر ثواب و عقاب بران مترتب میشود پس بعض سلف نیز برین عقیده گذشته اند و اگر باین معنی ست که هیچ معصیت او را ضرر نمیکند پس کفر صریح و مذهب قدریه ست دیگر جان و مال کافر غیر مستامن در دار الاسلام معصوم ست بنا بر تقا بر امان اول و بودن در حکم اهل ذمه ورنه در دار الحرب عصمت آن نیست دیگر رای در شریعت تحریف ست و در قضا کار ست و همین ست معنی قول بعض اهل علم که تغیر در فتوی بحسب ازمنه و امکنه و احوال باشد و کیف که مصالح دیگر ست و شرائع دیگر و هر یکی را ادله و تفاصیل ست که در محل بالغه جز آن مذکور شده دیگر احادیث در بارهٔ کفارهٔ ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بمحن و اصطبار بران بسیار آمده و هر فساد که اجر بر ابتلا و بر صبر می کند و خدا با صابران ست و صابران را اجر بحساب دهند تا آنکه اگر خاری بخلد خالی از نفع اخروی نیست و اشد مردم در بلا و اصبر خلق بر محن حضرات رسل اند فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل اللهم وفقنا دیگر صفق بایدی و رقص بارجل و صعود و تجه و تمدد و تقلص و رفع و خفض همراه ذکر خدا بلسان و تواجد بر سماع صوت حسن و بر نشید جز در مرد بدعت سیئه

وجز آن شنیده از جالبات سخط الهی ست مستحب از برای این کار نیست حیف ست که بعضی ازین انواع
در مسجد حرام و مسجد نبی علیه السلام می کنند و احدی تعرض نمی کند **دیگر** شفاعت سید الشفعا صلعم
روز قیامت از برای اهل کبائر از امت اسلام ثابت ست بادلهٔ صحیحهٔ متواتره باذن و تحدید و انکارش
انکار ضروریهٔ دین باشد ولکن هیچ کسی نداند که وی بالخصوص بر ایمان بمیرد و درخور شفاعت
گردد و لا یشفعون الا لمن ارتضی و ارتضا امر مبهم ست و اثر شفاعت حطّ عقوبت وزرست
در حق گناهگاران و رفع منزلت ست در حق نیکوکاران و شفاعت را مواطن باشد و از برای
جلب او اسباب ست اعظم آنها اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جلی و اقسام
بدع در دین و ماندن میان خوف و رجا ست و جز انبیا قرآن و حجر اسود و شهدا و علما و صلحا
هم شفاعت یکدیگر کنند مگر بعد از اذن و حال اذن معلوم نیست ع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد
دیگر خلق افعال و حسن و قبح و خیر و شر همه با بداع الهی ست اختیار عبد را دران دخل نیست و
عقل کلیل ست در دریافت آن و صفات خدا بر ظاهر خود ست و تاویل آن صرف بی موجب و انکار
صفات تعطیل و معطل عابد عدم ست و مؤول عابد صنم و مشبه صاحب تجسیم ست و معترف بظاهر صاحب
قلب سلیم ست ه وهذا الحق لیس به خفاء + فدعنی من بنیات الطریق **دیگر** در صبر و حلم
باعتبار لغت عموم و خصوص من وجه ست و باعتبار تعریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و این هر دو
صفت معدود ست در خصال خیر و شمائل فاضله و بران ترتب اجر غیر ممنون و محبوبیت خدا ست
و صبر در جزا و اجر و ثواب اعظم ست از حلم **دیگر** ادلهٔ استنجا در استنجا مطلق ست نه مقید بفرج
اعلی و اسفل بلکه شامل هر دو باشد و دلیلی تخصیصش باسفل معلوم نیست گو بحجر ذکر و تطهیر آب
در فرج اعلی کافی باشد **دیگر** میان حدیث نهی انتفاع از میته باهاب و عصب و حدیث انما حرم
من المیتة اکلها تعارض نیست چه ثانی عام ست و اول خاص و الحاق غیر میته بمیته چیزی نیست
و نه دلیلی بر نجاست میته جز خوک موجود پس اکل و بیع میته حرام ست بدون فرق میان جمیع اجزا
تا اهاب و عصب که مخصوص ست ازین عام **دیگر** حبوب و غلات که نزد دوس دران بول و روث

می افتد نجس نیست چه اصل در هر شی طهارت ست و استصحاب این اصل واجب تا آنکه ناقلی بیاید
و نقل کند و معهذا کشتکاران زرع و خرمن را تا امکان از بول و روث نگاهبانی نمی کنند
دوس و دواب غیر ماکول اللحم محکوم بالطهارة ست و قول بخلاف آن وسواس **دیگر** لحم و دم اسپ
حلال و پاک ست و همچنین خون آدمی و دلیل بر ذمه مدعی تحریم و نجاست او ست و لا دلیل
و ما را قیام بمقام منع کافی ست و دم مسفوح حرام ست بنص قرآن نه نجس **دیگر** کذب و نمیمه و دیگر معاصی
ناقض وضو نیست و اخباری که در باره نقض آمده همه ساقط از لیاقت احتجاج ست **دیگر**
واجب در وضو غسل قدمین ست نه مسح و وجوب این غسل بحدیث صحیح و فعل رسالت صلعم ثابت
شده و قد جاءنا به من جاءنا بالقرآن و اثبات غسل بکتاب و انکار ثبوت مسح ازان مبنی بر
تعصبات و حمایات مذاهب ست بلکه آنچه ثابت ست هر دو قراءت نصب و جر ست والله اعلم
دیگر مطلق مرض بنا بر حرج گو ضرر نکند و قدرت بر وضو بلا توهم زیادت مرض مفید تیمم نیست
آری اگر گزند میرساند گو آب موجود ست تیمم در مرض جائز باشد **دیگر** دائم الحدث نماز در جماعت
گزارد گو حدث میکرده باشد و پیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل ست بلکه حدث دائم در حکم
طهارت کامل ست نه طهارت ناقص **دیگر** ترک اکل و شرب اشیاء حلال بر صاحب حدث بنا بر
زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان و ضرر ابدان باشد چه از اکل مضرات نهی آمده و تحریم
زیادت علت بدون افضا بسوی ضرر بیّن و خوف هلاک محرم حلال نمیتواند شد و همچنین نصی بر حرمت
اکل تراب موجود نیست و منع ازان بنا بر ضرر ست بحسب تجربه اطبا **دیگر** جائز ست امامت
صاحب علت و ذو حدث از برای کامل الطهارة چه جماعت همین سنت مؤکده ست نه فرض ست و
نه شرط صحت نماز پس سلس البول همان بکند که مرد بی علت می کند **دیگر** صاحب حدث مستمر که نماز
در جماعت گزارده نمازش مجزی ست و حکم باعاده او ابتداع محض و شک فاسد و تنطع کاسد ست
لم یأذن به الله ولا رسوله صلعم **دیگر** جنب و حائض قرآن نخوانند و بر منع مس مصحف از برای
غیر طاهر دلیلی بیّن نیست گو احتیاط مستحسن باشد هر چه را دلیل ساخته اند مجروح ست **دیگر** سجده را

مسافرخانه گرفتن وسکن ساختن با کشف عورات وکثرت صیاحات وشغل دیگر مصلین وتلوث مسجد
بآذران وآوساخ این مردم ممنوع ست وابقاء این قسم مردم خواه مسافر باشند یا مقیم دران ناجائز
بلکه تنزیه مساجد علی العموم در کمتر ازین امور آمده تا باین امور در مساجد فاضله چه رسد **دیگر** مصلی را
طهارت جامه واجب ست نه شرط صحت نماز همچنین طهارت مکان وادله وارده درین باب
همین افادهٔ وجوب می فرماید نه جزم بشرطیت اما فقهاء درین باب مسامحت کردند وانچه نهی ثابت
گفت بدان جزم نمودند **دیگر** هرکه نماز در جامه یا در جای غصب کرده نمازش صحیح ست اگرچه
اثم غصب بروی باقیست چه دلیلی بر نفی صحتش در شرع نیامده ولا سبیل الی ما لا دلیل علیه
دیگر نماز در مقبره یا بسوی قبور ممنوع ست بدلالت احادیث صحیحه بدون فرق میان قبر منبوش وغیر
آن ومیان آنکه درانجا فرش گسترده اند یا نه وآن قبر در مسجد ست یا در خانه وغلبهٔ اسم مسجد بران
رافع اسم مقبره از وی نیست چه اسماء را تاثیری در تحویل احکام اسلام نباشد شلا ربا را اگر به نفقه
یا منفعت نامند وباده را اگر کرم ولطف خوانند هرگز حلال نشود وزنا با محارم زنهار موجب سقوط
حد نگردد **دیگر** رفع یدین نزد تکبیر احرام ثابت ست بقول وفعل شارع علیه السلام بلا اختلاف ودر
مواضع دیگر اختلاف کرده اند وحق ثبوت اوست بمعارضه خبر واثر نیست دلیل بر منع یا نسخ
یا ضعف آن بدست مخالف **دیگر** جهر واخفاء بسمله در نماز هر دو ثابت ست بعضی اهل را ترجیح داده اند
وبعض ثانی را وراجح آنست که احیانا چنین کنند واحیانا چنان وجمود بر صورت واحده موجب
اهمال دلیل دیگر ست بلا دلیل **دیگر** موتم در پس امام جز سورهٔ فاتحه قرآن دیگر نخواند قرآن وحدیث
دلیل ست بران فاستمعوا له وانصتوا واذا قرء فانصتوا ولا تفعلوا الا بفاتحة الکتاب وتخفیف
وتطویل در قراءت نماز بحسب ماثور از فعل نبوی ست صلوا کما رأیتمونی اصلی **دیگر** ترتیب سور
واقعه در مصحف بر حسب تقدم وتاخر در نزول نیست که قراءت سوره متاخره در رکعت اول ومتقدم در
رکعت آخر جائز نباشد بلکه ثبوت این قسم قراءت بحدیث صحیح وفعل آن در عهد نبوت بدلیل صحیح بوده و
مخالف درین مسئله از زمرهٔ اهل علم مشهور نیست **دیگر** هرکه نماز فریضه در خانه گزارد باز در مسجد آمده

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافله ست بحکم شارع علیه السلام فانها لکما نافلة اگرچه
احتمال مرجوح دارد که ضمیر راجع بسوی نماز خانگی بود و دیگر حدیث من کان له امام فقراءة الامام
له قراءة ضعیف ست بنا بر تفرد امام ابوحنیفه رح و حسن بن عماره باسناد آن دارقطنی گفته وهما ضعیفان
یعنی فی الحدیث و بر فرض ثبوت هم معارض حدیث قراءت فاتحه خلف الامام نیست که این عام ست و
آن خاص و بناء عام بر خاص ضابطهٔ مقبول و معمول بها ست و دیگر خواندن توجه و استعاذه در پس امام
نزد قراءت او لا باس به ست و نهی صحیحین از قراءت خلف امام متناول آن نیست چه مراد بدان قراءت
قرآن ست و بس و رفع یدین در سجود ثابت نشده و دیگر مجرد سجود بدون نماز یکی عبادت مستقله ست
و بران اجر کثیر مترتب و نصوص این دعوی در کتب سنت معروف ست و حمل بعض آن بر سجود کائن در نماز
یا بر نفس نماز مجاز ست و لابد ست دران از علاقه و قرینه و دلیل و از سجدهٔ بی نماز یکی سجدهٔ تلاوت
دیگر سجدهٔ شکر ست مثلا و کثرت سجود مقرب ست بسوی معبود و موثر ست در استجابت دعا نزد خدا
امام شوکانی در آخر عمر سجده‌ها بسیار طویل می کرد ره و لوان نفسی مثل براها مليکها مضی
عمرها فی سجدة لقلیل و دیگر صلوة بر آنحضرت صلعم در نماز نزد فقها واجب ست و در غیر نماز
غیر واجب ولکن دلالت ادله بر وجوب واضح نیست و ادلهٔ وجوب صلوة بر سامع ذکر شریف جناب نبوت
صلعم مفید مشروعیت او ست در هر حالت از نماز و جز آن و چون صلوة منجمله اذکار ست حدیث
ان فی الصلوة شغلا معارض او نباشد و دلیلی مخصص مصلی از عمومات نیامده و دیگر صلوة ماثوره که
اهل علم بران اتفاق کرده اند همان ست که در احادیث تعلیم مطلقا و تقییدا بنماز بطریق صحیح ثابت
گشته و هرچه ازان اصح ست احق ست با ایثار بر غیر خود و صیغهٔ درود که در نماز می خوانند اصح
صیغ ست و دیگر جمع میان دو نماز بغیر عذر جائز نیست بلکه حرام ست نزد جمهور و هو الحق و ادلهٔ جواز
آن همه مجروح ست و دلیلی روشن بران موجود نیست آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان بسنن رواتب
و عدم اتیان بدان جز وتر و دو رکعت صبح ثابت شده و دیگر رفع الیدین در دعا بعد از مکتوبه چنانکه
ائمهٔ مساجد می کنند بالخصوص وارد نشده لکن عمومات ادله بی شبهه قاضی ست بجواز آن چه رفع یکی از

آداب دعاست تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام رفع نمی فرمود ہمین یک انگشت اشارت میکرد
و دعامی نمود در دعا بعد از مکتوبات ہم وارد شده پس انجاکه وجود دعاست منع رفع یدین را دلیلی
نیست جز عدم نقل و عدم نقل نقل عدم نیست و ترود فقدان مخصصات عمل بر عمومات متعین ست
نزد اہل اصول **دیگر** حدیث ذو الیدین در بارهٔ کلام در نماز و سجدهٔ سهو صحیح معمول بہ ست و دلیل ست
بر آنکه کلام ساہی و جاہل بلکه عامد مبطل نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز ست ورنه در کلام
عامد بسوی فساد رفته اند **دیگر** سجدهٔ سهو در نماز بر ہر زیادت و نقصان بود و در روی ترغیم شیخ
ابی محمد باشد پس ہر چه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواه واجب باشد یا مسنون یا مندوب
اسم نقصان بر ترک آن صادق ست و ہر چه بران بیفزاید بران اسم زیادت راست پس ہر را
سجدهٔ سهو باشد **دیگر** امامت فاسق در نماز جائز ست اگرچه در پس غیر فاسق افضل باشد چه غیبت
و فسق تا صاحب خود را بحد کفر نرسانیده ست از گزاردن نماز در پس او و خوردن ذبیحهٔ او مانع نیست
و اگر موجب بطلان بودی لابد شارع بران متنبه میفرمود و اذ لیس فلیس **دیگر** حدیث من ادرک
رکعة من الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة دلیل ست بر آنکه ہر که رکعتی از نماز در یافت
که دران ام القرآن نخوانده است وی مدرک رکعت نشد چه تمام رکعت ہمان ست که با فاتحه باشد
و مسئله نزد فقها از مضائق افہام و مزالق اقدام ست و ہر طرف جمعی از سلف و خلف شتافته ولکن
حق از ہمه اکبر ست و آن ہمین عدم اعتداد ست برکوع با امام نزد فوت فاتحه شوکانی رح اول قائل
بود بقول فقها و بعده مائل شد بجانب قول بعدم اعتداد و ہفت رساله درین باب رقم زد **دیگر** تفریق
جماعت در مسجد واحد درست نیست و اگر این انفراد و تجمیع در حال قیام جماعت کبری ست خود اشد
منکر و اعظم مبتدع باشد و ہر چہار مصلی در مسجد حرام بدعت شنیعه است شاه عبد العزیز دہلوی رح ہم بدان در
تفسیر خود تفوه فرموده خدا رحمت کند بر کسیکه این تفرقه را تالیف بخشد و این خرق را التیام دہد
دیگر صلوة تحیت نزد در آمدن مسجد پیش از نشستن واجب ست با دلهٔ صحیحه گو بروز جمعه در حالت
خطبهٔ امام باشد و توقی از سه اوقات کراہت نماز نزد دخول مسجد بنا بر توفیق میان این احادیث

مسالک مستحسن ست تا عمل بهر دو دلیل دست بهم دهد اهمال کدام حجت صورت نه بندد **دیگر** نماز جمعه مثل
نمازهای پنجگانه فرض عین ست جز خطبه که روز جمعه مسنون ست نه شرط صحت نماز و این همه قیود و شروط
که فقها از برای این نماز آفریده اند و از شکمهای کلان خود باز زاییده هباء منثور و قول مهجور ست
هرگز دلیلی صحیح از ادلهٔ کتاب و سنت بران دلالت ندارد بلکه رائحهٔ ازان از شریعت حقهٔ اسلام
استشمام نمیتوان کرد و بدو سه کس هم منعقد میشود همچو دیگر نمازها و شهود در خطبهٔ جمعه سنت ست نه واجب
و ادامت بر فعل افادهٔ وجوبش نمی کند غایتش آنکه سنت موکده باشد **دیگر** تحدید مسافت از برای
سفر در شرع نیامده هرچه در لغت و عرف مصداق سفر ست در آنقدر مسافت و مسیرت نماز قصر
می باید گزارد کم باشد یا زیاده و این قصر عزیمت ست نه رخصت و ظاهر ادله عدم فرق ست میان
سفر طاعت و سفر معصیت **دیگر** در تحدید مدت اقامت در سفر که دران قصر نماز ست اقوال سلف
و من بعدهم مختلف آمده راجح آنست که اگر نیت اقامت چهار روز کند نماز را تمام بگزارد و با تردد
تا بست شب قصر نماید **دیگر** مسافر تا تواند اتمام بمقیم نکند زیرا که درین حال از دو خطر نیست یکی خلاف با
ادلهٔ وجوب قصر بدون دلیل دال بران دیگر مخالفت امام که منهی عنه ست و اگر ناگزیر در پس مقیم
افتد باید که در دو رکعت اخیر مقتدی شود نه در دو رکعت نخستین **دیگر** جمع میان دو نماز در
مزدلفه بادلهٔ صحیحه ثابت شده و همچنین جمع تاخیر در سفر باحادیث صحیحین وغیرهما ثابت ست و جمع تقدیم
بادلهٔ حسنه در ماعدای صحیحین بثبوت پیوسته و کذلک جمع از برای مطر و در جمع بغیر مطر و عذر اهل علم
را سخن ست و حق عدم جواز او ست **دیگر** حدیث عدم نماز بر جنازهٔ مدیون منسوخ ست بفعل نماز
بروی نزد فتوح بر آنحضرت صلعم **دیگر** تشییع جنازه به تهلیل بر سبیل غنا و بدعت در زمن نبوت و در سه
قرن خیر بلکه در عصر ما بعد این قرون و ایام سلف صالح بر وجه مرسوم در بعض بلاد معلوم نیست مگر
علامه شوکانی رح در فتح ربانی گفته که دران حرجی نیست بنا بر آنکه ذکر ست و بدعت ست در هر حال باید
فرق میان شخص و شخص و زن و زمن و مکان و مکان و مجرد رفع صوت بران موجب کراهتش
نیست اگرچه خلاف اولی ست انتهی و لکن اولی نزد فقیر قصر ست بر مورد **دیگر** اختلاف کرده اند که

ذکر بجهر روا است یا بهمین اخفا می باید و هر طرف جمعی رفته و سخنی گفته و حق آنست که هر جا که در شرع
ذکر بجهر آمده آنجا جهر کنند و هر جا که بسر آمده آنجا اسرار نماید و بذلک یحصل التوفیق بین الادلة
والخروج من المضائق المضلة و مساجد اولی ست بذکر از مواضع دیگر بلکه بنای مساجد خود از برای
همین اغراض ست و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها و دیگر درس
کتب حدیث در مساجد علی رؤس الاشهاد با وجود اشتمالش بر احادیث صفات جائز ست بمجرد این
وهم که عامهٔ مستمعین آن احادیث صفات مذکوره را بنا بر امرار بر ظاهر حمل بر تشبیهات خواهند نمود
دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درس نمی تواند شد بلکه شهرت آن بفعل نبوی ست و ماذا بعد الحق
الا الضلال و دیگر احتفال بمولد رسالت صلعم بدعت ست و حکم بدعت معلوم و استحسانش از بعض
اهل علم گو بلا تعیین تاریخ و یا د باشد و خالی از منکرات بود بدعت دیگر ست سلف ازین جنس بدع در
گذشته اند و ابتلاء خلف بدان موجب نزول محن و شجن بر اسلام گردیده صفات ثابتهٔ جناب نبوت
و تذکار حالات حضرت رسالت صلعم که در کتب معتمدهٔ حدیث و آیات کتاب مضبوط و وارد ست
از برای درس و تدریس و تعلیم و تبلیغ امت حاضره و آینده چه کمی دارد که شان رفیعش محتاج بمثل این احتفالات
مستحدثه و انعقادات مستهجنه باشد هر که را اشتغال بتصلیه و تسلیم ست وی هزار درجه بر محفل باین
بدعت شرف دارد تا پنج صد سال از هجرت احدی از سلف و خلف صالح این بزم را نمی شناخت
سپس خلف ناخلف بزم برخاستند و با ثبات این بزم بانتحال ادلهٔ مختلقه پرداختند و تضلیل و
تبدیع یکدیگر با خطوات شیطان مقتدا آمدند و انتهی الامر الی ما تری و نعوذ بالله من سوء الفهم
و دیگر اعتقاد نفع و ضرر بقبور و الباس آن و افروختن چراغ بران و طواف نمودن بدان و سجده بردن
بسوی آن همه شرک و معصیت کبری ست در بعضی ازین چیز لعنت آمده و در کفر معتقد سود و
زیان درین احجار و اموات خود شکی نیست اعاذنا الله منه ؎ تا چند گاه ز چوب و گراز
سنگ تراشی ⁂ بگذار خدا اینکه بصد رنگ تراشی ⁂ و دیگر ذبح آنست که نام خدا بر زبان رانند
و خون جانوران روان سازند پس ذبیحهٔ هر مسلم بر هر مذهب که باشد و در هر کدام بدعت که بیفتند چون نام خدا

بروی برده شد حلال ست گو در وقوع تسمیه از مسلم و عدم وقوع آن نزد ذبح التباس بود
عائشه را نزد این التباس امر باعادهٔ تسمیه و اکل ذبیحه فرموده پس تسمیه فرض نیست بر
ذابح نزد ذبح و اعادهٔ آن نزد اکل بر متردد و تا آکل تسمیه گفتن بسم الله سنت و بر تحریم ذبیحهٔ
کافر که انهار دم و ذکر اسم الله کرده دلیلی نیست آری اگر این ذبح وسیله از برای غیر الله است
بی شبهه حرام باشد اگرچه از مسلم چرا نبود و همچنین اشتراط استقبال در ذبح بی دلیل است
دیگر حلت زکوة بر فقیر ست و غنی را در ان حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل
یا پنجاه درهم یا ثمن آن باشد و نزد بعض آنکه کاسب است گو یک درهم ندارد و
نزد بعض آنکه واجد غذا و عشا است و راجح قول ثانی ست پس صدقه گرفتن بر مالک
پنجاه درهم یا قیمت آن حرام ست و اگر یک درهم از پنجاه درهم بکاهد اخذ صدقه روا باشد خواه از
بیت المال بدست آید یا از کدام برادر مسلمان و دیگر اموال منصوبه باقی ست بر ملک اهل او تا بنها
دفع کنند اگر معلوم اند و هر یکی حق خود شناخته باشند و نزد خلط بقدر ملک صحیح خود بگیرد و اگر ملاک معلوم
نیست اگرچه معلوم ست متولی آن قریه یا عالم آنجا بدهد تا در مصالح مسلمین از دنیا و دین صرف
نماید و اگر جهل کلی ست مال خدا است در بیت المال نهند و امام مسلمین یا هر که بجای او ست آنرا در
محاویج ایشان صرف سازد و اگر محاویج نباشند در مصالح غزو بذل نماید و اگر در ان اموال مال زکوة هست
آنرا در مصرف زکوة خرج کند **دیگر** تحریم زکوة بر آل محمد صلعم از قطعیات شریعت ست و منها لف این
حکم آنچه مصالح منسک باشد نیاورده و تعلیل بعدم حصول خمس علیل و بی دلیل ست و تمامی وفا سقط
بودن غنی محلل مصرفیت زکوة از وی نیست بهر حال بر بنا بسته نشد و هر که زکوة بر وی حرام ست او را
استحلال آن بنا بر عقوبت عصیان مزکی روا نیست غرضیکه صرف زکوة مزکی از اهل معاصی بمصارف
شرعیه واجب ست و اخذ آن فلانا سوی غنی ست **دیگر** هاشمی بهاشمی زکوة ندهد و هر که تجویز این
کرده منشأ آن در غور و احتجاج نیاورده و مجرد اقوال علما در اثبات جوازش نزد مستفید بدلیل و تارک
قال و قیل بجوی نمی ارزد و احادیث وارده در عدم حلت زکوة بر آل محمد صلعم شامل ما نحن فیه ست

و دیگر در خضراوات زکوة نیست و ادلهٔ عامهٔ کتاب و سنت مخصص است باداله وارده درین باب و
مانحن فیه است بدان هر چه انتفاع ش و قوت ست براخراج وی از زیر زمین تکلیف مزکی در وجوب
زکوة شرط است پس بر مال طفل یتیم باشد یا غیر آن زکوة نیست تا آنکه جوان شود و نیست زکوة
بر جواهر هر چند هر که باشد و نه بر اموال تجارت مگر اینجا را اشد و حق نقد زکوة ست از عین و اخراج قیمت جز
بعذر روا نباشد و مسئلهٔ زکوة در حلی مختلف فیه است هر جانب جمعی خرامیده و ادلهٔ وجوب متجاذب
گو احتیاط اولی باشد چه در آن مخلص است از مشتبهات و دیگر تحلی برای انان و کودکان بسیم
جائز است و بزر حرام صبی غیر مکلف است و شاب تخاطب بحدیث العبوا بها کیف شئتم و برشیخ
استعمال زر نیز هم در غیر اکل و شرب دلیلی نیامده و نص خاص دلیل حکم عام نمی تواند شد و دیگر حلیه
و استعمال زر حرام است بر مردان کم باشد یا زیاده و تمتیع ایشان از حلیه و استعمال نقره
محتاج دلیل است و دلیل نیست بلکه دلیل قائم است بر خلاف آن و دیگر تداوی با شراب و غیر
خمر حرام است باد که حیرید این ادله عام است خاص بحالتی از حالات نیست و هر که ساختن باده
حرام است و اگر خود خل شود بی علاج حلال باشد و خمر حرام قطعی است با نجس نیست و دار
نزد ما نیز تداوی بمسکرات خواه بعین بود یا تحلیل بخل و کم بود یا بیش و تنها باشد یا آمیخته بغیر
و سکر او بعد از خلط قوی بود یا ضعیف حرام است هیچ وجه جائز نیست و دادن آنکه سری اگر یکبار کام
حرام برهمین محمول است که بعد از انتقال از عین و اثر او هیچ نمانده است استعمالش جائز باشد و خبر
از بلاد کفر مانع استعمالش نبود و اگر آمیزش او بوجهی است که اسم و صفت او باقی است تداوی بدان
جائز نیست و این تفصیل در غیر مسکرات است و با مسکرات خود حرام باشد علی الاطلاق و دیگر صوم
و افطار رمضان برؤیت هلال باشد یا بشهادت عدل واحد یا باکمال عدهٔ شعبان و صوم یوم
عصیان ابو القاسم است مگر آنکه در روز روز رؤیت گفت و دیگر در معنی حدیث الصوم لی و انا
اجزی به پنجاه قول است اقوای آنها شش قول باشد یکی آنکه بجز صوم دیگر عبادات حسنات
مگر صوم که از زمین هم بیشتر است دوم آنکه خصما را اعمال او بگیرند مگر صوم سوم آنکه صوم عبادت خاص است

خیر خدا بدان مستبعد نشده چهارم آنکه صوم صبر ست و صابران را اجر بحساب دهند پنجم آنکه خبر لا رهبانیة
عبادت اصلا اطلاع نیست بهم نمیرسد ششم آنکه در دین رهبانیت نیست دیگر احادیث وارده در فضل
رجب همه منقضب ست اللهم مگر آنکه رجب از شهور حرم ست و آمده که صوم اشهر الحرم و لکن این حدیث
نیز ضعیف ست دیگر شک نیست که اجر طاعت با مشقت بزرگتر از اجر طاعتی ست که در آن تکلیف
نیست یا کمتر ست نصوص کتاب و سنت و قول جابر است لفا صد این مدعا می کند دیگر حج فرض با
ازدیاد قریب در احادیث آمده لکن ابعاد از تناد بحج خود و آنکه حج از طرف اجنبی پس بلا دلیل ست
و هر چه بران از مسئله اجرت و جز آن متفرع نموده اند مجرد قال و قیل ست دیگر زن مفقود را مدتها
ذکر کرده اند که هیچ یکی را از آنها اثارتی از علم نیست و انتهاض حجت بقول احدی از امت گو صحابی
باشد مسلم نه و قیمت نزد اعواز نفقه و مانند آن ثابت و در خصوص فسخ بتضرر و عدم نفقه ادله آمده
و نزد تزویج بدیگری بسوی زوج اول نمی تواند شد بنا بر بطلان نکاح بفسخ و رفتن دیگر زن را
مهر رسد که اگر شوی کابین او نپردازد از وی ممتنع گردد و با وی مباشر نشود چه این مهر ثمن بضع اوست
و استحلال فرجش بهمین صداق بوده احق ما یلزم الوفاء به ما استحللتم به الفروج و حاکم را نمیرسد
که کابین زن از مال شوهر گرفته بسپارد خواه قبول کند یا انکار نماید چه این دین اهم دیون ست نه
همچنین اگر شوی فقیر ست زن می تواند که از وی ممتنع شود تا آنکه اکتساب نموده مهرش بدست او نهد
و تفرقه مهر معجل و مؤجل عرفی بی دلیل ست اعراف مخالفه مناهج شرع بر احدی حجت نیست دیگر در طلاق
یا فسخ بودن خلع اختلاف ست هر طرف را گروهی تمسک کرده تا آنکه علامه شوکانی سیل جرار و غیره
شنافته گاهی فسخ را و گاهی طلاق را ترجیح داده و این اول دلیل ست بر صحت علم و وفور دین
رضی الله عنه ولکن فسخ بودن آن نه طلاق فی الجمله رجحان دارد نسبت بسوی نکاح نزد بعض ارشاد قوی
و نزد بعض ایجابی و ثانی اظهر ست و جهی موجه از سیاق ارشاد در رفع بوجوب نیست دیگر در تقدیر
نفقه واجبه زنان بر شوهران اختلاف کرده اند و تحدید و کم و بیش آن را تحدید و حق آنست که تحدید
درین باب نیامده و آنچه آمده ست همین کفاف ست بقدر عرف و عرف هر دیار جدا است پس نفقه

بقدرت خود و کفایت وی از اقوات عام مواسات نفس کند و مصارف دوا و فواکه و توابل و مثل آن همچو
برگ تنبول و طیب و شانه و کحله و مانند آن مراعات نماید و این مختلف ست باختلاف اشخاص و عادات
و احوال و ازمان و امکنه و عسر و یسر زوج غرضکه واجب بر منفق از برای مستحق النفقه همانقدرست که کافی
باشد او را بمعروف و ناگزیرست صون مال از غیر راشدات بدلیل ولا تؤتوا السفهاء اموالکم و در
زنان هوشمندان کمتر اند و گولان بسیار و خود عقل راشدات ایشان نیمهٔ عقول رجال باشد تا بسفهای
ایشان چه رسد **دیگر** حدیث کیف وقد قیل دلیل ست بر عدم جواز نکاح با زنی که مشهور برضیعهٔ
اوست و شهادت یک زن کافی ست تا بشهرت چه رسد مردم درین باب غفلت و مسامحت را
کار بسته اند و بنا بر عدم مبالات بدان در محرمات شرعیه افتاده **دیگر** زنان در عهد نبوت متبرقعات
و متقنعات و متلفعات بیرون خانها می بر آمدند و بمساجد نماز می کردند و مراد بعدم ابدا زینت که در
قرآن شریف واقع شده مواضع زینت ست و دلیلی بر تعیین جائز و ناجائز از آن قائم نیست و آیت
حجاب خاص در بارهٔ ازواج مطهرات آمده نه در حق زنان امت و قصهٔ فضل و خثعمیه در حجة الوداع در
آخر عهد رسالت واقع شده نه قبل از نزول حجاب و نظر با جنبیه بدون شهوت حرام نیست نزد
بعض صحابه و مواضع زینت نزد ایشان روی زن و هر دو کف دست او ست و جز قبل و دبر دلیلی بر
عدم جواز نظر بعضو دیگر وارد نشده آری امر بغض بصر از یکدیگر آمده ست و نظر بسوی مخطوبه ثابت
شده و بر نظر طبیب و حاکم و شاهد دلالتی در ادله نیست بهتر آنست که زنان را حکم کنند تا مواضع حاجت
را از وی بپوشند **دیگر** امر بوضع جوائح که در بستان یا زرع و نحو آن برسد ثابت ست در حدیث
و شامل هر جائحه باشد و قحط و برد و هر آفت سماوی داخل ست اینجا و عموم جائحات خلافت در آفتی ست که از طرف
آدمی باشد مثل سرقه و افساد زرع و نحو آن و همچنین جائز نیست اخذ زکوة بر زمین غیر مزروع گو
ممکن الزراعه باشد و همچنین بیع وفا و بیع رجا و هر دو را اصلی نیست که در جای خود ذکر یافته فراجع و تامل
منه ما کان جائز و لم یجز **دیگر** بیع اجناس مختلفه چنانکه خواهند بکنند بشرطیکه دست بدست باشد و در
اجناس متفقه ذکر شش چیز آمده پس ربا منحصر باشد در همان اجناس ستّه که زر و سیم و گندم و جو و

خرما و تنباکو ست و قیاس دیگر اشیا بران بی دلیل و الحاق به بو باشد آخر بران مجرد قال و قیل
دیگر بیع وقف نزد مساس حاجت جائز ست بشرطیکه در کار وقف آید و تبیین نقل او از مکانی بمکانی
بنا بر ابقا یا اصلاح دیگر تسویهٔ اولاد در هبه واجب ست نزد مند و سبب او آنچه بران دلالت دارند
و خلاف در ان خلاف امت ست با رسول خدا صلعم و تخصیص بعض و ترک بعض جور و ستم ست دیگر
زعفران و جوز هندی و افیون و نحو آن لاحق ست به مسکرات اگر قول قائل بسکر این چیزها در حالی
از احوال بصحت رسد و اگر مسکر نیست بلکه مفتر ست نیز حرام بود آری نزد فقدان این هر دو وصف حجت
از برای تحریم نیست و تحقیق برگ قات که حجازیان بجای برگ تنبول در هند نوشجان می فرمایند
خوردنش روا ست تفتیری و سکری در ان متحقق نشده و اگر ثابت شود فالحکم الحکم دیگر مشی در
بازار بدون ازاری که ساتر شرمگاه بود بی شبهه حرام ست و انکارش بر هر مسلمان واجب گدایان
این کار بسیار می کنند خذ و اذینتکم امر ست بلباس و در ستر عورت مبالغه آمده تا آنکه تنها هم برهنه
نشینند الله احق ان یستحیی منه دیگر در نهی از حلق تمام راس دلیلی نیامده اگر چه خلاف سنت
و از سیما خوارج ست و جز نسک وقوع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر بالقای
شعر فرموده و مراد بدان شعر راس ست نه شعر ریش اگر چه در کفر روییده ست و حدیث وارد در
حلق راس ضعیف ست دیگر در اکرام حبوب ماکوله دلیلی صریح نیامده احادیث نهی استنجا از طعام
و نحو آن اشارت می کند بسوی تحفظ از اهانت غله و حدیث اکرموا الخبز لا اصل له ست و گاه استنفا
حرمت اطعام از حدیث لعق اصابع می کنند اگر چه فی الجمله بعدی دارد و در نهی از ترک لقمه با شیطان
شیطان تعلیل ست از برای تشریف و اکرام لقمهٔ ساقطه از دست انسان دیگر تنحی در مجالس از برای
اهل فضل جائز ست بدلیل فافسحوا یفسح الله لکم و اما قیام پس بنا بر محبت و سرور ثابت چنانکه
با فاطمه علیها السلام میکرد و اما بنا بر مجرد تعظیم پس مفهوم احادیث عدم جواز اوست و بعض اهل علم آن را
و از آداب حسنه ساخته اند امام شوکانی رحمه الله تعالی از قیام برای مجرد تعظیم مطلقا منع نموده و هو الحق
ان شاء الله تعالی دیگر بوسیدن دست و پا و تن و میان هر دو چشم بر وجوه وارده در احادیث جائز ست

وقیاس بران خوب نیست بلکه خوف آنست که در بدعت افتد و دیگر در اعراف متعارفه واقعه
در اعراس وختان و قدوم آئب از سفر حج وغیره واجتماع اهل بیت در مسجد یا مسکن قول فصل
آن نست که اگر این اجتماعات خالی از منکرات شرعیه است جائز واگر مشتمل ست بران ناجائز مثل
تغنی باصوات مطربه یا مزامیر وحضور باده وادارت آن ودر هر چه اشتباه رود واستبراء از آن واجب
و دیگر تصویر جاندار کشیدن سخت حرام ست بهر نهج که باشد ادله صحیحه کثیره طیبه در آن بتحریمش وارد
شده ونهی از تصویر کشی مختص ست بحیوانات وحکم تصویر امحاء اوست اگرچه صورت پیغمبر یا صلحاء یا دیگر
انبیاء بچرا نباشد وقرام عائشه دلیل بر تجویز صور نیست بلکه تصویر بر مصور حرام ست بهر حال وهر که
آنرا فراش کرد وی گویا انکار بر منکر کرد وباستهانت وی پرداخت و دیگر آنکه گفته اند که تحریم مطلق
سماع باجماع ست این قول صحیح نیست بلکه دلیل بر خلاف آن قائم ست واخبار وآثار بسیار
در جوازش وارد شده ودر حرمت معازف وآلات لهو ولعب خود سخنی نیست معهذا اتقی کسی ست
که اوقات خود صرف این کار نمی کند ونه انکار می کند خصوصا درین زمن سیئات سماع سلف
مشتمل بر ابیات ذکر حرب وضرب ومدح صفات جود وکرم وشجاعت وضیافت بود وتشبیب
بذکر دیار ومواضع ووصف انواع نعم می کردند قصائد سبعه معلقه ونحو آن غالبا همین حالت دارد
وامروز اشتغالش بر ذکر قد وخد ودلال وجمال وهجر ووصال وضم ورشف بلکه تهتک و
کشف ومعاقرت عقار وخلع عذار ووقار باشد فاین هذا من ذاك و دیگر پوشیدن جامه
سرخ بحت مردان را حرام نیست حله حمرا از همین جنس بود نه مخطط چنانکه ابن قیم برین گمان برده بلکه
هیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا پخته وزنان را همه الوان درست ست واستعمال صفرت
خود از فعل نبوت ثابت شده آری هر سرخ که از عصفر باشد حرام ست بر مردان و دیگر هر حیله که بحرام
رساند خواه آن را در بیع وشرا اتخاذ شند یا در غیر آن حرام ست مگر حیله که شرع بدان وارد شده
مثل ضرب بالعثکال غرضکه حیلها مقصور ست بر مورد وقیاس بران جائز نیست تساهلت مردم در
حیل کار تا آنجا رسانیده که نیمه شریعت در فقه رای حیل گردیده ونعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله

دیگر ہنڈوی حرام نیست چہ زر زائد در ربا بر اجرت ابلاغ ست نہ بر عین نقد واحتیال در جوازش
غیر ضرور خصوصا درین عموم بلوی وکراہت ہنڈوی ہمین جہت ست کہ منفعتی باین قرض می کشد
یعنی ایمنی از خطر راہ و نزد اشتراط این منفعت شبہ ربا ست پس چرا شرط بکند دیگر ربا خواہ جلی باشد
یا خفی محاربہ است با خدا و رسول و تحریم ربای فضل از روادی سد ذرائع باشد در بیع حلیہ بنقد زائد
ربا نیست بلکہ عمالۃ العامل ست بر عمل او دیگر ہرچہ دران ورثہ را ضرر ست حیلہ باشد یا تعلیق یا وصیت
یا وقف باطل ست شرعا بادلہ خاص وعام و نیست وصیت از برای وارث بعد از نزول فرائض
شرعیہ و در مسئلہ عول دو قول ست شوکانی رح بسوی ہر دو رفتہ لکن آخر میل بجانب ثبوت
عول نمودہ دیگر جہاد را شرطہاست اگر دست بہم داد جہاد ست ورنہ فتنہ باشد وجہاد فرض کفایت
بر اہل اسلام و بعد از اذن مادر و پدر باشد با اخلاص نیت در اعلاء کلمۂ خدا و از کشتن زنان و
کودکان و شیخ فانی و امثال ایشان نہی آمدہ و پیش از جہاد دعوت بسوی یکے از سہ خصال
لازم ست و آن قبول اسلام ست یا جزیہ یا سیف دیگر رضاعی کہ اقتضاء تحریم می کند پنج رضعہ ست
نہ کمتر از ان و مدت رضاع دو سال ست پس بس و در ثبوت آن سخن زنی واحد بس می کند کیف
وقد قیل دیگر آیات واردہ در زیادت و نقصان عمر متعارض یکدیگر نیست ہر یکے را محمل جداست
واز اسباب درازی عمر ست صلۂ رحم و قضا دو گونہ باشد معلق و مبرم دیگر اتصاف بایمان
در حالت تلبس بشرک ثابت ست لقولہ تعالی وما یؤمن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون واین
دلیل ست بر اجتماع شرک با ایمان و شرک اکبر کبائر ست و غیر مغفور پس در اہل شرک می توان گفت کہ
ما یؤمن اکثرہم بان اللہ ہو الخالق الرازق الا وہو مشرک باللہ بما یعبدہ من الاصنام وغیرہا
واہل تفسیر را در آیۂ مذکورہ دوازدہ تاویل ست اینکہ نوشتیم ارجح اقوال ست واللہ اعلم دیگر ہفت طبقہ
بودن زمین مسلم ست بنص کتاب و سنت و آنکہ در ہر طبقہ ازین طبقات آدم و نوح ہم اند مثل این طبقہ
ظاہرہ پس جز اثر ابن عباس کہ متردد ست میان صحت و ضعف اسناد و متن دلیلی دیگر بران موجود
نیست و اثر صحابہ در اثبات ہمچو اعیان اثرے ندارد تا آنکہ مرفوعی صحیح بیاید و رفع اشتباہ فرماید خوش

در امثال این مسائل از باب علم لا ینفع وجهل لا یضر باشد **دیگر** حلال بین ست وحرام بین ومیان هردو
مشتبهات ست ودر تعیین مراد بمشتبهات اقوال اهل علم مختلف آمده واحسن بیان درین باب
تقریریست که در دلیل الطالب مرقوم ست مقام متسع ذکر آن نیست فراجعه **دیگر** امت مرحومهٔ اسلام
را حدیث نفس مغفور ست تا وقتیکه از زبان خبر آورده وبموجب آن کار نکرده است هر حدیثیکه باشد
وخواه مستقر شود در نفس یا زود بگذرد وخواه کوتاه بود یا دراز وخواه دیر ماند یا شتاب رود وخواه موثر
آن بر نفس سریع باشد یا بتراخی غرضکه این همه احادیث باقسامها واختلاف انواعها معفو ست و
تفاصیلی که درین باب کرده اند دلیلی مساعدت آن نمی کند **دیگر** بنای اسلام بر پنج چیز بود ودینی هر یکی
ازینها ستون دین ست وتا همه را فراهم نیابد اسلام ناتمام ست پس اتیان بهر واحد بر وجه مجزی
بدون اختلال در صورت واجبهٔ شرعیه لازم ست وهر که کرد وناقص کرد وی گویا آن را نکرد واگر جاهل ست
از وجوب اتیانش بران وجه ونمی داند که آموختنش لازم ست امید ست که معذور باشد ورنه تارک
نماز عمدا ومصلی بنقصان ارکان ونحو آن در حقیقت کافر غیر آتی بما مور به ست والله اعلم **دیگر** تفسیر
نبوی از برای آیات واحادیث صفات نیامده ——— قبض ارض وسما بیان
سبابه وابهام وکشف ساق روز حشر وقول جهنم هل من مزید ونحو آن همه حقیقت ست مجاز نیست
سلف درین باب جادهٔ ایمان بما ورد بالتفویض سپرده اند وخلف تبع ایشان دروازهٔ تاویل کشاده
وحق همانست که سلف بران گذشته اند ودلیلی بر وجوب تاویل نیامده واگر نیک بشگافی دریابی که تاویل
نوعی از تکذیب ست هر که مارا تنزیه باری تعالی از مشتبهات این صفات را بما ظاهرها ساخته تشبیه کار
سفها ست وتعطیل حرفهٔ اهل رای واقرار بایمان وامرار آن بر صورت مرویه وارده طریقهٔ اهل ایمان ست
وهمه صفات را درین باب حکم واحد ست **دیگر** مسلمانان که درین دیار سکونت دارند در امان هستند و
کفار متعرض جان ومال آنها نیستند حکم مستامن دارند آنها را گرفتن مال شان بی رضای شان
بغصب یا سرقه یا مثل آن جائز نیست که ستم وغدر ست چون آنها متعرض جان ومال ما نیستند
فنحن احق بمکارم الاخلاق منهم لکن دیگر مسلمانان که از دیار تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار

بی عقد امان آمده مال شان بغصب یا سرقه ببرند آنها را گرفتن مضائقه ندارد و جائز ست ازینجا باید دریافت
که اگر مسلمانی بطریق قرض از کافرے چیزے بگیرد بروی ادای قرض واجب ست تا غدر لازم نیاید
واگر قصد ادای قرض دارد لکن او را میسر نشد و مجرد معذور ست آثم نشود و این حیله از برای گرفتن
قرض سودی از کفار این دیار می تواند شد لکن ارتکاب آن از تقوی بعید ست والله اعلم و دیگر ذکر
لفظ مفرد جلاله چنانکه بعض فقرا می کنند سنت صحیحه بیان وارد نگشته بلکه نقل و عقل دال ست بر خلاف
آن بنابر عدم افادهٔ کلام و ذکر الهی بر وجهی باید که جناب نبوت صلعم تعلیمش بامت فرموده و بصحابهٔ شان
که نشانش داده و آن کلمهٔ طیبه لا اله الا الله ست و آمده که این کلمه افضل کلام ست بعد از قرآن پس
سنت گذاشتن و دست ببدعت زدن یعنی چه و چون الله الله گفتن با تو نیست هو هو و حق حق و
نحو آن سرودن چه قسم جائز میتواند شد ذکر بدون جملهٔ مفیده مهمل باشد و دیگر رموز نوشتن از برای
درود شریف و جز آن بدون تحریر تمام لفظ و جملهٔ عبارت اصطلاح جمعی از اهل علم ست سلفا و خلفا
ولا مضایقة فی الاصطلاح همواره در خطوط و رسوم این چنین کرده اند و مقصود بدان قصر طول امل ست
پس بس غایت آنکه نزد مرور و عبور بران آنچه در خور تکلم ست بران تفوه فرماید مثلا نزد رمز
صلعم و رح و رض و نحو آن صلی الله علیه و آله وسلم و رحمه الله و رضی الله عنه بگوید مانعی ازین تلفظ
در میان نیست و لکن مع ذلک بر کراهت رمز و ابتداع قصر با وجود حصول فهم مراد وارد شده و خود امثال
این کنایات در سنت صحیحه ثابت ست و دیگر ستودن زنده تقریظ ست و ستایش مرده تابین اگر این
مدح راست ست جائز باشد بهر وجه که بود خواه بلسان یا به بنان چنانکه در اواخر کتب می کنند و اگر
ناراست و در تایید خلاف سنت ست منهی عنه ست و صوبه بسیار دارد که از رجوع بماخذ این مختصر ظاهر
میشود و درین عصر اگر این رسم را یکی از پا بیندازد مرحوم باشد انشاء الله تعالی زیرا که جلب مفاسد
بسیار در دین و دنیا می کند اللهم غفرا و دیگر سرقات شعریه در حقیقت همان ست که بقصد و عمد بود
و هر چه توارد گشته و مضمون یکی همسایهٔ مضمون دیگرے واقع شده اسم سرقه بران صادق نیست و
هیچ سخندان ازین توارد محفوظ نمانده ست الا من عصمه الله بلکه ما برده عاشر کامل را بنا بر کثرت حفظ

وتداول مبانی و معانی این حالت بیشتر دامنگیر میشود و قاصر و ناقص را کثر دست بهم می دهد و همین است حال سرقات کلامیه و در هر دو صور محموده و مذمومه موجود ست و ماخذ این نامه کفیل بیان اوست و سخن خواه نظم باشد یا نثر ملک صاحب سخن ست مثل دیگر اموال او و معصوم ست بعصمت اسلام دیگری را نمی رسد که دست تعدی دران بی طیبت نفس سخنور دراز کند آری سخنور مختار ست بهر که خواهد هبه نماید و عطا کند بانعی ازان در نقل و عقل نیست **دیگر** اقاصیص اولین و آخرین از انبیاء و رسل و اعدا این حضرات که در قرآن مجید و فرقان حمید وارد شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خدا ست و معنی معنی آنان نه آنکه مبانی و معانی هر دو بعینه از قائل وست بلکه نظم قرآنی مجرد حکایت آن معانی در پیرایهٔ کلمات ربانی ست فارتفع الاشکال وصفا مطلع الهلال **دیگر** در حدیث رفع خطا و نسیان از امت اسلام مقال طویل ست اما جمع طرق و روایاتش قاضی ست بآنکه حسن لغیره باشد و این قسم حدیث حجت ست در باب فیه پس مدلولش صحیح و ثابت ست و این هر دو امر با اکراه مگر از این امت مرفوع باشد ان شاء الله تعالی **دیگر** در مقر ارواح بعد از موت هشت مذهب ست ارجح آنست که جانهای مومنان در علیین ست و جانهای کافران در سجین و مواضع دیگر محتمل و شیاطین مسلط بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که اخوان ایشان از شیاطین می مانند میبوده باشند اما دلیلی برین حکم در مرفوعی نیامده ست **دیگر** اسلام انقیاد ظاهر را گویند و ایمان اذعان باطن را و احسان تزکیهٔ دل و تصفیهٔ اندرون را اول را شریعت دانند و ثانی را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصوف و معرفت و حقیقت خوانند و کیل سلت صحیحه بر هر سه قائم ست و محصول و مدلول هر واحد معلوم پس هر چه ازانها موافق ظاهر کتاب و سنت ست آنرا بدندان باید گرفت و هر چه فهم آن بدلالتی از هر سه دلالت مطابقت و تضمن و التزام یا دلالة النص و اشارة النص و حجة ماثور و مقبول از سلف صالح نیست تقاعد ازان بهتر ست از انتهاض برای آن و کیف که معیار جمله ظاهر و باطن ادلهٔ سنت و نصوص کتاب ست و بس پس هر چه درین هر دو میزان سره آمد سره ست و هر چه کاسد نمود کاسد ست و اهل احسان در مرتبهٔ اعلی دارند از اهل ایمان و اسلام بنا بر آنکه جامع هر سه صفت

بوده اند وصدور کرامات از ایشان منصوص حدیث وقرآن ست اما در اختیار ایشان نیست وکشف این
جماعه والهام این عصابه ومنامات ایشان حجت شرعی نبود ٭ دیگر مال مکتسب بدریوزه بطانفهای اخبار
حرام ست واخبار نگار را اکل بباطل ووجوه این حرمت وبطلان در ماخذ این مختصر مذکور فراجعه بلکه اگر
پرچه اخبار سراپا راست گفتار باشد تاهم خالی از کراهت شدیده نیست وبا اینکه باین وسیله بدست آید
اگر حرام قطعی نباشد باری در مشتبه بودن آن شکی بر بنا قواعد اسلام نیست اللهم احفظنا ٭ دیگر
چنده دادن در مواضع اباحت واجر جائز ست واز باب تعاون بر بر وتقوی ست اگر بطیبت نفس
بدون اکراه واجبار باشد ورنه اخذ آن اشد وبد وملامت بر تارک وی از وادی معاونت بر اثم و
عدوان ست وصرف آن حرام چه هرگز مال هیچ مسلمان احدی را بدون طیبت نفس وی
حلال نیست بلکه معصوم ست اگرچه عصابه‌ئی یا سوکی چرا انبا شد ان تاکل اموال بباطل نهی آمده ٭ دیگر
زیدیه در فروع حنفیه اند ودر اصول معتزله ومیل دارند بسوی تفضیل ومانع اند از سب صحابه ایشان چنانکه
اهل سنت وجماعت طلب تکفیر این هردو نکشوده اند همچنین احدی بکفر ایشان صباح نموده اللهم مگر
آنکه ضروریات دین را انکار کنند ورنه مجرد بدعت زیدیت دلیل کفر بواح نیست بلکه در ائمه یمن الایت
کبیش داشته اند خدا رحمت کند بر امام ابن الوزیر وسید ابن امیر وعلامه شوکانی که این هر سه مشائخ
سنت ومجتهدان مطلق مذهب زیدیه را اصولا وفروعا در تو الیف خود از بیخ بر کنده اند ودین خالص اسلام
را که اتباع کتاب عزیز وسنت مطهره ست بوجهی تنقیح وتصحیح وترجیح فرموده که جامدی را مجال انکار و
مبتدعی را موقع فرار در دست نماند والله یختص برحمته من یشاء ٭ اذا رضیت عنی کرام
عشیرتی ٭ فلا زال غضبانا علی لئامها ٭ دیگر حدیث تعمیر در اسلام به بیست طریق مروی گشته
وغالب طرق او ضعیف بلکه کمتر از ان ست اما مجموع طرق خود منتهض ست از برای استدلال و
حسن لغیره ست والفاظ مختلف وارد ودران ذکر چهل سال وپنجاه سال وشصت سال وهفتاد سال
وهشتاد سال ونود سال وصد سال آمده واثبات فضائل ورفع نقائص هر عدد مذکور شده و
تفصیل از ماخذ باید جست ٭ دیگر موتی را در برزخ چند حال ست یکی سوال منکر ونکیر از رب ودین

بودن دوم عذاب یا نعیم بر جان و تن هر دو سوم عرض اعمال احیاء بر موتی چهارم عرض مقعد در
صباح و مساء جز آن و این باب خیلی وسیع ست تا کتب معتبرهٔ این فن از نظر مومن نگذرد وقوف
بر جملهٔ حالات آن عالم دشوار ست اما طلبهٔ این علم کنز اند با آنکه مسلمانان بسیار اند و غفلت از دریافت
حالات عالم برزخ و معاملات آنجا جهانی بزرگ را بندهٔ شکم ساخته و در گودِ دنیا طلبی انداخته از
برکات اسلام محروم گردانیده ست گویا خود بعد ازین خانهٔ فنا دار بقائی نیست و در مطاوی
آن فی الجمله ضعف عقیدت ست مبادا و رجوع ست بسوی دهر والله اعلم و دیگر حقیقت فرمیسن
آنچه متحقق گشته همین قدر ست که این صنیع منجملهٔ انواع سحر محرم ست و صاحبش مسخر سحره و مردهٔ شیاطین
می شود و در زوال ایمان خود مجبور ست و کمتر ست که اثرش زوال پذیرد و عود بجانب اسلام
دست بهم دهد و اصل این عمل منفصل ست بشیاطین عهد سلیمان علیه السلام و دیگر مسمریزم را که
یکی از مدارک غیوب مقرر داشته اند آموختن آن و بجا آوردنش حرام ست بر مسلمانان و از اصناف
محرمهٔ سحر سازی ست و هر چه بدان معلوم کنند موهوم و مظنون ست گو در بعض احوال مطابق واقع
باشد لا یعلم الغیب الا الله و در کفر کسیکه معتقد صحت اوست خود هیچ شک و شبهه نباشد و دیگر
در کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سور نوشته اند غالبش موضوع و بی اصل ست
و اقل قلیل ثابت و بنای ایرادش بر تساهل در اخبار فضائل اعمال ست که چشم و گوش بند کرده
بدان آویخته اند ورنه معلوم ست که احکام شرعیه متساوی الاقدام ست فرقی در میان واجب و
محرم و مسنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست و دیگر زنان و کودکان را بتلاوت قرآن کریم
اجر موعود ست اگرچه معنی آن نمی فهمند و بهمراه فهم معانی اجر مضاعف نقد وقت باشد و هیچ عمل بعد از
قیام بر ابنیهٔ اسلام بزرگتر و فضل و اجر از تلاوت قرآن نیست تالی گویا همزبان ست با صاحب کلام
و بعد ازان کثرت درود ست پس ازین پس آنچه متصل او ست از دیگر اذکار ماثوره و دیگر معتمد در تفسیر
کلام الله حقیقت شرعیه ست پس تفسیر مرفوع بالاثر باشد بر همه تعبد حقیقت لغویه ست بعده تفسیر صحابه رضی
سپس هم و لحن سواء و دیگر تادیب بمال که در عرفش جرمانه نامند در مواضع خاصه از سنت مطهره

ثابت شده نه علی العموم پس حق درین باب اقتصار ست بر ثابت از شارع نه قیاس را و ران گنجایش
نیست مگر خود وقوع این نادیب ثابت را نیز خلاف قیاس عداوله شرع گفته اند اما چون شارع
علیه السلام بر خلاف عمومات نصوص خویش در مواضع خاصه سلوکش فرموده ما را ایمان آوردن
و بران اقتصار فرمودن واجب ست دیگر مجموع آیات منسوخه پنج آیه ست نزد اکثر و نزد بعض
ائمه ازین هم کمتر و کل و جلّ احادیث منسوخه ده حدیث ست نزد اکثر و نزد بعض محققین ازین هم کمتر
و مراد نسخ متفق علیه اهل علم از راسخین ست ورنه یاران آیات را تا با نصد و احادیث را تا بمئین رسانیده اند
و کار بر غربا اسلام دشوار ساخته و آن منسوخات مرقوم ست در ماخذ این مختصر دیگر رقی بالفاظ
کتاب و سنت و لغت عرب که معانی آن مفهوم ست جائز ست بلا شبهه و شک مادام که مشتمل بر الفاظ
شرک و کفر نبود و تمائم منهی عنه ست و منه الاوفاق و تعلیق التعاویذ و اما استعمال جواهر
یگانه و جز آن بلبس و تعلیق و اکل پس اگر از برای معالجه بشهادت طبیب حاذق ست حکم تداوی
دارد و تداوی جائز ست اگرچه تفویض افضل ست و اگر بحکم نجوم بنا بر قهر اعدا و جلب منافع موهوم ست
پس زنهار گرد آن نباید گشت و روایات مرویه در فضائل جواهر همه پوچ و یا در هوا ست رُوات او همین
طبیبان بیمار باطن اند نه احدی از عافیت شعاران اهل حدیث دیگر شعور موتی بنعال
و حامل نعش و زائر و مسلّم خود و شنیدن آن سخن ایشان را ثابت ست با دلهٔ صحیحه سنت مطهره و لکن این
حالات مقصور اند بر موارد خود مقیس علیه مورد دیگر نمی تواند شد و بنا در استمداد و استعانت از
مقابر برین سماع و شعور قیاس مع الفارق و دلیل بی شعوری ست از مدارک شرعیه و کیفیت استدلالات
اسلامیه و آمده که میت جواب سلام زائر می گوید دیگر زیارت قبور مسنون ست بلا شک و شبهه و بدان
امر آمده خصوصاً زیارت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر صلحا
در حق کسیکه موجود ست دران بلاد و بقصد خویش انشاء سفر از برای این کار نکرده و منافع و غنیمه در
زیارت بسیار ست از زهد در دنیا و رغبت در آخرت و دعا از برای میت و اتعاظ بحال او و عبرت
بحال خویش و احادیثی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از آنکه همه یا بیشتر آن ضعیف یا منکر یا موضوع

یا شاذ ست درغالب الفاظ وی همین ذکر زیارت وثواب اوست نه امر به سفر کردن از برای آن
و سلف اسلاف این سفر اختیار نکرده اند و قصه سفر بلال و نحو آن ثابت نشده بلکه هر که از جای خود یا از
کجا سفر به مدینه شد وی غالباً قصد محل از برای مسجد شریف نموده و زیارت در آن مطوی ست
و باین طریق نزاع از میان برمیخیزد و روایات رطب و یابس این باب باهم متوافق و متطابق می گردد
والله اعلم ❀ دیگر جناب نبوت صلعم سه قرن را بخیریت ستوده و همین قرون سلف این امت ست
در اسوه و زمانه ما بعدش هر چند خالی از خیر نبوده اما شر در آن غلبه داشت و آن قرون را تحدید
نموده اند بحد و دتبین قرن صحابه از بعثت نبوت تا موت آخر ایشان یک صد و بست سال ست و
قرن تابعین از صد مذکور تا هفتاد سال و قرن تبع تابعین از ان مسطور تا دو صد و بست سال تخمیناً
احوال متغیر شد و غربت اسلام آغاز شدن گرفت و فلاسفه سر از سوراخ برداشتند و اسلامیان اقل را
با عقل آمیختند و شد آنچه شد و آنکه در بعض روایات ذکر قرن رابع آمده سندش ضعیف است بحجت
نمی ایستد بحجت تقلید و نحو آن بعد از مضی همین سه قرون مشهود لها بالخیر خلل انداز صرافت دین و
محوضت اسلام آمده ❀ دیگر نعل نبوت را خواص عمر منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن هر خس و خاشاک
راسی در روایت آویخته و اصل درین باب تبرک ست بآثار صالحین ولکن این سنها مقصود ست بر
ما ورد بقیاس نمی ارزد علی الخصوص که آن نعل نقل محض بود نه اصل و تخصیص نعل بوی بیهوده ست بلکه
مع نسبت هر چیز بگل از رسد گل باشد ✣ صاحب عقل سلیم می داند که آنچه از اتباع صاحب نعل
دست بهم می دهد از مجرد بوسیدن پاپوش و بر سر گذاشتن آن میسر نمی آید مدار کار و بار ایمان و
نجات اخروی بر دین پرستی ست نه بر اثر پرستی نعل باشد یا دستار موی سر باشد یا رشته پیچدار
ست ❀ تو تا کی گور مردان را پرستی ✣ بگرد کار مردان گرد رستی ❀ دیگر احادیث محتج بها در احکام دین
هاانست که بصحت رسید یا بآنچه حسن ست با اقسام خود پس دیدی که در اصول حدیث منقح شده با
ضعیف بهتر از رای قویست و چون احکام اسلامیه متنادی الاقدام ست اثباتاً و نفیاً پس
قبول ضعاف در فضائل اعمال مطلقاً بدون کشف از حقائق اسانید و مسانید بے دلیل و غیر مقبول ست

دیگر خصالی که موجب اظلال عرش ست واحادیث صحیحه وحسنه وضعیفه بدان وارد گشته وحفاظ حدیث
بجمع ونقد آن پرداخته بود ودو خصلت میرسد این خصال در ماخذ این مختصر مع ادله خود مذکور ست
اصح اینها هفت خصلت باشد امام عادل شاب ناشی در عبادت مرد دل بسته بمسجد دو دوستدار
یکدیگر محض برای خدا خائف از خدا از دعوت زن صاحب منصب وجمال مخفی صدقه بمین از
شمال ذاکر خدا در خلا با بکا ودر بعض احادیث دیگر ذکر شش خصال دیگر نیز آمده **دیگر** خصال مکفره
ذنوب متقدمه ومتاخره زیاده برسی خصلت ست بعض در طهارت وبعض در نماز وبعض در تامین
وبعض در نماز چاشت وبعض در قرات بعد صلوة جمعه وبعض در نماز تسبیح وبعض در فضل صوم
وقیام رمضان خصوصا عشره اخیره وصوم یوم عرفه واهلال از ایلیا وحج خالص ونماز در مقام
ابراهیم علیه السلام ودیدن خانه کعبه وفضل آخر سوره حشر وتعلیم قرآن باولاد وفضل تسبیح وتکبیر
وتهلیل وفضل غزو ورباط واداب وقود احمی وسعی در حاجت مسلم وترغیب در ازاله خار از راه و
فضل مرض وغربت وفضل مصافحه وحمد عقیب لبس وطعام وزنده ماندن در اسلام **دیگر** بعد از
اثبات ارکان اسلام دانستن حرام ومکروه ومشتبه واجتناب از شبهات بنابر حفظ از وقوع
در حمی که عبارت از مشتبهات ست ضرور لیست از ضروریات اسلام بعضی ازان در اکل ست
وبعض در شرب وپاره در لباس وبرخی در وطی وجز آن دریا لا بد منه کتاب التقوی را
از برای بیان این مسائل عقد کرده واکثرش صحیح ست **دیگر** طلب روزی حلال فرض ست
بعد از فرائض وبهترین کسب کار دست خود ست داود علیه السلام عمل بدست خویش می کرد وزره
میساخت وابراهیم علیه السلام بزازی می کرد وعیسی نجار بود **دیگر** غالب صحابه تجار بودند انصار
کشت کاری می کردند ومهاجرین غله وجامه میفروختند رحمه الله حدیثه را نیز حرفها بود وانفع تجارات
در اسلام غزو ست نزد وجود اسباب وشروط آن هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب
الیم **دیگر** ربا حرام ست در بیع وقرض وکبیره ایست از کبائر منکر حرمتش کافر باشد واخذ وجر آن
محاربه ست با خدا ورسول وربا دو گونه است یکی ربا النسیه که نقد را بنسیه فروشند دوم ربا الفضل که

اندک را بسیار فرخنت نمایند دیگر شعر کلام موزونست حسن او حسن است وقبیح او قبیح جناب نبوت
تمثل بمصاریع کرده و در یک نوبت تا صد شعر شنیده لکن بیشتر اضاعت وقت دران مکروه باشد
و در شعر حکمت است و بعض بیان سحر بود دیگر ریا و سمعه مبطل ثواب عبادت است و خفی است از
دبیب نمل دقائق آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافیه دریافت می تواند شد دیگر
غیبت یعنی غائبانه عیب کسے گفتن هرچند موافق نفس الامر باشد حرام است و برابر خوردن گوشت
برادر مسلمان خواه در دین او گوید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در حسب یا در جز آن و نسبت
غیبت مگر بد گفتن شخص معین اگر اهل شهر را بد گوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد دیگر
نمیمه یعنی سخن یکے بدیگرے رسانیدن که موجب ناخوشی باهم آنان باشد حرام است ؎
سخن چین را توانم چاره کرد + که تا من خود نگویم او چه چیند + ولی از مفتری نتوان بر آمد
که او از خود سخن می آفریند + دیگر کسے را دشنام دادن خواه بزبان باشد یا باشاره سر یا چشم
یا ابرو یا دست یا مانند آن فسق است و کشتن مومن کفر و خندیدن بر روی کسے بطریقیکه موجب
هتک حرمت او باشد حرام است ؎ مباش در صدد بیشمار خندیدن + که صبح باختن نفس
درد و بار خندیدن + آنحضرت صلعم فرمود حرمت مال و عرض مسلمان مثل حرمت جان اوست
و کعبه را گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده است لکن حرمت مسلمان از تو زیاده است اما مردم قرن
کار اطلاق عنان کرده اند گویا این شریعت را منسوخ پنداشتند دیگر دروغ علی الاطلاق حرام است
و شهادت زور را برابر شرک نهاده اند مگر دروغ از برای صلح میان دو کس یا برای ارضای خاطر
اهل خود یا دفع ظلم ظالم رواست و تعریض بهتر است از کذب صریح و بی حاجت تعریض هم مکروه است
دیگر هر که حکم موافق قرآن نکند حق تعالی آن را کافر گفته تفصیله و مناقشه که در بیان افتد راجع
آن بشرع واجب است شرع بهر چه حکم کند گو خلاف طبع باشد آن را بطیبت خاطر باید پذیرفت مکروه
گرفتن آن کفرست بلکه مستلزم انکار شرع و رضا باحکام طاغوتیه ولاة امور که بخلاف شرع
باشد نیز همین حکم دارد دیگر عجب یعنی تکبر کردن و نفس خود را بهتر شمردن از دیگران و غیر را حقیر داشتن

دو داشتن حرام ست اعتبار خاتمه راست و خاتمه معلوم نیست که چه خواهد بود سعدی فرماید ؎ مرا پیر
دانای مرشد شهاب ٭ دو اندرز فرمود بر روی آب ٭ یکی آنکه بر خویش خودبین مباش ٭ دگر
آنکه بر غیر بدبین مباش دیگر تفاخر بانساب حرام ست و همچنین نکاشتن یال و جاه عربی را بر عجمی و
عجمی را بر عربی فضل نیست مگر بتقوی ان اکرمکم عند الله اتقاکم نص ست در محل نزاع دیگر
قضاة و اهل افتاء و علماء و غزاة را رزق از بیت المال باید داد بمعروف یعنی بقدر کفاف بلا اشتراط
تا اجرت بر عبادت که نا جائز ست لازم نیاید دیگر حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز نیست
و نزد فقها کنیز و ام ولد را جائز ست و خلوت با اجنبیه حره باشد یا داده حرام ست دیگر غلام و کنیز را
عذاب کردن و طوق در گردن انداختن و زیاده از طاقت کار گرفتن حرام ست آخر وصیت نبوی
این بود الصلوة و ما ملکت ایمانکم دیگر تراشیدن ریش که از قبضه کم شود حرام ست و گرفتن
از طول و عرض زائد بران جائز و چیدن موی سفید از ریش و نحو آن مکروه و گذاشتن ریش و
تراشیدن سبلت یعنی پست نمودن آن و ناخن و موی بغل و موی نهانی سنت ست دیگر در آمدن
بحمام مردان و زنان را جائز ست لکن با پرده و ازار و بدون کشف عورت دیگر امر بمعروف و
نهی از منکر واجب ست بر هر فرد از افراد امت بمقدار قدرت منکر را بدست تغییر دهد اگر نتواند از زبان
منع کند و اگر این هم نتواند یا مفید نداند بدل مکروه دارد و گفته اند که اول کار امرا ست و دوم کار علما
و سوم کار عامه و صحبت اهل منکر ترک کند فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و اگر اینقدر
هم نکند در وبال آنها شریک باشد هم در دنیا و هم در آخرت دیگر حب فی الله و بغض فی الله فرض ست
اهل بدعت و کفر را بدل دشمن باید بود و اهل سنت و تقوی را از ته دل دوست دار آدمی روز قیامت
همراه دوست خود در دنیا باشد ان کان خیرا فخیر و ان کان شرا فشر المرء مع من احب
دیگر شکر محسن کردن و مکافاتش بران نمودن مستحب یا مسنون یا واجب و انکارش و کفران نعمت
معصیت و حرام ست هر که شکر بنده نکرد شکر خدا نکرد شکر صید مزید ست و قید عتید دیگر نشستن
در مجلس علما و صلحا افضل ست اگر میسر شود و رنه عزلت بهتر ست مراد بعالم و صالح کسی ست که متقی

کتاب سنت و تجنب از هوی و بدعت بود و دیگر خالی بودن مجالس از ذکر خدا و درود بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم
مکروهست و کثرت تصلیه مستحب و کثیر التصلیه احق مردم است بقرب نبوت و اسعد ناس است بشفاعت رسالت
درین شیوه اهل حدیث پیشتر و بالاتر از مردم اند و دیگر مردان را تشبه بزنان در صورت و سیرت و
زنان را تشبه بمردان و نیز تشبه بفساق و کفار در مراسم و اعیاد و مراسم و نحو آن حرام است و تجنب
و دوست گرفتن اهل کتاب من تشبه بقوم فهو منهم + و من یتولهم منکم فانه منهم و دیگر
حق مسلمان بر برادر مسلمان شش چیز است عیادت یعنی بیمار پرسی و حاضر شدن در جنازه و قبول
دعوت و سلام و تشمیت عاطس و نصیحت کردن در حضور و غیبت و رد سلام واجب است و دیگر کبائر
را سه درجه است یکی اکبر کبائر و آن کفر و شرک است بخدا و قریب آن عقائد باطله است و درین امر هفتاد و دو فرقه
شده اند سه جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند دوم اتلاف
حقوق خالصه عباد یعنی ستم نمودن بجان و مال و آبروی مسلمانان و این هر سه را یک حکم و یک پاداش
او تعالی حقوق خود ببخشد و حقوق بندگان نبخشد سه مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست + سوم حقوق مشترکه که در احادیث آمده مثل عقوق والدین
و قتل نفس و سوگند دروغ و شهادت زور و دشنام زن محصنه و اکل مال یتیم و اکل ربا و فرار از
زحف و سحر کردن و فرزند کشتن و زنا با زن همسایه نمودن و دزدی نمودن و راه زدن و بغی بر امام عادل
کردن و دیگر مدح فاسق حرام است بنص حق تعالی بران خشمناک شود و عرش عظیم بلرزد و ازینجا
قیاس مدح کافر میتوان کرد که در چه درجه از حرمت و شناعت خواهد بود و دیگر هر که بر دیگری لعنت
کند اگر آن کس درخور لعنت نیست بر گوینده باز گردد الرافضی فوارة لعنت همین معنی دارد و سب
صحابه کرام حرام است و بعضی از ایشان نشان کفر و دیگر حقیقت خلاف شریعت نیست این حرف جاهلان
گویند بلکه همین شریعت است که در مدرسه علما است و مشایخ ملت رنگ دیگر پیدا می کند و تعبیر
ازان در شرع بلفظ احسان آمده و این مرتبه فوق مرتبه ایمان و اسلام است بنص حدیث چون
دل از آلایش و آمیزش تن و ظلم که ما سوی الله داشت پاک شد و رذائل نفس اماره بمعرفت گردید

واز لوامه رهائی یافت نفس مطمئنه گشت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة ۔ زاهد بیا و صورت شهیدان عشق بین ٭ کین مرگ را نه زندگی جاودان بسند
طوبی لکس از لاابالی رحمت خورد و بگوش ٭ هردم ندای ارجعی از آسمان رسد ٭ چون اخلاص
دست بهم داد و شریعت در حق او با مغز گردید حلاوت ایمان و اسلام دریافت و بشاشت آن
ساری در همه تن و جان شد نمازش نزد خدا تعلق دیگر بهم رسانید و دو رکعت او بهتر از لک رکعت
دیگران شد همچنین صوم او و زکوة او و صدقه او و همه اعمال خیر او فضیلت قرون ثلاثه مشهود لها بالخیر
و فضیلت محدثین بر اغیار بجهت همین قوت ایمان و اخلاص احسان است ۔ تو کی بدولت
ایشان رسی که نتوانی ٭ جز این دو رکعت و آنهم بصد پریشانی ٭ نور باطن نبوت از سینه صافی
صلحای متبع سنت و مشائخ صوفیه صافیه ملت باید جست و سینه بی کینه خود را ایدان کاشانه نور الهی
باید کرد تا هر خیر و شر ابنرا ست صحیحه دریافت شود و ولی الله در قرآن شریف متقی را فرموده باقی همه
اولیاء شیطان اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در صحبتش خدا یاد آید یعنی محبت دنیا کم
و محبت حق بیفزاید و هر که متقی و متشرع نیست وی ولی خدا نیست ان اولیاؤه الا المتقون
نص است در محل نزاع و دیگر فقها گفته اند که انکار خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه کفر است زیرا که
باجماع صحابه ثابت شده و همچنین قذف عائشه صدیقه رضی الله عنها و تفضیل مرتضی بر صدیق بدعت است
همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند در اصح اقوال و چون کفر اینها ثابت شد با ایشان
معامله کفار باید کرد و کذا الحکم الخوارج والنواصب و هم کلاب النار و دیگر قاذف عائشه منکر قرآن است
که شهادت به برائت و پاکدامنی او داده و حکم او حکم مرتد است در خورد قتل باشد دیگر تفضیل شیخین
بر مرتضی من کل الوجوه نیست بلکه محال است چه فضل علی در جهاد بسیف و سنان و فن قضا و کثرت
علم حدیث و هاشمیت نسب و فضیلت حسب و زوجیت بتول قطعی است و همچنین در قدم اسلام هم
هم بلکه فضیلت شیخین در نشر دین نبی صلعم از جهت سیاست است و حفظ دین و سد باب فتنه و ترویج
احکام شرعیه و اشاعت اسلام در بلدان و اقامت حدود و تعزیرات و نحو آنست که این هر دو بزرگ

در ہمہ امور پیشقدم جملہ صحابۂ کبار اند و ہمین ست مقاصد خلافت کبری و اہمذا تقدیم ابوبکر و عمر
بر علی مجمع علیہ صحابہ و جملہ اہل سنت ست درین باب و دیگر تفضیل دوگونہ ست یکی آنکہ مرتضی را بر
شیخین فضیلت نہد لکن در محبت شیخین و تعظیم ایشان و بیان مناقب و مدائح ایشان و اتباع روش
و طریقہ و تمسک بسنن ایشان بتقصیری از خود رضا ندہد بلکہ سرگرم این کار و راسخ القدم باشد
چنانکہ اہل سنت با وجود تفضیل شیخین بر جناب مرتضی بوجوہی کہ مذکور شد کمال رسوخ عقیدت
و نہایت الفت و عظمت و اقتدا بقول و فعل و طریقۂ آنجناب دارند و این قسم از تفضیلیہ داخل
سنیان اند و خلاف ایشان با جمہور اہل سنت در رنگ خلاف اشعریہ با ماتریدیہ ست چندی
از قدما و اہل سنت و صوفیہ برین روش گذشتہ اند مثل عبد الرزاق محدث و سلمان فارسی
و حسان بن ثابت و بعض صحابۂ دیگر دوم از تفضیلیہ کسانی اند کہ محبت مرتضی و اولاد او و اتباع تنہا
طریقۂ او کافی دانند و شیخین و دیگر صحابہ را بدی نگویند لکن با آنہا سروکاری ندارند از تولا و تبرا
ہر دو بری اند این قسم بی شبہہ مبتدعہ اند و در اہل سنت باین عقیدہ احدی نگذشتہ و دیگر علماء اہل سنت
در حال معاویہ رضی اللہ عنہ مختلف اند علما ما وراء النہر و متقشفین فقہا حرکات و جنگ و جدال اورا
با جناب مرتضی حمل بر خطای اجتہادی کردہ اند و محققین اہل حدیث و اصحاب سنت بعد تتبع روایات
صحیحہ دریافتہ اند کہ این حرکات و سکنات او خالی از شائبۂ نفسانیت و حمیت جاہلیت و تعصب
اموییت نبود پس نہایت کارش آنست کہ ارتکاب کبیرہ و بغی کردہ و فاسق بر قواعد اسلام
ہرگز از اہل لعن نیست و شک نیست کہ وی صحابی ست و در حق او بعض احادیث نیز وارد شدہ
پس لاعن و ساب وی رضی اللہ عنہ بی شبہہ داخل ست در قولہ صلعم اللہ اللہ فی اصحابی لا تتخذوہم
غرضا من بعدی فمن احبہم فبحبی احبہم و من ابغضہم فببغضی ابغضہم و چون وی صحابی ست شفاعت
رسول و عفو صاحب حق در حق وے زیادہ بر دیگر فساق متوقع و مرجو ست و بالقطع معلوم ست
کہ بعضی صحابہ در زمان آنحضرت صلعم مرتکب کبائر شدہ اند و بحدود و تعزیرات سزایاب گردیدہ مثل
ماعز سلمی کہ زنا کرد و مرجوم شد و مثل حسان بن ثابت کہ در قذف عائشہ شریک گردید مگر آنحضرت صلعم

حکم بکفر ایشان و لعن ایشان نفرمود دیگر در تحصیل علم منطق هیچ باک نیست زیرا که
از فنون آلیه است همچو صرف و نحو و آلهٔ هر چیز در حلت و حرمت حکم آن چیز دارد که
ذی آله است پس اگر اکتساب این فن بنابر تایید دین و رد مخالفین است لاباس به است و اگر
بغرض دیگر است و سبب شکوک و شبهات در قواعد اسلام شود حرام باشد و علی کل حال انهماک
دران و مزید اشتغال بدان خوب نیست و گردانیدن آن جزء علوم دینیه مثل کلام و نحو آن مخالف
طریقهٔ ملت است و بهمین خیالات سلف مطلقا ازان منع کرده اند که من حام حول الحمی یوشک
ان یقع فیه دیگر آموختن آیین و خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس باکی
ندارد اگر به نیت مباح باشد نه بغرض فاسد چه در حدیث صحیح آمده که زید بن ثابت رضی الله عنه بحکم
آنحضرت صلعم خط و کتابت یهود و لغت آنها بیاموخت تا نزد حضرت جواب خطوط آنها از طرف
جناب نبوت بنویسد و اگر بمجرد خوشامد آنها و اختلاط با آنها تعلم این لغت می کند و باین وسیله پیش
آنها تقرب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است و قد مر آنفا ان الآلة لها حکم
ذی الآلة دیگر نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام
و بعض کبیره که بسر حد کفر می رساند پس اگر کفره این کس را از برای اقامت رسوم صالحه و سر انجام
امور محموده مثل دفع دزدان و راهزنان و اقبار و قضا موافق شرع شریف در عدالت و بناء
قناطیر و شوارع و مرمت عمارت نافعه مثل مهمانسرای و پل و نحو آن استیجار کنند بی شبهه این چاکری
مباح بلکه مستحب است بدلیل قصهٔ یوسف علیه السلام که از عزیز مصر که دران وقت کافر بود داروغگی
خزائن مصر درخواستند تا اقامت عدل در قسمت و بذل نمایند و بدلیل قصهٔ والدهٔ موسی علیه السلام
که نوکری فرعون برضاعت موسی قبول کرده و بدلیل آبکشی حضرت امیر کرم الله وجهه از برای یهودی و اگر این نوکری از برای
امور دیگر باشد و دران کار و بار اختلاط با کفره لازم آید و مشاهدهٔ رسوم و اوضاع منکرهٔ آنها در آن خدمت
اتفاق افتد یا اعانت بر ظلم متحقق شود مثل منشی گری و خدمتگاری و سپاهگری یا تعظیم مفرط
از برای آنها و تذلیل خود در نشستن و استادن ناگزیر افتد حرام باشد اما گفته اند که صغیره است

واگر از برای قتل مسلمانی و برهم کردن ریاست او ونزع مملکت سلطان مسلمان و بحث مطاعن دین
و تالیف و رد بر مسلمین و نحو آن ست پس بی شبهه کبیره مخظلی ست دیگر استماع غنا مجرد از مزامیر
و ملاهی صحیح آنست که جائز ست و دف هم جائز ست اخبار و آثار صحیحه مؤید این معنی ست وبه قالت الحنفیة
علی الاصح دیگر خنثی مشکل را هر دو شهوت در یک زنیه می باشد گاه غالب و مغلوب می باشد پس
اگر شهوت فرج غالب افتد نکاحش با مرد باید کرد و اگر شهوت ذکر غالب ست نکاح او با زن باید نمود
و در اجرای شهوت دیگر او را صبر لازم ست ع صبر ست علاج دل بیمار تو و اقفند ، با افسوس که
کم داری و بسیار ضرور ست دیگر تعلیل منع از کشیدن قلیان بوی بد دهان و تشبه با اهل نیرنگ
و تلبس بایشان کما ینبغی نیست این طریقه فقها ست و لهذا حقه کشی را مکروه تحریمی گفته اند و اهل بخارا
را درین باب مبالغه تمام بود اما بر طریقه اهل حدیث که اصل در اشیا اباحت را نشان داده اند دلیلی
بر منع استعمال تنباکو موجود نیست و اغربه و طبائع مردم در نفرت [illegible] کرده حکم باجتناب آن [illegible]
افتاده نوشیدن قلیان جائز ست غایة ما فی الباب آنکه در لطافت و نزاهت آن بکوشند
ورنه بسیاری از اشیا طیبه حلال هم بسبب بی احتیاطی و تباین طبائع بهایشان نخوران [illegible] دیگر قول فصل در
تعریف دار اسلام و دار حرب آنست که تا دام که حرب قائم ست و مسلمانان از استخلاص آن ملک
متقاعد نگشته اند و استیلای کفار بحدی نرسیده که هر چیز را از شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند
و مسلمانان بی استیذان ایشان اقامت دارند و بر املاک خود بی اذن ایشان متصرف اند چنانکه
احوال ریاستهای هند و نحو آن ست آن ملک دار اسلام ست و دار حرب نشده و تصرفات
عارضی ایشان معتبر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتباری ندارد چون مسلمانان از جنگ
برگردند و منقاد شوند گو فکر جمیع اسباب به دل داشته باشند اما از مقاومت در مانند و اقامت
اهل اسلام باستیذان ایشان گردد و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و جریان شعائر
اسلام از راه بی تعصبی ایشان باشد نه از روی قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب می گردد
و تصرفات ایشان جائز ست و بیع ایشان جاری و این [illegible] اکابر اصح و ابیح اقوال نوشته ام

والله اعلم و در اشکال این مسئله خود هیچ شک نیست استفت قلبک ولو افتاک المفتون دیگر
در تعیین صلوة وسطی هفت قول ست بلکه زیاده و هر نماز را بعضی وسطی قرار داده اند اصح وارجح
همین ست که آن نماز عصر ست و تقییدش در نفس الامر نیست بلکه در محافظت آداب زائده ست چه
قومت مستحب و جماعت و مسجد و اسباغ وضو و سواک و اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت
اذکار و مزیت تاکید درین امور از قبیل مزیت افضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص ست و از جمیع
نماز باقی کمال تقیید آنها بمنزله در ثبوت این قدر تفاوت خود شبهه نیست دیگر حقائق اشیا
ظلال صفات الهی اند و ظهور آن در خارج مربوط بعلل اربعه ست فاعلی و غائی و مادی و صوری
و ظهور کمال این حقائق بترتب آثار مختصه بآنها و حصول ثمرات خاصه بآنها ست پس معرفت کمال
هر چیز بالاجمال بتجلی ذات حق ست بر سالک و ضمن آن شی که این تجلی بعد از مشاهده کثرت در وحدت
در مقام سیر بالله فی الاشیاء دست بهم میدهد و بالتفصیل باحاطه مبادی و خواص او ست از قوانین
حکمیه بتشخیص مبدء و تعیین مراتب تنزل از قوانین کشفیه و اگر از محسوسات باشد ادراک حواس نیز
در تتمیم معرفت حقیقت او دخل ست دیگر کفر ابلیس لعین کفر جهل و احتجاب نیست بلکه کفر جحود و عناد ست
پیش از لعنت قوت ملکیه که بهم رسانیده بود و تلقی از غیب می کرد زائل نگردیده اند و سلب نموده تا الزام
قبض و فرط تعطلش بقرار نگردد و قدم در راه توبه ننهد بلکه همین راه برا مخرج بجنید و شتاب نموده
در کسوت اهانت و طرد بپا داشته اند اما در جوهر روح او لطیفه مظلم افگنده اند که گاهی خود را مستحق
عفو حسی و گاهی در لباس استغنا و مایوسی گمان کرده بقوت طالبات وا [illegible] ما کتسبه در شیاطین
و مردم تصرف می کند و بآن لطیفه مظلم خلق را بضلال و جهل و قسوت و بکرامات باطله زنگین مینماید
زین لهم الشیطان اعمالهم و نعوذ بالله منه دیگر از آیات و احادیث معلوم میشود که جمیع انبیا
میثاق گرفته اند یکی از جمله اولو العزم دوم از سائر انبیا سوم از علما چهارم از عامه چنانچه او تعالی
فرموده واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی ابن مریم
واخذنا منهم میثاقا غلیظا و جای دیگر ارشاد فرموده واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب

وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه وجای دیگر فرموده واذ
اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه وجای دیگر فرموده واذ اخذ
ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا
بلی وجه درین موقف مروی نیست مومنین که خاتمهٔ ایشان برایمان میشود جواب اقرار بی توقف
دادند وکافران بتوقف اما بعض فقها می گویند که انبیاء دو سجده کردند وعوام مومنین یک سجده وکافران
سجده نکردند اما سند این سخن معلوم نیست والله اعلم باحوال عباده دیگر در حالت برهنگی کلام حرام
نیست بلکه مکروه ست واین کراهت هم بایکدیگر ست مجرد تلفظ بزبان حرام در حالت تغوط وبول ست
وذکر خدا در جای نتن ونجاست منع ست نه در شغل جماع وعهدا اهل علم نوشته اند که ذکر الله در بیت الخلا
ودر وقت جماع پیش از در آمدن کشف عورت کردن مسنون ست دیگر مضمون حدیث من
رآنی فی المنام فقد رآنی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت مدفونه در روضهٔ منوره بمدینهٔ طیبه نموده اند
علی صاحبها الصلوة والسلام وبعضی تعمیم کرده اند بجمیع صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات
در جوانی وکلان سالی وسفر وحضر وصحت ومرض بران بوده اند اما تحقیق آنست که دیدن آنجناب
صلعم در خواب بر چند قسم ست یکی رویای الهی که اتصال آنجناب ست دوم رویا نفسانی که
ظهور صورت اعتقاد ویه خود ست که بر لوح خیال منقوش گشته سوم تمثل شیطان بصورت آنجناب
واین ممتنع ومنتفی ست اما درین قسم گاهی شیطان بالقای کلامی وصوتی تلبیس می کند ووسوسه
می اندازد ولهذا در شریعت غرا احکام خواب را صحیح نمی شمارند آری اهل بدعت وهوی اگر احیانا دیدن
آنجناب بصحت رسد غالبا ازین قبیل خواهد بود والله اعلم دیگر سلطنت بنو امیه از ابتدای خلافت
معاویه رضی الله عنه باید گرفت ومدت خلافت عبدالله بن زبیر را که بعد از یزید بود تا تسلط عبدالملک
استداد یافت از میان استقاط باید نمود تا حساب قاسم بن فضل حدانی فاذا هی الف شهر لا یزید ولا ینقص
درست نشیند وقول امام حسن علیه السلام که الف شهر یملکها بنو امیة رواه الترمذی وابن جریر والحاکم
راست آید در جامع الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی متن الحدیث ان دولة بنی امیة

كانت على راس ثلثين سنة من وفاة النبي صلعم وهي في آخر سنة اربعين من الهجرة و
كان انقضاءد ولتهم على يد ابي مسلم الخراساني في سنة اثنتين وثلثين ومائة فيكون
ذلك اثنتين وتسعين سنة يسقط منها مدة خلافة عبد الله بن الزبير رضي الله عنه
وهي ثمان سنين وثمانية اشهر فيبقي ثلث وثمانون سنة واربعة اشهر وهي الف شهر انتهى
والله اعلم ۞ دیگر تفضیل دو قسم است یکی تفضیل انواع و اصناف بر یکدیگر دوم تفضیل اشخاص قسم
اول فیما بین اولاد شیخین و اولاد عم بزرگوار رسالت صلعم جاری میتواند شد و تفضیل اشخاص فیما بینها
قطعی الانتفاء است بلکه تفضیل اشخاص غیر از چند کس مخصوص ثابت نشد پس بحث منحصر شد در قسم اول
پس تفضیل باعتبار ثواب درجات آخرت موافق نصوص قطعیه است دائر بر انسانیت بلکه تابع
تقوی و ورع است بموجب کریمهٔ ناطقهٔ ان اكرمكم عند الله اتقاكم و بموجب احادیث مستفیضهٔ
مشهوره ایها الناس كلهم بنو آدم و آدم من تراب لا فضل لاحد على احد الا بدين وتقوى
و در تفضیل بدین و تقوی ممکن است که اولاد ارذال را بر اولاد اشراف تفضیل متحقق شود سلمان
ز بصره بلال از حبش صهیب ز روم ۞ ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی ست ۞ و تفضیلی که در شرع
مقرر است همین تفضیل است نیس لیس ولکن درینجا دو نوع تفضیل دیگر است که در بعض احکام شرعیه
اعتبار آنها واقع شده یکی کفاءت نکاح و درین معنی تمام قریش برابر اند و غیر قریش کفو قریش
نیند اگرچه عرب باشند دوم اعتبار شرف قرب انتساب بجناب رسالت مآب صلعم و این معنی بنی هاشم را
بر غیر بنی هاشم ثابت است و بهمین جهت سهم ذوی القربی از خمس بر ایشان صرف نمودن مقرر شده
و زکوة حرام گردیده باز بنو عبد المطلب را بر غیر ایشان شرافت دیگر است که در حدیث آمده ما من
احد له يد على احد من ولد عبد المطلب الا انا اكافيه بها يوم القيامة پس در شفاعت
ایشان را تقدم است بر دیگران بحدیث اول من اشفع له من امتي اهل بيتي ثم الاقرب فالاقرب
من قريش و ظاهر است که در قرب نسب هیچ کس برابر اولاد عبد المطلب نیست پس هر که مفضل اولاد شیخین
بر اولاد عمین نکرمین است اگر این معنی مراد میدارد پس صریح البطلان است و اگر معنی دیگر مراد دارد بیان

شاید تا محل نزاع متعین گردد دیگر حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص ست بشرطیکه در آبا و قریب باشد
تا هفت پشت مثلاً شخصی از اولاد عالمی مشهور یا شیخی مسرور یا از اولاد ملوک و امرا کبار باشد و حقیقت
نسب بزرگی دودمان شخص ست که در آبا بعیده باشد مثل حسنی یا حسینی بودن یا هاشمی یا علوی
و قریشی و ابراهیمی بودن و قس علی ذلک بعضے اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل
کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم و بعضی حسب دارند نسب مثل تیموریه و راجپوتان
و برهمنان و اولاد امام اعظم و بعضے نسب دارند حسب مثل قدوائیان جاهل و سادات بارهه
و استعمال لفظ نجابت در عرف عام اکثر در مقام شرافت نسب ست دیگر خوارج و نواصب یک مذهب
دارند باین رنگ نزد اهل علم را در بارهٔ آنها اختلاف نیست زیراکه با وصف تعدد فرق ایشان همگنان
بر انکار ایمان حضرت امیر رضی الله عنه و بهشتی بودن ایشان و سلب لیاقت خلافت از ایشان
متفق اند بخلاف شیعه که مذاهب مختلفه دارند بعضی به مجرد تفضیل مرتضی بر شیخین و اولویت خلافت
ایشان اکتفا می نمایند و بعضے ازین مرتبه ترقی نموده بر تخطیهٔ شیخین و اعوان ایشان تصریح میکنند
و برخی بتفسیق و تسبیع ایشان جاهد بوده اند تا آنکه جمعی از امامیه نوبت بتکفیر رسانیده لهذا اهل علم را
در حال ایشان اختلاف ست بعضی علما بر مرتبهٔ اولی از تشیع حکم کرده اند و بعض بر مرتبهٔ دوم
بعض بر مرتبهٔ سوم لکن مفتی به و مرجح همین ست که اینها نیز در رنگ خوارج در احکام اخروی کافر اند
و در احکام دنیوی جائز ست که بعضی از علما اینها را نیز مسلمان دانند حتی نقل المناکحة صحة
والتوارث بینهم و بین غیرهم من اهل الحق و اختلافے که در حال شیعه ست نیز در
احکام دنیویست نه در احکام اخرویه فلا فارق بینهما والله اعلم دیگر هرکه گفت خلافت
ثابت ست بنص مرادش آنست که در نفس الامر نصوص متواتره دلالت می کنند برین
خلافت علے الترتیب نه آنکه خلافت در وقت انعقاد بنص ثابت شده چه دران وقت هر
کس به بیانیکه او را فی الفور حاضر شده تمسک نمود و فرصت تتبع نصوص از معادن آنها نیافت
لضیق الوقت دیگر خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنابر دعوی خلافت راشده

پیغمبر صلعم که بمرور سی سال نزد نزول امام حسن منقضی گشته بود بلکه بنابر تخلیص رعایا از دست ظالم
بود و اعانت مظلوم بر ظالم از واجبات ست و آنچه در حدیث آمده که بغی و خروج بر بادشاه وقت
اگرچه ظالم باشد نباید کرد پس در آن وقت که بادشاه ظالم بلا منازع و مزاحم تسلط تام پیدا کرده باشد
و هنوز اهل مدینه و اهل مکه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند و مثل امام حسین و ابن عباس
و ابن زبیر و ابن عمر بیعت نکرده خروج جناب وی علیه الرضوان از برای دفع تسلط او نه از برای
رفع تسلط او سراپا صواب ست و آنچه در حدیث ممنوع ست خروج ست از برای رفع تسلط سلطان
و آن جائز نبود و الفرق بین الدفع والرفع ظاهر مشهود دیگر اجماع منعقد ست بر آنکه تخلید فی النار خاصه
کفر ست مطلقا خواه شرک باشد خواه انکار نبوت یا انکار معاد یا انکار احکام قرآن هیچ تفاوت نیست
و در آیهٔ قرآنی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء مراد از لفظ ما دون ماسوا
نیست بلکه ادون و اسفل مراد ست یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک
نیستند بلکه مساوی شرک اند بالجمله علماء اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه جمیع کفار در تخلید شریک
مشرکین اند و این آیه دلیل قطعی ست بر صحت این حکم ماند آنکه سند این اجماع چه چیز ست و این اجماع
معارض اشارهٔ این آیه یعنی یغفر ما دون ذلک لمن یشاء هم می تواند شد یا نه پس تحقیق آن بعضی
در کتب مبسوطه ست چنین نوشته ست که جمیع انواع کفر راجع میشود بشرک و مستلزم آن می گردد پس
محل مغفرت نباشد بنص این آیه مثلا اهل کتاب که انکار رسالت می نمایند گویا چنین اعتقاد دارند
که معجزات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی ست از برای تصدیق پیغمبر فعل غیر او تعالی ست پس اثبات
قدرت خلق معجزه مر غیر خدا را لازم عقیدهٔ ایشان شد و هو عین الشرک و علی هذا القیاس در جمیع اقسام
کفر تکلفات نموده اند لکن نزد محققین دلیل این اجماع آیات کثیره اند که متجاوز از بیست آیت خواهند بود
و همه دلالت دارند بر آنکه کفر بآیات الله مطلقا مستلزم خلود و تابید در نار ست خواه شرک باشد خواه
غیر آن مثل قوله تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها
اولئک هم شر البریة و مثل قوله تعالی ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت

جلود هم بدلنا هم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث وارد در
مقام محمود کما لا من حبسه القرآن وارد شده صحیح ست لکن قرآن منحصر در آیت ان الله لا یغفر ان یشرک
به نیست بلکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین نیز داخل قرآن ست و در حدیث شفاعت که
بقیه جهنمیان را بعفو الهی خواهند بخشید و خواهند بر آورد همین مومنان اند که اصل ایمان قلیل دارند و با آن
هیچ عمل نکرده اند چنانچه در همان حدیث واقع ست لم یعملوا خیرا قط و مراد از ان عمل جوارح ست
نه اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل جمیع انواع شرک نوشته اند و کفر را معنے اصطلاحی شرعی لفظ
شرک گردانیده پس معنی ان الله لا یغفر ان یشرک به نزد ایشان ان الله لا یغفر ان یکفر به ست
چنانکه بیضاوی در تحت آیه و لا تنکحوا المشرکات نوشته المشرکات تعم الکتابیات لان اهل الکتاب
مشرکون لقوله تعالی وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله الی قوله تعالے
سبحانه عما یشرکون و لکنها خصت عنها بقوله والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب و بغوی در معالم التنزیل
در همین آیه نوشته قیل الآیة منسوخة فی حق الکتابیات بقوله تعالی والمحصنات من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم و بخبر رسول الله صلعم و باجماع الامة عن جابر قال قال رسول الله صلعم
نتزوج نساء اهل الکتاب و لا یتزوجون نساءنا فان قیل کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم ینکر الا نبوة
محمد صلعم قال ابو الحسن بن فارس لان من یقول القرآن کلام غیر الله فقد اشرک مع الله غیره انتهی
و تحقیق همانست که ذکر یافت یعنی آیات کثیره قرآنی در تخلید و تابید کفار مطلقا وارد شده بلکه در حق
اهل کتاب نیز منصوص ست چنانکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین و آیه قالوا
لن تمسنا النار الا ایاما معدودة الی قوله فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و جمیع اهل بدعت
دعوی که بدع ایشان بکفر رسیده داخل اند در آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب پس حاجت تعمیم
شرک نیست و مراد از ما دون ذلک نیست مگر ذنوب و معاصی خواه کبیره باشند خواه صغیره جمعا بین الادلة
والله اعلم و دیگر نوشته در لعن یزید از ان جهت ست که روایات متعارضه و متخالفه از ان پلید در مقدمه
شهادت حضرت امام رضی الله عنه وارد شده از بعض روایات رضا و استبشار و اهانت اهل بیت و خاندان

رسول صلعم مفهوم می گردد کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجح واقع شده حکم بلعن او نمودند چنانچه
امام احمد حنبل وکیا هراسی ودیگر علماء کثیر واز بعض روایات کراهت این امر و عتاب بر این زیاده
اعوان او و تمامت شاربین کار که از دست نائبان او بوقوع آمد معلوم می شود کسانیکه این روایات
نزد ایشان مرجح شد منع از لعن او نمودند چنانچه حجة الاسلام غزالی و دیگر علماء شافعیه و اکثر حنفیه و جماعه
از علماء که نزد آنها هر دو روایات متعارض شدند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد
بنابر احتیاط متوقف ماندند و همین ست وجب بر علماء راسخین نزد تعارض براهین آری در لعن شمر
و ابن زیاد که رضا و استبشار ایشان باین فعل شنیع قطعی ست من غیر معارض هیچ کس را توقف
نیست **دیگر** حکم اجرتی که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چند صورت دارد یکی آنکه ثواب
قرآن خوانده بالعوض مبلغ کذا بدست کسی بفروشد این صورت محض باطل ست باجماع اهل سنت
آری نزد امامیه رائج و متعارف ست بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز میفروشند و دلیل
بطلانش آن نیست که حقیقت بیع مبادله مال بمال ست و ثواب طاعات مال نیست بلکه حقی ست که برای
این شخص بحکم وعده الهی ثابت می شود و در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه دنیوی باشد
خواه اخروی مثل حق ولاء و حق ارث و جز آن جائز نیست دوم آنکه شخص را برای ختم نمودن قرآن
مزدور گیرند و ثواب آن ختم بمیت یا جز رسد این صورت نزد حنفیه جائز نیست و نزد شافعیه طولی و تفصیلی
دارد سوم آنکه شخصی حسبة لله ثواب قرآن خوانده بکسی بخشد یا بقصد ثواب او خواندن آغاز و هرگز
خیال معاوضه در خاطر وی خطور نکند و آنکس بطریق مکافات بعد از آن یا در اثنای خواندن آن
بوی چیزی بدهد یا احسانی نماید یا شخصی باشد که از سالها بر شخصی انعام و احسان می کند و این کس در
مکافات آن قرآن یا کلمه تهلیل یا نحو آن برای او خواند و ثوابش بوی بخشد این صورت جائز ست
بلکه مستحب چه در حدیث آمده من صنع الیکم معروفا فکافئوه چهارم آنکه شخصی ست طالب علم دینی یا طالب
حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت دیگر لکن از راه تنگدستی و فقدان وجه معاش فرصت اشتغال باین امور ندارد و مردی
دیگر صاحب مایه ذمه دار وجه قوت او شود تا بفراغ بال مشغول بطاعت گردد درین صورت هر دو را اجر کامل برین طاعت

او حاصل میشود قال تعالی للفقراء الذین احصروا الخ واعانت بر طاعت که جا بجا در حدیث ممدوح
واقع شده همین ست لکن این را اجرت گفتن مجاز ست پنجم آنکه شخصی قرآن را نه بر وجه طاعت بلکه
بقصد مباحی می خواند و بران اجرت می گیرد مثل ترقیه و تعویذ و ختم بعض سور قرآن برای حصول بعض
مطالب دنیوی یا برای خلاص از عذاب گور این قسم نیز جائز ست بلا کراهت و همین ست مورد
ان احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله و قصهٔ رقیهٔ لدیغ بسورهٔ فاتحه و گرفتن اجرت بران
نیز از همین قبیل ست **دیگر** تفسیر قرآن کریم و حدیث شریف را اولا علم صرف و نحو و اشتقاق و لغت و
معانی و بیان و اصول فقه و حدیث و تفسیر و عقائد سلف و آثار و تواریخ ضرور ست بدون معرفت
این علوم در آمدن در معنی قرآن و حدیث جائز نیست و بعد ازین هر صاحب مذهب متمسک بقرآن
و حدیث میگردد و در دفع شبهات مخالفین محتاج بتاویل میشود و تاویل این هر دو اهل باطل موافق مذهب خود میکنند
و مخالف مذهب خود را باطل مینماید لکن میزان در معرفت حق و باطل تفسیر مرفوع پس علم لغت پس فهم سلف از
صحابه و تابعین ست آنچه این جماعه از تعلیم آنجناب صلعم با انضمام قرائن حالیه و مقالیه فهمیده اند و در ان تخطیه
ظاهر نگردیده مستحب القبول ست و رنه مصداق من فسر القرآن برأیه فقد کفر و فی روایة فلیتبوأ مقعده
من النار باشد و حال قرآن و حدیث یکسانست که هر دو مبنای دین و اصل اصول شرع مبین بلغت عربانه
و این لغت مشتمل بر حقیقت و مجاز و ظاهر و مأول و مجمل و مبین و جز آنست **دیگر** بسبب تفرقهٔ صحابه در بلاد و تباعد در زمن
صحابه و تابعین و تبع ایشان احادیث مجتمع نبود و تدکسی که حدیث غیر بلد خود اطلاع میشد هر یکی را تصحیح میسر میشد و نه مرتبهٔ
آن حدیث که خبر آحاد است یا مشهور دریافت میشد آنچه پیش هر مجتهد متنقح میشد هر یکی موافق ذکای خود
در ان اجتهاد می کرد و موافق طبع خود در احتیاط و مسامحت در تشدید و تسهیل ترجیح مینمود آری معنی
دائرهٔ شرع مبین را فراخ تر ساخت و نیست هیچ کس جز امتثال امر خدا و رسول و ابتغای رضای این دو
دیگر نبود و هرگز کسی مخالفت حدیث قصد نکرده مگر آنکه غیر آن حدیث را بنوعی از ترجیحات شرعیه
خواه روایة خواه درایة غالب تر ساخته و فن در ترجیحات طول و عرض بسیار دارد علما اصول فقه
قریب صد وجه از برای ترجیح ذکر کرده اند لکن بعد ازانکه دواوین سنت مدون گردید اعذار ترک عمل

بحدیث از ہم پاشید قدما و درین کار معذور ند و مقلدان ایشان بی شبہ ماز ورند شیخ الاسلام ابن تیمیہ
در رفع الملام عن الائمۃ الاعلام وجوہ این عذر زیادہ بر بیست وجہ ذکر کردہ و ازینجا ظاہر شد کہ طاعن
بر ابوحنیفہ رح و امثال او بنا بر ترک عمل و قول بحدیث سخت جاہل ست و آبروی دین خود باین طعن
بر روی ریختہ اللہ عنہ و بر علماء دیگر از سلف و خلف کہ ما شئے برین طریقہ گذشتہ اند و عذر ہای
صحیح پیرامون حال صدق آل ایشان ست می ریزد و نعوذ باللہ منہ و دیگر در مسائل فرعیہ
مذہبیہ نسبت خلاف بسوی حدیث کردن سخت بی ادبی ست اگرچہ مراد او بنا بر آنکہ مخالفت
از طرفین ست رعایت این معنی ست کہ این حدیث بالخصوص مخالف مذہب حنفی ست اگرچہ
مذہب حنفی مخالف جمیع احادیث نیست پس عمل بر احادیث متنها افضل ظاہر ست کہ متعذر ست
لکن واجب آنست کہ ہمہ بر حدیث راجح و متعین ست و از مخالفت مرجوح بعد از ان پروا نیست
وحق عبارت در نحو مقامات آنست کہ چنین گویند این مذہب مخالف حدیث ست ایں مردود
باشد کل عمل لیس علیہ امرنا فھو رد و نسبت خلاف بسوی حدیث کردن شان مسلمان نیست
کار جاہلان ست کہ حلاوت ایمان و بشاشت اسلام درون ایشان را فرا نگرفتہ و از دین جز اسم
و رسم حظی دیگر ندارند و دیگر من قال لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ حدیث صحیح ست و درین معنی
احادیث دیگر ہم آمدہ مثل من مات وھو یعلم انہ لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ ومن کان
آخر کلامہ لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ پس اگر این کلمہ را وقت خاتمہ گفتن نصیب کسی شود
امید غالب ست کہ ہمہ گناہان تمام عمر او مغفور و معفو گردند ؎ امید ہست دم مرگ از لب تو ابش
بر آید اشہد ان لا الہ الا اللہ ؎ رفت ثواب و ہمان کلمۂ توحید بلب ٭ کس ندیدست زگیتی منظری
بہتر ازین و دیگر حدیث ما اصر من استغفر و ان عاد فی الیوم سبعین مرۃ صحیح ست ابوداود
روایتش از ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ کردہ و معنیش آنست کہ ہر گاہ استغفار مقارن ندامت
التجای صادق بحق باشد کار می کند اگرچہ بسبب غفلت آن گناہ مکرر ہم اصرار نشود اما اگر التجا و ندامت
نیست فی الحقیقت استغفار نباشد چنانکہ رابعہ بصریہ گفتہ استغفارنا یحتاج الی استغفار کثیر

دیگر شخصی استقراض بربا کرد و تمسک اقرار بوعدهٔ ادا ربا نوشته داد بعد ادای عین قرض اگر سود
نداد پس بسبب اقرار و وعدهٔ خود اگرچه عرفاً بران محاسبه است مگر شرعاً و نزد الله بر ندادن سود
انشاء الله تعالی ماخوذ نشود زیرا که حق واجب نیست بلکه دادن آن حرام است و وفا باین شرط نیز حرام
و نه قرضخواه را مطالبهٔ آن میرسد شرعاً و نه قاضی را حکم بادای آن میرسد چه این شرط گناه کبیره است
و کل شرط لیس فی کتاب الله باطل وان کان مائة شرط دیگر در وقت احتضار خواه دم واپسین
باشد خواه پیش از آن ایمان و کفر معتبر است اما هر کسی را این بلا نمیرسد که شیطان باغوا و فریب
ایمان او ببرد مگر کسیکه شقی ازلی بود در حدیث شریف آمده ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة
حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها
وانما الاعمال بالخواتیم همچنین در خلاف این واقع شده ان الرجل لیعمل بعمل اهل النار
حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها
رواه البخاری ومسلم دیگر بگزاردن نماز جمعه فرض ظهر ساقط میشود و جمع میان هر دو خلاف شرع است
و شروطی که از برای این نماز تراشیده اند مثل وجود امام اعظم یا نائب او یا مصر جامع یا عدد
مصلین و نحو آن همه بی دلیل است بلکه حکمش حکم نماز پنجگانه است در فرضیت و شروط مگر خطبه که درین
نماز مسنون است نه در غیر آن دیگر الغیبة اشد من الزنا حدیث صحیح است و معنیش آنست که زنا
غالباً از حقوق الله می باشد مغفرتش بدست غفور رحیم است و غیبت از حقوق العباد است که حق تعالی
مغفرتش را معلق برضای عبد داشته و تنگی حوصلهٔ بندگان و شدت آزمانیت ایشان معلوم است
لهذا امر غیبت از امر زنا مشکل تر افتاده دیگر بودن لحیه بقدر قبضه در حدیثی دیده نشد مگر باعث شبههٔ
مردمان آنست که حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنه را در متابعت سنن عادت بنهایت مبالغه بود ایشان
یک قبضه از زیر ذقن گرفته باقی را مقراض می کردند تا آنچه لحیهٔ طبعی جناب نبوت بود برابر شود در
بخاری از وی آمده کان یأخذ من طولها وعرضها اما در حدیث در سنن ترمذی لفظ اعفاء اللحی
آمده و هم وارد شده احفوا الشوارب واوفوا اللحی و لحیهٔ ایشان رضی الله عنهما سینه را می پوشید پس از قبضه

مقرر زائد بود وکسی که لحیه طبعی او کم از قبضه باشد چگونه تا بقبضه می تواند رسانید وحلق لحیه بدتر از قصر
شدید ست وقصر شدید بدتر از قصر قلیل وهر قدر را از اتباع سنت دور تر افتد محل عتاب وخطاست
ودیگر حدیث ولد الزنا لا یدخل الجنة صحت ندارد ومنقح این ست که حق تعالی عمل هیچ مومن
صالح متقی را تلف نمیسازد پس اورا بفعل ابوین گرفتن بیجاست علی الخصوص اولاد ادرا زیرا که از
اولاد ولید بن مغیره که در نص قرآن مجید او را زنیم یعنی حرامزاده فرموده اند مثل خالد بن ولید صحابی
بزرگ جلیل القدر ملقب بسیف الله پیدا شده وامامت جمعی کثیر در بردی جناب نبوت صلعم وبعد ایشان
درحالت امارت عساکر کرده ونیز حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه زیاد را که
ولد الزنا می دانستند وابن ابیه می نوشتند امیر بصره ودیگر بلاد کردند ودران حالت همیشه امامت
می کرد اما کسیکه بابن عیب معروف باشد ودر نظر مردم محقر وقلوب را از دی تنفر باشد پس این هم
معنی منافی امامت ست امامت این قسم شخص مکروه ست بکراهت تنزیهی وکراهت امامت ولد الزنا
که در کتب فقه مذکور ست محمول برهمین قسم شخص ست والله اعلم ودیگر از مخنثان وخواجه سرایان
خصی وعنین وخدا ایشان هر کرا بیان بخداور وزجزا دارد وطاعت الهی بجامی آرد واز منهیات و
منکرات اجتناب دارد بی شبهه مستحق ثواب وجنت ست چه ایشان را خود هیچ تقصیرست این حالت محض
بتقدیر الهی ست وتوبه محاذنوب ست چون شرک وکفر بتوبه زائل می گردد والاسلام یجب ما قبله پس
دیگر معاصی که دون اوست چه حقیقت دارد که توبه مزیل آن نشود ودیگر حق تعالی رزق حیوانات از طیور
وبهائم وحشرات هر زمین آفریده است وهمچنین برای جن از زراعات تنخواه می شود واینها چنانکه خود بنظر
نمی آیند بردن ایشان آن حصه را نیز بنظر نمی آید وآنچه نصیب آدمیان ست در دست ایشان می ماند
این ست حقیقت برکت بردن جنات از جنس غله که در عوام شهرت دارد ووجود جنات ثابت ست
بنص قرآن وحدیث وانکار آن انکار قطعیات دین وضروریات شرع مبین ست ومنکر کافر ست
ودیگر جزای اعمال بد گاهی در دنیا هم میرسد حق تعالی فرموده ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم ویعفو عن کثیر ودر حدیث آمده که سه چیز را جزا در دنیا مقرر میرسد یعنی بر بادشاه عادل ورنجانیدن

پدر و مادر و بدسلوکی با قرابت و پاداش کامل را اگر عفو نشده روز جزا معین ست اللهم اغفر دیگر حق تعالی
برای آگاه کردن بندگان غافل و عاصی و برای سبک کردن زمین از گناهان عباد ملائکه را حکم
می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها باد تند را از زیر زمین داخل می کنند که بسبب قوت حرکت
آن باد زمین در جنبش می آید این را زلزله نامند دیگر بخارهای زمین و دریا طرف آسمان میروند
حق تعالی فرشته را که رعد نام دارد حکم می فرماید وی اینها را اول فراهم آورده کثیف می سازد و
نامش بعد از کثافت ابر میشود بعد از ان حکم میشود که برکتی از آسمان گرفته در اینها خلط نمایند تا
بقوت آن اکثر بخارات آب گردد چون آب شد حکم میشود که این ابرها را ببند از ند با فشردن آنها از
سوراخها که در ابر ست پس آب شده بر زمین میریزد و برای راندن ایشان چابکهای آتشین میزنند
نام آنها برق ست و آواز یکبار از طرف آسمان شنیده میشود گاهی تسبیح این فرشته می باشد و گاهی
امر و نهی از برای تابعان خود و از برای غمام و گاهی بحکم الهی بر شخصی یا بر زمینی میزند آنرا صاعقه
می گویند دیگر درهم بنا بر تحقیق علما ۳ ماشه و یک حبه و خمس حبه ست و ماشه عبارت از
هشت حبه و حبه یک سرخ که آنرا رتی گویند و سرخ بوزن دو جو ست و مثقال چهار و نیم ماشه
و دینار نیز چهار و نیم ماشه و توله دوازده ماشه ست و روپیه مسکوک شاهان هند یازده و نیم ماشه ست
مگر روپیه بهادرشاهی که دوازده ماشه بود ولکن مروج نیست بلکه در عهد محمدشاه و احمدشاه اصلا
بنظر نیامده و اشرفی بوزن یازده ماشه ست مگر اشرفی بهادرشاهی که یازده و نیم ماشه بود و آن نیز
مروج نیست این ست حقیقت اوزان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از بست دینار ست که عبارت
از بست مثقال باشد یعنی هفت و نیم توله زیرا که مثقال چهار و نیم ماشه ست پس وزن بست مثقال
هفت و نیم توله باشد و باعتبار توله نود ماشه میشود و بست مثقال نیز نود ماشه ست پس هفت و نیم توله
بست مثقال باشد و واجب دران ربع عشر که دو ماشه ست و دو حبه زیرا که عشر هفت و نیم توله نه ماشه ست
میشود و ربع نه ماشه دو ماشه و دو حبه میشود و همچنین عشر بست مثقال دو مثقال ست که عبارت از نه ماشه
و ربع دو مثقال نیم مثقال که همان دو ماشه و دو حبه میشود بحساب اشرفی سوای بهادرشاهی هشت

اشرفی و دو ماشه نصاب طلا می شود و چون خمس نصاب بر نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب مثقال
چهار مثقال میشود و بحساب توله یک و نیم توله طلا می شود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و این
خمس سه حبه و سه خمس حبه میشود که مجموع نصاب و خمس آن بحساب مثقال بست و چهار مثقال و بحساب
توله ۹ توله می شود و مجموع خمس زکوة نصاب با زکات نصاب دو ماشه و پنج حبه و سه خمس حبه می شود
و ما بین نصاب و خمس و همچنین از خمس زائد بر نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس عفو ست و نصاب نقره
دو صد درم شرعی ست که عبارت از پنجاه و دو و نیم توله ست زیرا که درم شرعی سه ماشه و یک حبه و یک
خمس حبه ست پس دو صد درهم شرعی بوزن ماشه شش صد و سی ماشه می شود که بعینه پنجاه و دو و نیم
توله ست و بحساب روپیه سوای بهادر شاهی پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه نقره میشود که قیمت آن
دوازده آنه میشود چرا که در دهلی نقرهٔ خالص که آنرا چاندی گویند روپیه را دوازده ماشه میفروشند
و واجب در آن ربع عشر یعنی پنج درم زیرا که عشر دو صد درم بست درم ست و ربع آن پنج درم ست و
بحساب توله یک توله و سه ماشه و شش حبه ست زیرا که عشر پنجاه و دو و نیم توله که عبارت از شش صد و
سی ماشه ست پنج توله و سه ماشه میشود که بتعداد ماشه شصت و سه ماشه باشد و ربع آن پانزده ماشه
و شش حبه ست که همان یک توله و سه ماشه و شش حبه میشود و بحساب روپیه یک روپیه و چهار ماشه
و دو حبه نقره ست که قیمت آن هفت تنکه و یک و نیم فلوس عالمگیری میشود چرا که عشر پنجاه و چهار روپیه
و نه ماشه نقره پنج روپیه و پنج و نیم ماشه نقره می شود و ربع آن یک روپیه و چهار ماشه و دو حبه ست
که موافق قیمت حال یک روپیه و هفت تنکه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر
نصاب بیفزایند که آن خمس بحساب درم چهل درم ست و بحساب توله ده توله و نیم توله ست و بحساب
روپیه ده روپیه و پانزده آنه میشود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن خمس بحساب
اول یک درم و بحساب دوم سه ماشه و یک حبه و خمس حبه که همان درم باشد و بحساب سوم شش تنکه
عالمگیری میشود پس در دو صد و چهل درم شش درهم و در شصت و سه توله یک توله و شش ماشه
و هفت حبه و خمس حبه و در شصت و پنج روپیه و پانزده آنه یک روپیه و ده آنه میشود و ما بین از خمس که

نصاب

زیاده شود همین طریق حساب باید کرد و مابین نصاب و خمس و نیز مابین خمس و خمس دیگر عفو ست نزد
امام اعظم رح و نزد ابو یوسف و محمد و امام شافعی رح واجب است در زائد بحساب آن اگرچه آن زائد یک
درم باشد مثلا از دو صد و یک درم پنج درم و نیم حبه و ثمن حبه و یک جزو از دو صد جزو حبه واجب است
و علی هذا القیاس و فتوی نزد حنفیه بر قول ابو حنیفه ست و معتبر در وزن دراهم وزن سبعه یعنی درهمها
که در نصاب و وجوب زکوة معتبر اند آن دراهم که هر ده از آن بوزن هفت مثقال باشد و آن ظاهر است
زیرا که ده درم باعتبار ماشه سی ماشه و یک و نیم ماشه می شود و هفت مثقال بحساب ماشه همین قدر ست
پس ده درم بعینه بوزن هفت مثقال باشد و جهتش آنکه سابق در زمان جاهلیت و نیز در ابتدا
اسلام دراهم باعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال که ده درم موازنه
ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال که ده درم همسنگ پنج مثقال باشد و قسمی
از آن سه خمس مثقال یعنی دو ماشه و پنج حبه و سه خمس حبه که ده درم بوزن شش مثقال می شود
پس امیر المومنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود امر فرمود که از انواع ثلثه سه درم
گرفته بثلث وزن مجموع آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم مختلف الاوزان نه ماشه و سه حبه
و سه خمس حبه می شود و ثلث آن سه ماشه و یک حبه و خمس حبه می شود و همچنین ده درم موازنه هفت
مثقال است چنانچه سابق بتفصیل معلوم گشت و همین ست بوزن سبعه و همین ست معمول چنانچه
بزرگی گفته سه ده درم شرعی از من مسکین بشنو ؛ آن دو توله هفت ماشه هفت جو قاله مرزا
محمد بن فائق خان و جد مکتوبا بخطه ما نصه عرضت هذه الرسالة علی حضرة
الاستاذ فحکم بصحة ما فیها و دیگر در حدیث ابن عمر است مرفوعا الکیال مکیال اهل المدینة
والوزن وزن اهل مکة رواه ابو داود والنسائی لکن ابو داود و منذری هر دو از آن سکوت
کرده اند و اخرجه ایضا البزار و صححه ابن حبان والدارقطنی و در روایت نزد ابی داود بجای
ابن عمر ابن عباس آمده و باین حدیث دلیل ست برانکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی مکیال مدینه ست
و نزد اختلاف در وزن بسوی میزان مکه اما مقدار میزان مکه پس ابن حزم گفته بحث نمایه ام پس

عن کل من وثقت بتمييزه فوجدت کلا يقول ان دينار الذهب بمکة وزنه اثنتان وثمانون
حبة وثلاثة اعشار حبة بالحب من الشعير والدرهم سبعة اعشار المثقال فوزن الدرهم
سبع وخمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر عشر حبة فالرطل مائة وثمانية وعشرون
درهما بالدرهم المذکور واما مکيال المدينة فعن اسحق بن سليمان الرازی قال قلت
لمالک بن انس يا ابا عبد الله کم قدر صاع النبی صلعم قال خمسة ارطال وثلث بالعراقی انا حزرته
فقلت يا ابا عبد الله خالفت شيخ القوم قال من هو قلت ابو حنيفة يقول ثمانية ارطال فغضب
غضبا شديدا ثم قال لجلسائه يا فلان هات صاع جدک يا فلان هات صاع عمک يا فلان
هات صاع جدتک قال اسحق فاجتمعت اصع فقال ما تحفظون فی هذا فقال هذا حدثنی
ابی عن ابيه انه کان يؤدی بهذا الصاع الی النبی صلعم وقال هذا حدثنی ابی عن اخيه انه
کان يؤدی بهذا الصاع الی النبی صلعم وقال الآخر حدثنی ابی عن امه انها ادت بهذا الصاع
الی النبی صلعم فقال مالک انا حزرت هذه فوجدتها خمسة ارطال وثلثا رواه الدارقطنی
واين قصه مشهور ست بيهقی نيز از السند جيد آورده وابن خزيمه وحاکم از طريق عروه از اسماء بنت
ابی بکر رض تخريج نموده وگفته انهم کانوا يخرجون زکاة الفطر فی عهد رسول الله صلعم بالمد الذی
يقتات به اهل المدينة وللبخاری عن نافع عن ابن عمر انه کان يعطی زکوة رمضان عند
النبی صلعم بالمد الاول ولم يختلف اهل المدينة فی الصاع وقدره من لدن الصحابة الی يومنا
هذا انه کما قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلث بالعراقی وقال العراقيون منهم ابو حنيفة رح
انه ثمانية ارطال وهو قول مردود تدفعه هذه القصة المسندة الی صيعان الصحابة
التی قررها النبی صلعم وقد رجع ابو يوسف يعقوب بن ابراهيم صاحب ابی حنيفة بعد هذه
الواقعة الی قول مالک وترک قول ابی حنيفة کذا فی النيل در بحر زخار گفته الصاع اربعة امداد اجماعا
انتهی در قاموس گفته الصاع والصواع بالکسر وبالضم والصوع ويضم الذی يکال به وتدور عليه احکام
المسلمين وقدره اربعة امداد کل مد رطل وثلث قال المد بالضم مکيال وهو رطلان

اورطل وثلث او ملء كفي الانسان المعتدل اذا ملأهما ومد يده بهما وبه سمي مدا قال وقد جربت ذلك فوجدته صحيحا انتهى وصاع عمر فاروق ہشت رطل بود وبالجملہ معتمد معمول بہ در کیل یکیال مدنی ست ودر وزن میزان مکے بر وجہی وقدری کہ مذکور شد وتمام این بحث در مسک الختام بذیل زکوٰۃ فطر وزکوٰۃ زر وسیم مذکور ست واللہ اعلم ۞ دیگر صغائر ذنوب بسیار ست ضبط پذیر نیست وکبائر شش دوگونہ ست ظاہر وباطن ظاہر شصت وشش کبیرہ ست وباطن چہار صد ویک علی اختلاف اقوال العلماء فی ذلک واین ہمہ مذکور ست در زواجر عن اقتراف الکبائر وعفو از کبائر بتوبہ بمجمع علیہ اہل علم و قطعی الثبوت ست وگاہے بے توبہ ہم مغفور میشوند لمن شاء اللہ تعالی ۵ بروو عظ عیبش چیند ان مترسان اہل ایمان را کہ می بخشد گنہ بے توبہ ہم آمرزگار من ۞ دیگر در ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء بذیل اثبات خلافت خلفاء نوشتہ کہ قرن اول زمان آنحضرت صلعم بود از ہجرت تا وفات وقرن ثانی زمان شیخین وقرن ثالث زمان ذی النورین بعد از ان اختلافہا پدید آمد وفتنہا ظاہر گردید فال حدس قوی بہم رسید کہ مراد از قرون ثلثہ تفصیل ہمان مدت ست اخرج ابو یعلی عن علقمۃ بن عبد اللہ المزنی عن رجل قال كنت بالمدينة في مجلس فيه عمر بن الخطاب فقال لبعض جلسائه كيف سمعت رسول الله صلعم يصف الاسلام فقال سمعت رسول الله صلعم يقول ان الاسلام بدا جذعا ثم ثنيا ثم رباعيا ثم سديسا ثم بازلا فقال عمر فما بعد البزول الا النقصان واین موافق ست بمضمون آیۂ اخرج شطأه ثم آزره الاية كذا في صفحہ ۶۲ خروج شتر بیک قدم در سال پنجم نہادہ یعنی آنکہ در سال ششم درآمد رباعی آنکہ در سال ہفتم پای گذاشتہ سدیس شتر ہشت سالہ باشد بازل شتر نہ سالہ قال در حدیث ابوہریرہ ست الخلافۃ بالمدینۃ والملک بالشام رواہ البیہقی فی دلائل النبوۃ دانستہ شد کہ خلافت راشدہ ہمیشہ خواہد بود ودر خارج غیر خلفاء ثلثہ در مدینہ اقامت نمودند انتہی واین اجمال با تفصیل در صفحہ ۱۲۱ از نسخہ مطبوعہ بریلی مذکور ست ودر صفحہ ۱۰ نوشتہ بعد آنحضرت صلعم ہر جا کہ مذکور ست ذکر شیخین ست لا غیر وآنجا قرون ثلثہ شمردہ بایم منقطع شد وقرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود کہ قریب بدوازدہ سال بودہ است قال حدیث

آنحضرت صلعم مثل قرآن ست یشبه بعضه بعضا آنحضرت صلعم هر مضمون را بعبارات مختلفه و
اسالیب متنوعه بیان فرموده اند انتهی و درینجا حدیث خیر الناس[له] قرنی ثم الذین یلونهم
ثم الذین یلونهم ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهادتهم ایمانهم و فی لفظ
ثم یفشوا الکذب و حدیث تدور رحی الاسلام لخمس و ثلاثین سنة فان یهلکوا الخ و حدیث
مذکور ابوهریره ذکر نموده و گفته این قرون ثلثه محدود حسب یکی قرن نبوت ست و دو قرن خلافت و آن همه در
مدینه بوده است و مصداق تعیین مدت خمس و ثلثین و تعیین خلافت در مدینه یکی ست و حدیث
ابی عبیده و معاذ بن جبل ان هذا الامر بدء نبوة و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة ثم یکون
ملکا عضوضا با حدیث قرون ثلثه و حدیث رحی اسلام و حدیث خلافت در مدینه و ملک بشام
بسیج شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت همسنگ ست مخصوص باتفته هم تراز و باز حدیث
حذیفه لا تقوم الساعة حتی تقتلوا اماکم و تجتلدوا باسیافکم و یرث دنیاکم شرارکم
بخوان الی قوله اگر با وجود استعمال این طریق کار پیش نکشود و معنی منقح نشد از تنقیح معنی سنت خود را
معذور باید داشت که درین مبحث بهتر ازین طریق چیز بدست نخواهد آمد و در هیچ مسئله زیاده تر ازین میسر
نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة هم سه اذا لم تستطع امرا فدعه + وجاوزه الی ما تستطیع
انتهی المقصود و حاصل این کلام اثبات خلافت خلفاء ثلثه ست باعتبار کمال تدبیر آن قرون و قیام بامر
و شیوع اعمال خیر و ظهور دولت اسلام و انجاز موعود الهی در ظهور دین حق و لهذا گفته که این معنی خلافت
راشده است پس خلافت این عزیزان خلافت راشده آمد انتهی و مفهوم مخالف این عبارت آنست
که خلافت مرتضوی خلافت راشده نیست بنابر عدم تزاید اسلام در زمان ایشان و تناقص آن و ظهور
فتن و فشو کذب و نحو آن لکن ازین تحریر استفاده انکار خلافت وی رضی الله عنه علی الاطلاق نمیتوان
کرد و مؤید اوست ابراد صاحب ازالة الخفا مآثر و فضائل و کلمات و کرامات مرتضوی بسیط الذیل درین
کتاب و حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة دلیل ست برین مدعا و دران قید راشده نیست
تحدید مطلق خلافت ست و غایتش نزول امام حسن رضی الله عنه ست از برای معاویه بن ابی سفیان

[له] وفی حدیث عمران بن حصین خیر امتی قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم ان بعدهم قوما یشهدون ولا یستشهدون و یخونون ولا یؤتمنون و عن عمر رضی الله عنه بلفظ اکرموا اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یظهر الکذب رواه النسائی و رجاله رجال الصحیح الا ابراهیم بن الحسن الخثعمی فانه لم یخرج له الشیخان و روی عنه و ذکره ابن حبان فی الثقات ۱۲ منه

رضی اللہ عنہما و ہر چند استدلال بیانا تفرقی بر مدت نبوت از ہجرت تا وفات رسالت می تواند شد اما جمہور اہل علم ازین حدیث قرن صحابہ و از لفظ یلونہم قرن تابعین و از یلونہم دیگر قرن تبع تابعین فہمیدہ اند و خلاف این ظاہر از احدی از سلف و خلف معلوم نیست کما سبق فی ہذا الکتاب و شک نیست کہ مقام از مزالق اقدام و مدحض افہام ست و حل این اشکال خالی از اشکال نباشد اما سیاست کلا گر جملہ اخبار صحیحہ مرفوعہ واردہ درین باب فراہم آید و امعان نظر دران بکار بردہ شود گرہ از کار کشاید این ضعیف در خور دہ مزید تعرض و تطبیق این سئلہ نیست

شرح این ہجران و این خون جگر ٭ این زمان بگذار تا وقت دگر ٭

و دیگر توبہ اگر بندم و قلع از معصیت با عدم عزم آیندہ واقع شود بی شبہہ مقبول ست و تائب ہمچو بی گناہ می گردد و تردد در رد و قبول چنین توبہ خلاف نص و خارق اتفاق علما ست و در ترغیب توبہ و انابت احادیث صحیحہ بسیار آمدہ

ع توبہ کنیم و بشکنیم توبہ دہی لشکنیم ٭ انس گفتہ آنحضرت صلعم فرمود کل بنی آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون اخرجہ الترمذی و ابن ماجہ و سندہ قوی

رقم سپید و سیاہ من بزمین شکستہ نگاہ من ٭ نہ چنین و چہ قدر گناہ من کجم زمام غفور تو ٭

قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعا انہ ہو الغفور الرحیم و ہذا آخر المختصر و الحمد للہ علی ذلک و صلاتہ و سلامہ علی رسولہ محمد و آلہ و صحبہ و من تبع منہا لک

تمت

خاتمہ طبع مع تاریخ ریختہ خامہ حلیم حافظ سید اعظم حسین صاحب سہسوانی نائب محکمہ مشورہ سلمہ اللہ تعالی

یکتا ستودہ ثنا بیش آموزرا کہ زبان را سخن آموخت و روان را بدانش افروخت لبستا آنشہا ستوا و آفت برگزیدہ گزیدہ گزین را کہ حق و لشیر را بہدایت نواخت و سیاہ تا سپید منور دین منور ساخت

بگزین ادا ادا انتوان نمود بران عالی جناب درودی با ساز و برگ ارمغان فرستاده ایم و در درست
بروی خویش کشاده و بر آل و صحابش بزدل حسب اندازه از خدا خواسته ایم و دلنشین بزمی برای
خود در بهشت آراسته سپس منظر را فرو دیده دیدار و خرد را نوید دریافت که خرد و ربا لغ نظر یگانه سعادت نهاد
فرزانه فضیلت نهاد چشم و چراغ دیدهٔ روشندلان روزگار جانشین وساده آرایان والانبا غرهٔ ناصیهٔ
اقبال فروغ دیدهٔ اجلال ابوالنصر سید علی حسن خان طابت له الایام واللیال که خلوت نشینان
خداجوی با ناز مناجات دعاگوی او بیند و هم کار آرایان دولت پیوسته آرزوی خدمت او جوی
از آن شیوه که فرخ نژادان والانسب رسم و راه بزرگان را رد زبازاری دهند و با فزایش آبروی کردار
وگفتار آیین نیاکان خویش نهند طریقهٔ اشاعت سنت که برگرفته نیاکان اوست پیش گرفت
و شیوهٔ هدایت ملت که چنان پذیرفته بزرگان اوست همچنان پذیرفته هم برین شیوه کتابی ست موسوم
بالبنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص هانا از نامی صحیفهٔ سامی بلوغ المرام
من ادلة الاحکام فراهم آوردهٔ علامهٔ افادت گهر هدایت اثر حافظ ابن حجر را که جانش روشن و خاکش گلشن
باد در زبان پارسی ترجمه پرداخت و تنک مایگان علم استعداد را ارزنده متاعی و کار روانیان مرحلهٔ
فضل و کمال را فرخنده زادراهی مهیا ساخت و درین زمان میمنت اقتران بفرمان افاضت عنوان کارگزار
ریاست شکوه افزای امارت ملکت پناه طریقت رفتار سنت آگاه حقیقت آثار خرد و بین روشن نگاه
خرد آیین خرد و رپناه خرمن سوز فتنه و فساد چهره افروز صلاح و سداد جناب مستطاب معلی القاب
رفیع الجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام له المجد والتفاخر که مرکز لطف
فروهیده منشش گزیده روش رای دیر روشن اختر عالی گهر ست و شیوهٔ حق پژوهی و پایهٔ سپهر شکوهی بهر کشور
بیمن حکمرانی فرمانروای نوشابه جاه دارا شکوه سکندر بارگاه ماه نیم ماه سپهر اوج و کمال مهر نیمروز جهان
جاه و جلال اورنگ زیب کشور کامگاری بالانشین مجلس شهریاری دولت دربان عدالت عنوان فرخ
لقب والا حلم جناب نواب شاهجهان بیگم مخاطب بعالی خطاب [illegible] لا زال اعلام جندها اعلای
ستارهٔ هند و تاج هندوستان و ملکهٔ بهوپال ادامها الله بالعز والاقبال که فرمانفرمای ملقب بنگین

فرشته قرین است وصورت آراے این صحیفهٔ انیقه اش بپایهٔ فرزندی سعادت نشان آغوش تشیید تصحیح فرزانهٔ روشن هوش فطانت کوش حکمت آیات فضیلت ملکات جامع مکارم بعید البوالحسن سید **ذو الفقار احمد** حماه الله الاحد و شرکت نظر ثانی حائز معارف معقول و منقول حاوی مزایاے فروع و اصول نکات آموز افادت منقال جناب **محمد عبد الحق** ایده الله المتعال و یگانهٔ دانش خصال منظر فضل و کمال دقائق آگاه حقائق دستگاه حافظ مولوی **محمد احمد** عافاه الله الصمد و کتابت خوشنویس جادو رقم مانی قلم منشی محمد عبد الرحیم لکهنوی ابقاه الله القوی و اصلاح حجر از ماهر کار آگاه حافظ **کرامت الله** حفظه الله و ادارت خان سلیع الشان دیانت پسند امانت پیوند **محمد عبد المجید خان** اعانه المنان مر این عجالهٔ نافعه را در مطبع شاهجهانی بزیور طبع پیراختند و با حسن اوقات بحسن اهتمام این کار کار تمناے زمانیان ساختند

قطعهٔ تاریخ

آن می حکمت که روشن شد زدانایان کیش ... سیر ابو النصر خرد ور را بساغر دیده ام
آنکه گر بیند بگاهے جلوه گر در منظرش ... گفته با شیء در رحل مهر منور دیده ام
آنکه از نیروی دینش بر اساس فتنه ها ... دست تیر و مرتضی بر باب خیبر دیده ام
دوده روشن ساز سادات جهان کز فر حق ... هر یکے را شهره آشوب تا با محمد دیده ام
پای او در رزم از بهرام گامی پیشتر ... جای او در بزم با خسرو برابر دیده ام
بر صریر خامه اش کا و اسے داو دی دهد ... زهره را از دوش دسر افگنده مجمر دیده ام
قطره اش گوهر باندازه نزل خوانده ام ... از ترقی ذره اش همتا با اختر دیده ام
لطف در طبعش بهاران در گلستان گفته ام ... علم در ذهنش عطارد در دو پیکر دیده ام
گاه از رنگین عبارتش گل افشان یافتم ... گاهش از اشعار عود و افگن مجمر دیده ام
زد رقم **بنیان مرصوص** کز بنیاد علم ... زین سپس بحکم تر از سد سکندر دیده ام
مر طبع حافظ ابن حجر از خامه اش ... جلوه آرا در لباس شرح دیگر دیده ام

گرد تقریس خبرہا کز گران سرمایگی ‌ ‌ زاد راہ کاروان خضر رہبر دیدہ ام

کاروانی کش بذوق منزل علم حدیث ‌ ‌ ہمرہان مرکب ز قطع راہ لاغر دیدہ ام

ماہ سیمائی حجازی در لباس فارسی ‌ ‌ سر بسر پیرایہ بند از لعل و گوہر دیدہ ام

ہم چراغ خلوت روشندلانش گفتہ ام ‌ ‌ ہم جواہر سرمہ چشم خرد ور دیدہ ام

زین افاضت کاین گران سرمایہ از آن گنج ست ‌ ‌ سائلان علم سنت را توانگر دیدہ ام

ہر کرا روشن نظر شد زین فروغ ایزدی ‌ ‌ از سواد حرف حرفش دل منور دیدہ ام

مر مشام آشنایان را بدرک معنیش ‌ ‌ از شمیم سنبل جنت معطر دیدہ ام

در ادای اصل مطلب ہمچو حافظ را ‌ ‌ استخوان بندی بطرز نادر دیدہ ام

بعد ازین حرفیکہ آرایندہ ماہ جہان ‌ ‌ میدہد پیدا پی نقش رقم بر دیدہ ام

داشتم در وادی اندیشہ تاریخ راہ
جادۂ شرح احادیث پیمبر دیدہ ام
۱۲۹۹ھ

قطعۂ مدحیہ مؤلف و مؤلف از افتخار الشعرا حافظ خان محمد خان صاحب متخلص بشہیر سلمہ اللہ القدیر

میر علی ابن حسن خان آفتاب اوج دین ‌ ‌ آنکہ می نازد بفرق دولتش دستار علم

زور بازوی فضیلت اوج اقبال کمال ‌ ‌ بخت فیروز تبحر طالع بیدار علم

کجکلاہ بزم دولت ماہ برج اعتلا ‌ ‌ صدر ایوان شریعت رونق دربار علم

جودت طبعش نماید نکتۂ سربستہ وا ‌ ‌ ناخن فکرش کشاید عقدۂ دشوار علم

بی تکلف ہرچہ سازد ہرچہ پردازد رواست ‌ ‌ بسکہ در دیوان آگاہست بود مختار علم

در جہان عمر یکہ جز بازی نیاید در خیال ‌ ‌ شغل او شغل ہنر افتاد و کارش کار علم

ابن نواب امیر الملک والا جاہ ماست ‌ ‌ آنکہ در عالم بود سرکار او سرکار علم

زو فشم بنیان هر صحو بیکله اسکندر نمط — می کشد بر روی یاجوج فتن دیوار علم

نازم این گنجینهٔ احسان که از انعام او — مالدار علم باشد نام هر نادار علم

ماندگان گمرهی را میبرد در راه کام — غافلان جاهلی را می کند هشیار علم

حرف حرفش وا نماید ستهٔ تنگ آگهی — نقطه نقطه باز گوید معنی خروار علم

شمع بر کردند تا گردد منور بزم دین — باده آوردند بر خیزد مگر میخوار علم

آن ز کنعان این ز حسن آباد معنی بیت بیت — یوسف بازار مصر و یوسف بازار علم

آنکه آمد منحصر بر نیل او نیل کمال — آنکه موقوف است بر دیدار او دیدار علم

صفحه صفحه جزو جزوش را چه وقتی در نجاست — سطر سطرش لفظ لفظش میکند اظهار علم

ماحی اوضاع بدعت قامع بنیاد جهل — حاوی احکام سنت جامع اسرار علم

هست تقریبی بلوغ حضرت ابن حجر — آنکه از سنجیدگان هستش مقدار علم

آن امیر مسند سنت که از لطف الٰه — بود شمع افروز بزم دولتش انوار علم

یک جهان رنجور نادانیست و دارو فروش — عالمی مخمور نادانیست او خمار علم

جاگی خواران هر میخانه اش مست الست — جرعه آشامان هر پیمانه اش سرشار علم

زمزمه زد ورد دعایش بلبل نطق شهیر — تازه تر باد از علی ابن حسن گلزار علم

قصیدهٔ خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سهسوانی سلمه الله تعالی

آهی اگر ز خاطر نالان بر آورم — دود از نهاد گبر و مسلمان بر آورم

با بخت می ستیزم و با روزگار هم — مقصود دل چگونه از آنان بر آورم

دودان بود خلافت و فلک مدعی شود — گر حرف مدعا ز دل و جان بر آورم

آتش ز تهم بجلیش ز تیبان رد سپاه — آهی چنان کشم ز دل افغان بر آورم

طالع زبون سپهر عدو یار سرگران — در روزگار ز خزینه سخنوان بر آورم

یاری ز بخت خواهم و خواری کشم ازو — جای کمال ترتیب نقصان بر آورم

آب آرزو کنم اگر از فرط تشنگی — آتش بجای آب ز عمان بر آورم

مرگ از پی علاج ببالین من رسد — گر درد مند حرف ز درمان بر آورم

ناچار چون روائی کارم ز دهر نیست — روی نیاز بر در سلطان بر آورم

فرخ امیر پاک که گوید زبان او — آشفتگی ز زلف پریشان بر آورم

فرخنده داوری که بتشبیه جاه او — فغفور و قیصر و جم و خاقان بر آورم

یارب بحیرتم که سپهی همنشینش — اسکندر آورم که نریمان بر آورم

این دسترس کجا که فغانی ز جور چرخ — در بارگاه خسرو کیوان بر آورم

خوشتر بود جمیل که دست تظلمی — در پیش شاهزادهٔ ذیشان بر آورم

آن شاهزادهٔ که رسد گر بیاد من — گوئی سر حریف بچوگان بر آورم

هم انتقام جور بگیرم ز روزگار — هم کجروی ز گنبد گردان بر آورم

آیم درون بزم شکوه بلاغتش — عرفی برون نشانم و سحبان بر آورم

در دامن نیاز از ان نو بهار علم — گل را چه وقعت است گلستان بر آورم

از جوش شوق مطلع دلکش رقم کنم — سعدی قلندر را نه ز مستان بر آورم

نذری بپیش علی حسن خان بر آورم
با انفعال نقد دل و جان بر آورم

فرخنده طالعیکه کنم ورد نام او — ناطاسی ز طالع دوران بر آورم

گویند نحاش گوهر و زر در جهان نماند — از بهر بذل بحر بسم کان بر آورم

دانشوریکه از پی کسب فطانتش — دانشوران خطهٔ یونان بر آورم

زیبا سخنوریکه برای تلمذش — از خاصگان گنجه و شروان بر آورم

آن رهبریکه گر سخنی سر کنم ازو — بر راه راست آذر و کنعان بر آورم

در حلقهٔ که درس کتاب سنن دهد ـ داد از زبان رازی و سفیان برآورم
فخرالدین رح ـ ثوری رح

در مجمعی که حرف ز تحقیق خود زند ـ برهان آن ز سنت و قرآن برآورم

از بهر پایه سنجی سعی رسای او ـ یا رب کرا بعالم امکان برآورم

ابن حجر کجا که بجو انجم ز عسقلان ـ کو ابن تیمیه که ز حرّان برآورم

خوش پردهٔ کشید بنام کتاب خویش ـ کز وی هزار صورت ایمان برآورم

خوش ترجمه نمود بلوغ المرام را ـ کز وی دقیق مسئله آسان برآورم

هر حرف دلنشین حدیثش نواگرست ـ تقلید را از خاطر یاران برآورم

اندازه دان نیم که پی اتباع او ـ گر هست بو حنیفهٔ نعمان برآورم

کاخ قیاس و رای ز بنیان برافگنم ـ گر نامه برلب جنبان برآورم

آن نامه که از پی مدح مؤلفش ـ خامه را بهند ز شوکان برآورم

نازم بنامه که کند دعوی بلند ـ خودرائی از قیاس پرستان برآورم

بحریکه موجه موجه سطرش نوا زند ـ صد رز ورق قیاس بطوفان برآورم

گویید بهار طرز فصاحت غریب نیست ـ گر خون رشک از دل ایران برآورم

تا کی جمیل گرمی هنگامهٔ سخن ـ تا کی سمند خامه بجولان برآورم

گویم به خواب عزم دعا در حضور نیست ـ دست دعا گرفته با یوان برآورم

چندان گهرفشانی دست نوال او ـ من شکوها ز وسعت دامان برآورم

کارش کنم تمام بیک ضرب حسام ـ کام دل حسود تو آسان برآورم

تاریخ آغاز طبع بلوغ المرام اتم کتاب بنیان مرصوص
ما علینا الا البلاغ ۱۲۹۶ھ

تاریخ طبع بنیان مرصوص ترجمهٔ بلوغ المرام من ادلة الاحکام مادهٔ سالش
فیه بلاغ للناس ۱۲۹۹ھ

اصلاح الغلط

صفحه	سطر	غلط	صواب
١٢	٤	ردیبنای	دریبنهای
١٤	٢	تجشش	بجشش
//	٨	سهولیت	سهولت
//	١٧	آزار	ازار
١٩	١٣	کرهٔ	که
٢١	٣	و	+
٢٤	٧	مل	مل ع
//	١٤	اخیانی	احیائی
٢٦	٨	آرو	آرد
//	١٨	نشست	نشست
٣٠	١٧	قدسفت وقت	قد بست وقت
٣١	٢	بسینه	بدست وزانو
//	٥	راچ	راجح
٣٦	٢	او	و
//	٣	یابند	پایند
٤٧	١٦	معاون	معاوت
٦٩	١	در	+
//	١٩	باکه	+
٧٤	٤	اغراض کم	امراض کم

صفحه	سطر	غلط	صواب
٨٤	٥	آنحضرت صلعم علیه	آنحضرت صلعم علیه
١٠١	١٤	بگزید	نگزید
١١٠	١٩	سن	نزدن
١٤٢	١	نوشتن	نوشتن
١٥٥	١	در	او در
١٥٨	٤	کیسے	کس
//	١٢	معطل علیه علم	پیر معطل علیه
		ست وبودلیا	عدم موآخی شست
		عاجیشم وشبه	وتمثل عاجیشم
		صاحب بکچشم شست	در اسحی
١٩٨	١٨	باعتبار زوله	باعتبار باشد
//	١٩	هفت	هفت و
//	٢١	بحساب	وبحساب
٢٠٠	٥	هزرده	هزده
//	١٥	آن	کان
٢٠٢	٢٠	مشهور پاکبیر	مشهور دیا کبیر

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات

وصلی الله علی النبی الامی و آله وصحبه وسلم

تمت